

منشاء زبان

مؤلف : جیمز لوڈ ویسی

مترجم : ڈاکٹر فاضل کبیری



منشأ، زبان

نوشته: جیمز لودوویسی
ترجمه: دکتر قاسم کبیری

دانشگاه تربیت مدرس — بخش زبان‌های خارجی



نام کتاب : منشأ زبان
مؤلف : جیمز لودوویسی
مترجم : دکتر قاسم گبیری
بازخوانی : ع. ا. جعفرزاده
صفحه و قطع :
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
تاریخ انتشار : بهار ۶۹
نوبت چاپ : اول
حروفچینی : تایپ کورش - تلفن ۹۳۹۳۶۰
چاپ : چاپخانه احمدی
ناشر : انتشارات رهنما
تهران خیابان انقلاب خیابان شهدای ژاندارمری
(مشتاق) بین فروردین و فخر رازی پلاک ۲۲۰
تلفن ۶۴۰۰۹۲۷ - ۴۱۵۶۶۰۴

((حق چاپ برای ناشر محفوظ است))

پیشگفتار

زبان مجموعه‌ای قراردادی از سمبل‌های صوتی است و چیزی نیست که به طریقی ناگهانی به وجود آمده باشد. تکامل زبان با تکامل خود انسان همگام بوده و تحقیق در پیدایش آن با تحقیق در زندگی انسان توأم است.

بسیاری برای این باورند که همهٔ زبانها از یک زبان اصلی منشعب گردیده و به تدریج شباهت خود را به زبان مادری از دست داده است.

همهٔ کسانی که با زبان یا آموزش آن سروکار دارند به احتمال زیاد این داستان کتاب مقدس را شنیده‌اند که: وقتی تمامی ساکنین کرهٔ زمین از یک زبان واحد چند کلمه‌ای استفاده می‌کردند انسانها در یک دشت بزرگ گرد هم آمدند و گفتند: "بیایید برای خود شهر و برجی به بلندای آسمان بسازیم، و بدین ترتیب برای خود نامی باقی گذاریم. آنگاه خداوند به شهر و برج آنها درآمد و گفت "اگر انسان با داشتن یک زبان واحد بتواند برای اولین بار این چنین کار خطیری را انجام دهد بی‌شک بعدها نیز می‌تواند هر تصمیم دیگری را نیز عملی نماید. از این رو زبان‌شان را درهم و برهم می‌کنم تا قادر به درک گفتار یکدیگر نباشند". و آنگاه خداوند آنها را به سراسر کرهٔ خاکی پراکند تا بدین ترتیب آنها از ساختن شهر خویش صرف‌نظر کنند. این برج را برج بابل (زبان درهم و برهم = Babel) نامیدند. زیرا خداوند زبان آنها را درهم و برهم کرده بود. از هزارها زبان درهم و برهمی که امروز انسانها به آنها تکلم می‌کنند تنها سیزده زبان دارای اهمیت بین‌المللی و فرهنگی است و کسانی که به هر یک از این زبانها تکلم می‌کنند جمعیتی بیش از پنجاه میلیون را تشکیل می‌دهند.

زبانها هم مثل انسانها متولد می‌شوند، رشد می‌کنند و می‌میرند. قدیمی‌ترین

(الف)

زبان‌ها زبان هندواروپایی است. انگلیسی و فارسی از اجزاء این زبان می‌باشد، اما تعداد کسانی که با زبان انگلیسی تکلم می‌کنند از هر زبان دیگری بیشتر است. درحالی که تعداد تکلم کنندگان به این زبان تا ۱۶۶۰ بعد از میلاد فقط یک و نیم میلیون نفر بود امروزه این تعداد بیش از $\frac{1}{8}$ جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهد و شاید تعداد کسانی که قادر به درک این زبان هستند از این تعداد نیز تجاوز کند و به بیش از $\frac{1}{4}$ جمعیت دنیا بالغ گردد. سرگذشت زبان چون سرگذشت انسان خواندنی و شیرین است، و پیشرفت و تکوین آن آنقدرها هم ساده که در کتاب مقدس آمده نمی‌باشد. از این رو برای روشن شدن ذهن خوانندگان عزیز و ارجمند مختصری از پیدایش زبان را به گونه‌ای متفاوت از آنچه که در کتاب آمده است نقل می‌کنم:

حدود ۵۰۰۰ سال پیش مردمی که در آسیای غربی زندگی می‌کردند. با امتزاج مس و قلع موفق شدند آلیاژی محکم بنام برنز بسازند. از آنجا که لبه‌های ابزارها و اسلحه‌های ساخته شده از برنز مدتی طولانی‌تر از ابزارهای مسی تیز باقی می‌ماند، استفاده از برنز طی ۱۵۰۰ سال رو به افزایش نهاد. محدود بودن منابع قلع به چند نقطه موجب رونق گرفتن داد و ستد این فرآورده گردید. جوامع تجار، فلزکاران و معدنچیان در جاهایی که قلع و مس به وفور یافت می‌شد رو به فزونی گذاشت. جوامع دیگری نیز در طول راهها بوجود آمدند و رفت و آمد به آسیای غربی و بازارهای آن و اروپای مرکزی و افریقای شمالی افزایش پیدا کرد.

به موازات حمل کالاهای دورتر، مردمی که دارای تمدن، ایده و کالاهای گوناگون بودند با یکدیگر ملاقات کردند. سپس در حدود ۳۵۰۰ سال قبل قبائل ساکن آسیای صغیر طریقه استخراج فلز آهن، فلز سخت‌تر از برنز را، از سنگ فلز کشف نمودند. ابزار ساخته شده از آهن فوراً "جای ابزار برنزی را گرفت. این محصول جدید میزان تجارت موجود میان انسانهای اولیه در نیمکره شرقی را توسعه داد.

پیشرفت تجارت به اختراع نوشتن انجامید. مردم دریافته بودند که حفظ کردن تمامی جزئیات کسب و کار مشکل است و نوشتن به عنوان سیستمی برای کمک به خاطر سپردن امور بوجود آمد.

مردمی که آلیاژ برنز را با افزودن قلع به مس، ساختند سلتها بودند و زبانی را که این افراد به کار می‌بردند سلتی نام نهادند که جزئی از زبان هندواروپایی یا اروپایی، هندی و قسمتهایی از آسیا گردید.

سلتها تا ۱۲۰۰ قبل از میلاد در تمامی اروپا زندگی می‌کردند. تا اینکه مهاجرتی بزرگ و یا حرکتی از سوی مردم شرق احتمالاً "از نواحی دریای خزر امروزی آغاز شد. این گروه نیز به زبان هند و اروپایی صحبت می‌کردند ولی با سلتها تفاوت بسیار داشتند. این مهاجرین درنده خو و طرفدار جنگ بودند، از کشاورزی اطلاعی نداشتند اما از نظر نظامی بر سلتها ارجحیت داشتند. آنها کاربرد آهن را می‌دانستند و اسلحه‌هایی بمراتب بهتر و برنده‌تر از اسلحه‌های برنزی می‌ساختند. در نتیجه در تمامی اروپا پراکنده شدند و سپس به جنوب شبه جزیره یونان رفتند. به سبب مهاجرت آنها، سلتها به قسمت غربی رانده شدند. تا سال ۱۰۰۰ بعد از میلاد سلتهای اروپا تنها در جزائر بریتانیا و در بعضی نقاط دور افتاده اروپا سکنی داشتند.

قبائلی که جانشین آنها شدند خود را بنامهای مختلف مانند انگلس و ساکسون نامیدند که جزئی از قبائل بسیار ژرمن ساکن مناطق دریای خزر بودند. همه این قبائل جانشین سلتها زبان اجدادی مشترکی داشتند و زبان خود آنها نیز به یکدیگر شباهت بسیار داشت.

قبائل ژرمن در سراسر غرب و مرکز اروپا پخش شدند. آنها در این مناطق سکنی گزیدند و ابزار و روشهای مردم متمدن‌تر مغلوب را پذیرفتند.

اما در شرق اروپا قبائلی بنام Antes و Polonii ساکن شدند که زبان ژرمن نداشتند، در عوض زبان‌شان جزئی از زبان اسلاویک بود. این قبائل احتمالاً "از بیابانهای آسیای مرکزی آمده و جنگجویان درنده‌خویی بودند. بعدها این قبائل اروپای شرقی را از بالتیک تا دریای سیاه در قلمرو خود گرفتند.

بدین ترتیب باگسترش زبان ژرمن، سلتی و اسلاویک اکثر کشورهای دنیا کار استفاده از زبان را آغاز نمودند. اختراع الفبای بیست و دو حرفی فنیقیها نیز پایه‌گذار سیستم نوشتاری امروزی گردید.

تقسیم بندی زبانهای دنیا اکنون بدین قرار است: زبانهای سوئدی، دانمارکی، نروژی، آلمانی، انگلیسی، هلندی و عبری مشتق از خانواده زبان ژرمن و بریتونیک Brythonic، کرنوالی، والش، برتون، ایرلندی، اسکاتلندی، گویدلیک Goidelic، گیلیک Gaelic مشتق از زبان سلتی و بلغاری، مقدونی، رومی، اوکراینی، مجارستانی، چک، و اسلواک مشتق از زبانهای اسلاوی و ایتالیایی، فرانسوی، رومانی، اسپانیایی و پرتغالی از خانواده زبان ایتالیک و زبانهای سانسکریت شامل سندی، اردو، هندی، بیهاری،

آسامی، بنگالی، گوجراتی، پنجابی، سنگالی، ماراتی و دسته‌های زبان ایرانی مانند پشتو، بلوچی، کردی، سغدی، اوستایی و فارسی قدیم شامل پهلوی، فارسی میانی و فارسی جدید از زبانهای هندوایرانی مشتق گردیده‌اند. زبانهای دیگر عبارتند از: زبان آنتولی و هلنیک شامل یونانی و زبان آلبانی و ارمنی و خانواده توکارین (متعلق به آسیای مرکزی که تا قرن ۱۱ وجود داشته و از میان رفته است).

البته سرگذشت زبان به همینجا ختم نمیشود و لازم است که دانش پژوهان و خوانندگان عزیز مطالب را با شروع کتاب پی گیرند.

شایان ذکر است که این کتاب در نوع خود، با همه سادگی و اختصار، از نوادر کتب فارسی است و رجاء واثق دارم که خوانندگان از مطالعه آن استفاده شایان برده و مترجم را سپاسگزار و خوشحال خواهند نمود.

قاسم کبیری

۶۸/۱۲/۲۰

۱

گربه دست‌آموز ما سکتس Sextus گاهی اوقات جلو در می‌نشیند ، به بالا نگاه می‌کند ، و به طریق مخصوصی میو می‌کند . او به ما می‌گوید که می‌خواهد بیرون برود . گاهی اوقات با ایستادن روی پاهای عقبش و درآوردن صدای تق تق دستگیره در با یک پا ، این مطلب را به ما می‌گوید . یک میو هم چاشنی آن می‌کند که ما را به عجله وادارد . یکی دیگر از حیوانات دست‌آموز ، که یک موش صحرایی است و اسمش را جولیس Julius (جولیس در لاتین لغت جولای است ، این موش را هم ماه جولای برای ما آوردند) گذاشته‌ایم ، وقتی شروع به تمیز کردن تنش می‌کنیم سرش را از لانه‌اش بیرون می‌آورد ، با حرکات مشتاقانه سروحرکات سریع سیل‌هایش به ما می‌فهماند که انتظار لقمه چرب و نرمی را دارد که اغلب به او می‌دهیم .

این گربه و موش واقعا " در مورد آرزوهایشان با ما " سخن " می‌گویند . فقط فرقی است با ما انسانها این است که زبانی را که از لغات درست شده باشد بکار نمی‌برند . این تنها موجود انسانی است که زبانهائی را که از لغات درست شده‌اند بکار نمی‌برد . این یکی از چیزهائی است که ما را از حیوانات متمایز می‌کند .

با این حال همانطور که قبلا " سکتس و جولیس را به عنوان نمونه دیدیم حیوانات می‌توانند با ما ارتباط برقرار کنند . سکتس با درآوردن صدای (میو) و حرکات دست و پا (به تق تق درآوردن دستگیره در با پایش) ارتباط برقرار می‌کند . جولیس به ندرت صدای جیرجیرش را در می‌آورد ، وسیله ارتباط او تکان دادن سیل‌هایش است و حرکت بسیار مشهود سرش .

صحبت ما درباره گفتگوی حیوانات دست‌آموز خانگی با انسان است ، اما حیوانات

در دنیای وحوش باهم ارتباط برقرار می‌کنند. طبیعی‌شناس انگلیسی چارلز داروین، کسی که تئوری تکامل را در ۱۸۵۹ پیش کشید؛ دو آمریکائی، توماس هانت مورگان عالم ژنتیک و جی بی واتسن روانشناس و عالم علوم رفتاری؛ کهلر آلمانی؛ و ایوان پاولف روسی همگی از پیشگامان طرفدار رفتار حیوانی بوده‌اند. نتیجه‌گیری‌های آنان دانشمندان زمان ما را به حرکت واداشت تا یک بلند پروازی قدیمی انسان را که درک زبان حیوانات است ارضاء نماید. نیکو تین برجن Nikko Tinbergen، طبیعی‌دان آکسفورد بما نشان داده است که وقتی حیوانات در حرکت‌اند، یا وقتی که در چرا می‌باشند رفتارشان را می‌توان به عنوان علامتی برای آنکه همه تغییر رفتار دهند تغییر داد یا مبالغه‌آمیز نمود. کافی است که در باغهایمان قدری صرف وقت کنیم تا بدانیم که مثلاً "وقتی حیوانات در خصوص خود احساس خطر نمایند از ارسال اخطار، کوتاهی نمی‌کنند. پرنده‌ها وقتی گربه را در کمین می‌بینند، پرنده‌های دیگر را خبر می‌کنند. صدای جفت‌یابی پرنده‌ها و دیگر حیوانات چیزی افسانه‌ای نیست. نر و ماده واقعاً "همدیگر را صدا می‌زنند. فون فریش Von Frisch، دانشمند اتریشی که در مورد عادات زنبور عسل تحقیق کرده دریافته است که این حشرات برای متوجه‌کردن زنبوران و پرواز دادن آنها بسوی عسل با حرارت تمام می‌رقصند.

خدمت عظیم پاولف به علم این تجربه را که رفتار حیوانات بستگی بسیار به مکانیزم‌های عصبی دارد ثابت کرد. از روزگار او تا بحال تحقیقات ماهیت این چنین مکانیزم‌های عصبی و روش‌های بسیار پیچیده و دقیقی که به وسیله آنها حیوانات قادرند با هم ارتباط برقرار کنند، روشن‌تر نموده‌اند. این چنین قضایائی تاثیر بسیار قابل توجه در شروع گفتار در میان موجود انسانی دارد. توانائی ارتباط برقرار نمودن به وسیله ایجاد صدا و حرکات تنها خاص حیوانات نیست. ما انسانها نیز کاملاً "قادریم که به وسیله ایجاد صدا و حرکات باهم ارتباط برقرار نمائیم. در واقع این همان اشکال برقراری ارتباطی است که ما آنها را ترقی داده، به صحنه هنرهای والا کشانده‌ایم، که بهترین نحوه ارائه آنها بر روی صحنه تلویزیون و فیلم مشاهده می‌کنیم. به هنرپیشه‌ها یاد داده‌اند تا با صداهای معنی‌داری که لغات نیستند، و حرکات سر و دست، کتابها سخن گویند.

این دی دابلیو گریفیث D.W. Griffith کارگردان پیشگام فیلم بود که برای اولین بار دریافت که حرکات مهم سرو دست چه تاثیری بر روی تماشاچیان دارد. بنابراین او تکنیک خود را بر پایه این ادراک گذاشت و کار را آغاز کرد. او دوربین خود را بر روی

یک چشم، یک پا، یک دست و یا یک انگشت نشانه‌گیری کرد - و بغوریت از راه کوچکترین حرکت سرو دست، فکریک شخصیت نمایش را می‌خواند. او با بکار بردن این روش شاهکاری به وجود آورد و در تمام طول سالهای فیلم سازی تنها عدهٔ خیلی تکنیک او را پیشرفت داده‌اند.

ادای صداهاى ناگهانی در جائى بینابین استفاده از صدا و گفتار قرار دارد. وقتی می‌گوئیم oh! چه قدر القاء عقیده می‌کنیم؟ لحن بکارگیری صدا می‌تواند نشان دهندهٔ یاس، عدم اعتقاد، و یا تعجب باشد، همچنین می‌توان از آن برای مسخره کردن و یا حتی درخواست توضیح استفاده کرد. بالا و پائین بردن یا عوض کردن تن و زیر و بم این صداها خود نوعی توصیف از آنها بشمار می‌رود. می‌توان عکس‌العمل‌های خود را به هنگام برقراری ارتباط صرفاً با گفتن (اوهو!) uh-huh یا (آها!) Ah-ha! مشخص کرد همانطور که می‌توان با تکان دادن سر "بله" یا "نه" گفت.

بکارگیری صدا و نیز حرکات مهم سر و دست در اصل بیان هیجانی است که دیگر نمی‌توان آن را مهار کرد. احتیاج عمیق انسان و حیوان به ابراز هیجان شاید کلید بکارگیری صدا و حرکات مهم سر و دست است. ولی ابراز هیجان ما همیشه برای تسلاى احساساتمان نیست؛ ما می‌توانیم هیجانهای خود را به طرف یک مقصود هدایت کنیم، همان چیزی که من سعی دارم با یک مثال نوع دیگر تصویر نمایم.

یک آمریکائی در پاریس دارد با قدمهای بلند در کنار رودخانه سن قدم می‌زند. یکمرتبه متوجه می‌شود که کودکی به‌گونه‌ای خطرناک بر روی آب خم شده است. مادر کودک که غرق صحبت با دوستی است از این مخاطره بی‌خبر است. آمریکائی که فرانسه نمی‌داند فریاد می‌زند! Look out (مواظب باش) اصطلاح Look out برای مادر بی‌معنی است. اما اعلام خطری که در کلام او است یکمرتبه مادر را به صرافت می‌اندازد. با عجله می‌رود تا دخترش را به جای امن بکشد.

حالا تصور کنید که چنین حادثه‌ای در کنار رودخانه هودسن آمریکایی در حاشیه تایمز در لندن اتفاق بیافتد و یک فرانسوی فریاد زند Attention (با تلفظ فرانسوی اتانسیون) و یا یک آلمانی فریاد بزند Achtung - که هر دو معادل Look out! می‌باشند. یک مادر در نیویورک یا لندن احتمالاً از Attention و یا achtung چیزی نمی‌فهمد، ولی اعلام خطر او را به عمل وامی‌دارد. اینها نمونه‌هایی است از هیجان که "بیرون‌ریزی" آن برای مقصودی پسندیده است.

در مقایسه بیایید یک فرانسوی را در نظر بگیریم که به یک نیویورکی می‌گوید
 j'ai mangé (من خورده‌ام) یا یک آلمانی که می‌گوید: Ich habe gegessen (من
 خورده‌ام) با این فرض که نیویورکی فقط انگلیسی را می‌فهمد، هم برای فرانسوی و هم
 برای آلمانی فهماندن مطلب مشکل خواهد بود. مشکل از اینجا ناشی می‌شود که از بیرون
 ریختن هیجان خبری نیست. آنچه که فرانسوی یا آلمانی می‌خواهد بگوید هم‌اشار در یک
 بیان ساده درباره کاری که هر روز انجام می‌دهیم: خوردن، است و دیگر هیچ.
 آیا این احتمال وجود دارد که کوشش‌های اولیه انسان برای صحبت کردن فقط شامل
 بیرون‌ریزی هیجان باشد؟ یعنی صداها، نه گفتار؟ آیا در جریان زمان هر صدائی تصویرگر
 نوعی بیرون ریختن هیجان شده است؟ و بدین ترتیب تشکیل سیستم منظمی از صداها
 را داده است که به گفتار بدل شده‌اند؟ برای آنکه گذشته دور سرزمین خود و ساکنین آن
 را از نو بسازیم سنگ‌ها و فسیل‌ها مدارک و شواهد ما هستند. اما وقتی که کار به پیدایش
 گفتار می‌رسد، همه جا خالی است. تنها کاری که می‌توان کرد به وجود آوردن نظریه‌ها
 است، که در این مورد چیزی کم نداریم.



دانش پژوهان خیال می‌کنند که انسان در حدود ۸۰۰۰۰ سال قبل شروع به ساختن لغات کرد. امروزه حدس می‌زنند که در حدود ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ زبان مختلف وجود دارد، بعضی‌ها این رقم را بالغ بر ۵۰۰۰ ذکر کرده‌اند.

برای به تصویر کشیدن چگونگی حصول توانائی گفتار مجبوریم به ۵۰۰ میلیون سال قبل موقعی که همه موجودات زمین در آب زندگی می‌کردند برگردیم. سرانجام زمانی حیوانات معینی جرات بخرج داده پا به خشکی گذاشتند و تا حدود ۲۰۰ میلیون سال قبل بسیاری خود را در زمین مستقر نمودند. این کار بدون به وجود آمدن شش که آنها را قادر به نفس کشیدن نمود امکان نداشت. وقتی شش‌ها تکامل پیدا کرد راههای هوائی منتهی به آنها می‌بایست فقط به هوا اختصاص داده می‌شد تا آنکه در کار تنفس اختلالی پیش نیاید. غذا و آب از آن مجرا باید دور می‌گشت. بدین منظور ماهیچه‌های اطراف دهانه حنجره که محفظه بین تارهای صوتی است مانند یک نوار لاستیکی که برای بستن گلوی کیسه‌ای بکار می‌رود عمل می‌کرد. بنابراین دهانه حنجره، حنجره (جعبه صدا) را که عضوی از گلو است و از غضروف ساخته شده و در بالای مجراهای هوائی که به شش‌ها می‌روند قرار دارد انتظار می‌کشید. حنجره دارای تارهای صوتی است و ما را در ایجاد صدا یاری می‌دهد، ضمناً "راههای هوا را برای عبور هوائی که تنفس می‌کنیم آزاد نگه می‌دارد.

در حیواناتی مانند میمون، خرس، بوزینه و انسان حنجره به درجه ورود تبدیل شد که قادر به خارج کردن هوا نیز می‌باشد. این پیشرفت ربطی به گفتار نداشت اما در حیواناتی این چنین بکار بردن عضلات جلو بدن و یا دست‌ها را برای گرفتن، بغل کردن، بالا رفتن و یا زدن ممکن ساخت.

توضیح ساده آنکه وقتی ما میله‌ای را می‌گیریم و سعی می‌کنیم خود را بلند کنیم ، ماهیچه‌های سینه بهم می‌آیند و دنده‌های پائینی را به طرف استخوان بازو بالا می‌کشند . ولی اگر ما از ورود هوا جلوگیری کنیم این تأثیر بی‌نتیجه می‌شود ؛ و این کار با بستن دهانه حنجره که مانع ورود هوا می‌شود صورت می‌گیرد . دریچه ورود و یا حنجره به منظور این کار است . به هر حال زمانی که انسان دیگر از درختان بالا نرفت و حیوانی زمینی شد دریچه ورود و کارآئی‌اش را از دست داد .

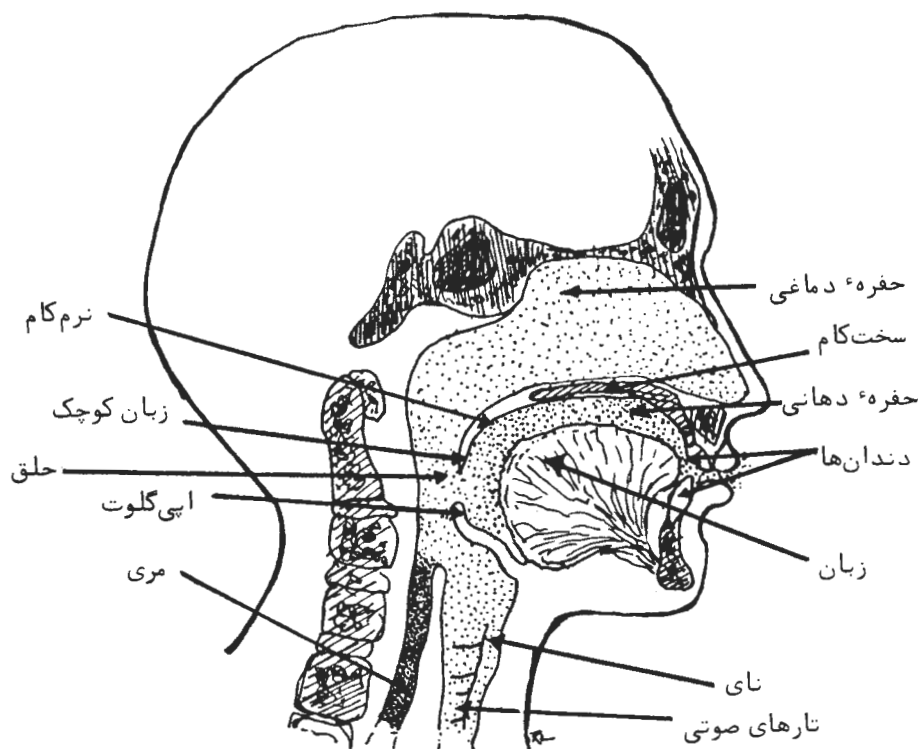
درست است که دریچه ورود مانع ورود هوا می‌شود اما وقتی که شش‌ها در حال استراحت و انقباض می‌باشند ، باز می‌شود . بدین ترتیب هوا را از طریق قصبه‌الریه و یا نای به بالا می‌فرستد . در انسان ممانعت خروج هوا می‌تواند با بهم آمدن تارهای صوتی صورت گیرد . بنابراین می‌بینیم که چگونه استفاده نیروی دستها و بسته شدن دهانه حنجره بر ایجاد صدا تأثیر می‌گذارد ، چیزی که به وسیله هوایی که درون بدن می‌رود ایجاد نمی‌شود بلکه علت وجودی‌اش هوایی است که خارج می‌گردد . هرچه بیشتر با دستهایمان ضربه بزنیم دهانه حنجره بسته‌تر می‌شود . به محض آنکه استراحت کنیم توده‌ای از هوا را به صورت نفس از دهان بیرون می‌فرستیم در طی قرن‌ها انسان به نفس کشنده از راه دهان تبدیل شد و این تنفس از راه دهان برای توانائی گفتاری که بعداً حاصل نمود ضرورت داشت .

زمانی که حیوانات در روی زمین حرکت می‌کردند زبان کوچک (اپی‌گلوت) ، (غضروف ایستاده‌ای که در ته زبان است و وقتی عمل بلع انجام می‌گردد خمیده می‌شود) و نرم‌کام به هم وصل بودند تا حیوانات بتوانند هوا را فقط از راه بینی ، نه از راه دهان ، فرو برند و از این طریق بوها را تشخیص دهند .

اما پس از آنکه حیوانات در درختان منزل کردند به چشم‌هایشان بیشتر از حس بویائی خود نیاز داشتند . بدین ترتیب حس بویائی آهسته آهسته از میان رفت و در عوض بینائی پیشرفت نمود . اپی‌گلوت از همراهی با نرم‌کام کناره گرفت ، و گفتار از راه کنترل نهائی جریان هوا که از راه دهان از بدن خارج می‌شود میسر گردید . با پیشرفت تکامل و زندگی کردن انسان تماماً " به صورت موجودی زمینی نای او باریک شد و تارهای صوتی‌اش نرم‌تر ، گوشتی‌تر و کناره‌هایش گردتر گردید . اکنون سریع‌تر می‌توانستند با ایجاد صداهای گوناگون تطابق حاصل نمایند و در عین حال تن صدا جا افتاده‌تر شد . تن صداهای را چگونه به وجود می‌آوریم ؟ وقتی تارهای صوتی را می‌کشیم هوای مورد

منشاء زبان ۷

تنفس ما موجب به حرکت درآوردن آنها و ایجاد صدا می شود . هرچه تارها کشیده تر شوند صداها بالاترند . این صداها به وسیله کنترل زبان ، دندان ها ، لب ها و دیگر اجزاء دهان به کلمات تبدیل می شوند .



دهان و گلوی انسان که اندامهای گفتار را نشان می دهد .

در کتاب تاریخ و پیدایش زبان دکترای . اس دایموند Dr.A.S.Diamond اظهار می دارد که "رویداد" گفتار مسئله ای چاره ناپذیر بود . انسان در روزگاران گذشته به مراتب تند مزاج تر و انعطاف پذیرتر از حال بوده است و بر خویشتن کنترل کمتری داشته و صدایش به مراتب بلندتر و پر قدرت تر بوده است . لحظه ای که ضرب های می زد و یا وقتی که دستش را برای هدف نیرومند دیگری بکار می برد - در حالی که لبها ، دندانها و دهانه حنجره همه بسته بودند - احتمالاً " هوا را به صورت نفس زدن ، خرخر کردن و یا فریاد هیجان

باری از سینه خارج می‌کرد. نفس‌زدنش احتمالا "صدائی مثل بع بع، دا، تا، نا، کا، گا، نگا بوده است. در همان حال ییاد گرفت که چگونه جریان هوا را از طریق دهان به کار گیرد، این را هم احتمالا "یاد گرفت که چگونه صداها ی گنگ را واضحتر و مشخصتر سازد. هر صدا احتمالا "به نوبه خود با یک عمل سخت مثل گرفتن، زدن، و یا له کردن مربوط شده است.

وقتی که اعمال آنچنان شدتی نداشتند و دهانه حنجره آنقدر محکم بسته نبود به صدا درآوردن حروف صامتی مانند p، t و b و یا d که به وسیله گرفتن راه هوا در نقطه‌ای صورت می‌گرفت، نیاز به فشار بیشتر هوا داشت. بتدریج انسان صداها ی صامتی را افزود که با کوششهای فیزیکی کمتری همراه بود. البته بعید نیست که معنایشان آنچنان شداد و غلاظی نداشته باشد. دانشمندان موافقت دارند که صامت‌ها در تقریبا "همه زبانها ضعیف شده و ازمیان خواهند رفت. آیا این نظیر همان چیزی نیست که برای انسان اولیه پس از بدست آوردن قدرت گفتار و تکامل آن اتفاق افتاد؟ چنین فکری بی‌علت نیست.

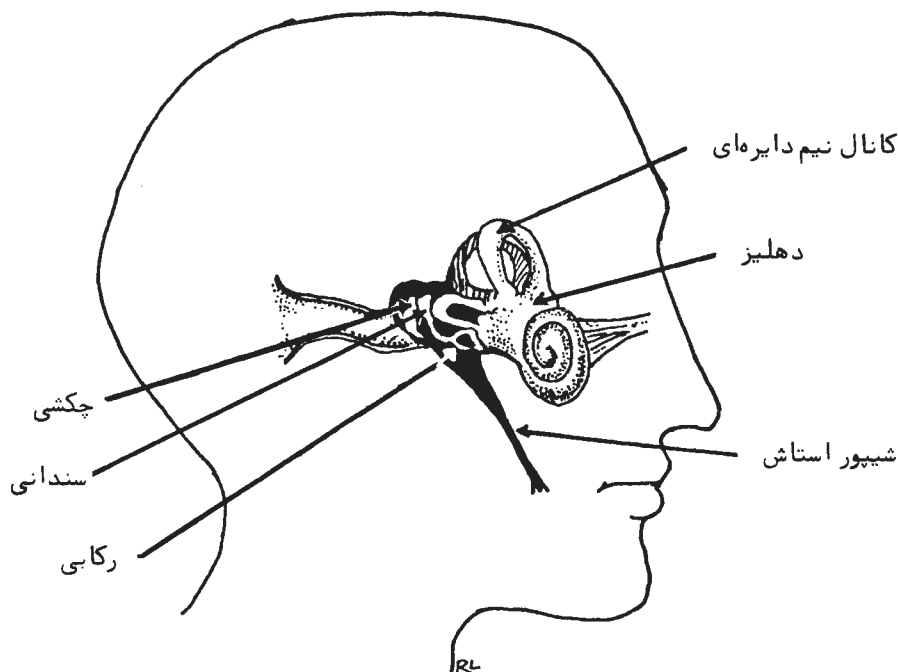
ببینید اکنون وقتی کلمه‌ای را می‌شنویم چه اتفاقی می‌افتد. نوسانات صوت که از راه گوش داخل می‌شوند از طریق انتهای عصب شنوایی حرکت می‌کنند، عصب شنوایی بنوبه خود آنها را به مغز منتقل می‌کند، مغز آنها را برای ما تعبیر و تفسیر می‌کند.

اطلاعاتی که از راه گوش (یا از راه دیگر حواس) به مغز ما می‌رسند باید مجزا و مشخص گردیده و در هم ادغام شوند تا آنکه نه تنها جزء جزء آن بلکه همه آن به صورت کلی فهمیده شود. مانند این که از شما بخواهند ظرف یک دقیقه اشکال متلاشی یک تصویر را باهم جور کنید، که در مورد وظیفه‌ای که مغز ما در برابر اطلاعات رسیده دارد مقایسه‌ای است اجمالی بعلاوه مغز باید چهارچوبی برای جواب بسازد. چنین روندی را گاهی وقتها دماغی کردن می‌نامند (Cerebration از لغت لاتین Cerebrum به معنای مغز، یا دماغ) اینها معمولا "کارهای ناخودآگاه است. ما هیچگاه از رویدادشان مطلع نمی‌شویم، همانطور که بندرت از نفس کشیدن و یا هضم غذا آگاه می‌شویم.

ارزیابی اطلاعات دریافت داشته و احساسات بخرج دادن از دیگر روندهای دست اندکار می‌باشند. منظور از احساسات بخرج دادن بیان احساسات در عکس‌العملها یمان می‌باشد. لحن خود را تعدیل می‌کنیم ریتم صدا را عوض می‌نمائیم، و با حرکات سرو دست وقتی احساساتمان را بیرون می‌ریزیم بر آنها مهر تاکید می‌زنیم. وقتی هیجان

منشاء زبان ۹

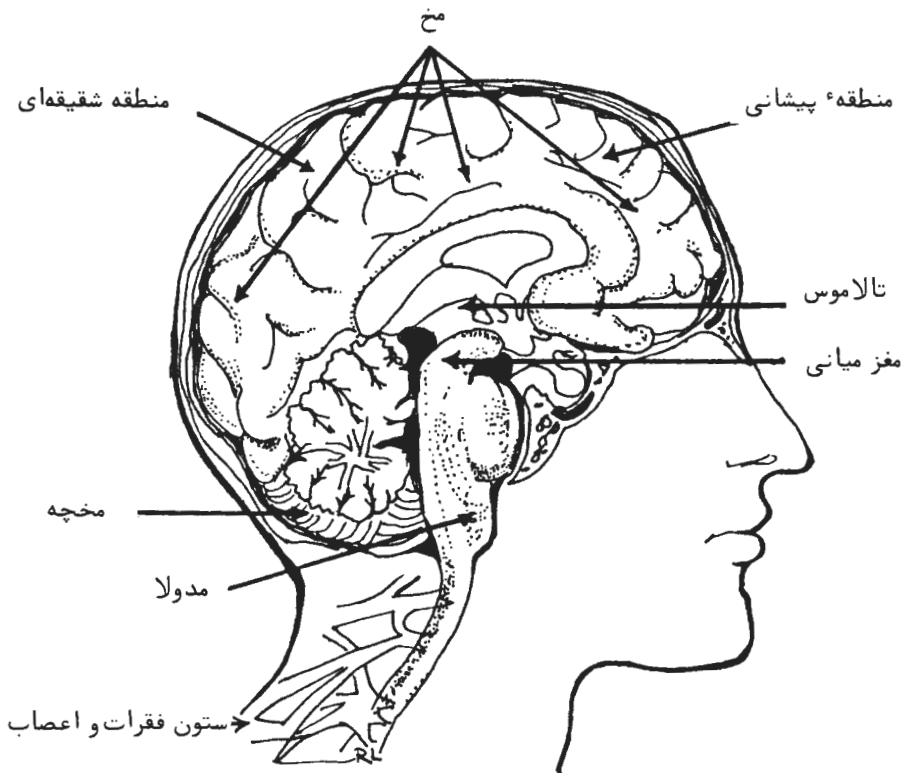
زده‌ایم ، تندتر حرف می‌زنیم ، جیغ و داد بیشتر راه می‌اندازیم . و وقتی غمگین هستیم با لحنی کشیده و آهسته صحبت می‌کنیم . این چنین تغییراتی در کنترل مواد شیمیایی است که غده‌های ما در درون سیستم ما می‌ریزند .



چگونه می‌شنویم ؟ امواج صدا به وسیله گوش بیرونی جمع می‌شود و به طبول گوش رسانده می‌شود و باعث ارتعاش آن می‌گردد . در داخل طبول گوش سه استخوان ریز (چکشی ، سندان ، رکابی) وجود دارند که ارتعاشات طبول را به گوش میانی می‌رسانند . استخوانهای ریز سپس به حرکت در می‌آیند و ارتعاشات آنها به عصب شنوایی منتقل می‌گردد و آن نیز پیام را به مغز می‌رساند . مغز ارتعاشات را ثبت و تفسیر می‌کند و ما صدائی را که می‌شنویم تشخیص می‌دهیم .

در سال ۱۹۲۵ دانشمند آلمانی دکتر هنز برگر Hans Berger روشی برای ثبت امواج الکتریکی مغز مطرح نمود . این کار به پزشکان کمک می‌کند تا حالات غیرعادی را تشخیص دهند ، همچنین کمک می‌کند که مانند یک ماشین الکتریکی شیمیایی یعنی یک

"سوپر کامپیوتر" به صورتی عمیق تر و در مغز نفوذ نمود. چیزی در حدود ۱۰ میلیون سلول عصبی سیستم عصبی را تشکیل می دهند، هر یک از این سلولهای عصبی مانند یک باتری ریز از الکتریسته ای که شاید از طریق عمل شیمیایی ساخته می شود شارژ شده اند. رشته های عصبی سیمهای اتصال داخلی هستند نوک عصبها آنتنهایی هستند که تأثیرات را به شکل امواج الکتریکی می گیرند. یک پیام یک سلول عصبی را تحریک می کند و آن بنوبه خود سلول عصبی دیگری را تحریک می کند و همینطور ادامه پیدا می کند، تا آنکه آخرین سلول عصبی مورد تحریک دوباره اولی را تحریک می کند. عقیده بر این است که این مدار به کار تحریک مستمر خویش ادامه می دهد و تأثیرات را ثبت نموده و برای مراجعه بعدی کنار می گذارد.



مغز انسان یک کامپیوتر الکتریکی - شیمیایی است که دارای مراکز برای کنترل قدرت گفتار است.

چنین تصور می‌رود که تنظیم تحریکات عصبی از یک سلول به سلول دیگر وسیلهٔ سیناپس‌های سیستم عصبی "نقطه‌های تصمیم" صورت می‌گیرد. وقتی تحریکات به مغز جریان پیدا می‌کند فعالیت‌های حاصله به دلیل آزاد شدن مواد شیمیایی‌ای است به نام هورمون عصبی. این دیگر خود تحریک نیست بلکه مادهٔ شیمیایی استیل کولین Acetylcholine است که باعث می‌شود ماهیچه‌ها به حرکت درآیند یا باعث شوند عکس‌العمل‌های فیزیکی دیگری روی دهد.

بخش‌های معینی از مغز با بخش معینی از بدن ارتباط دارند و در کنترل آنها می‌باشند. اگر شخص دچار سکتة شود و ارتباط با مغز لطمه ببیند، جزء لطمه خورده دیگر عمل نخواهد کرد. از دست رفتن گفتار به دنبال یک سکتة عارض می‌شود. بنابراین می‌دانیم که مراکز برای کنترل گفتار در مغز وجود دارد؛ و نتیجه آنکه تا زمانی که این مراکز در مغز تکامل پیدا نکرده بود انسان نمی‌توانست حیوانی ناطق بشود.

یک بیوشیمیست بنام رابرت اس راپ Robert S. Ropp گفته است: "دانشمندی که اقدام به مطالعه شیمی تفکر و احساس می‌کند به دزدی شبیه است که اقدام به باز کردن یک گاوصندوق بانک با یک خلال دندان می‌نماید." بهمین علت تاکنون تنها سطح ظاهری این مسئله عظیم خراش داده شده است. آنچه که می‌دانیم این است که همهٔ فرآیندهای ادراک ما از راه حواس پنجگانه، همهٔ حرکات اختیاری و غیراختیاری، و قدرتهای ارتباطی صدائی در مورد هماهنگی بین خود به مغز متکی می‌باشند. مغز دارای نیروئی است عجیب برای ابراز وجود از راه سمبل‌ها، که هم می‌توانند رمزگونه باشند و هم غیر آن. ما سمبل‌های الفبائی را اختراع کرده و یا به رمز درآورده‌ایم. هر سمبلی نشانگر چیزی است. وقتی که آنها را می‌بینیم و یا می‌شنویم، مغز ما می‌تواند آنها را برای ما از حالت رمز خارج کند. بنابراین مغز پیچیده‌ترین ماشین انسانی است که می‌تواند اعمال بی‌شمار بدنی ما را منجمله قدرت گفتار را هدایت نماید، ضمناً "این توانائی را نیز دارد که سرگذشت‌های ما را با اندوختن خاطرات ثبت و ضبط نماید.

وقتی ما با بکارگیری حرکات دست و سر، صدا و یا کلمات با هم ارتباط برقرار می‌کنیم مردمی را که مورد خطاب، هستند به تفکر وامی‌داریم. آنها را وامی‌داریم که به آنچه که گفته‌ایم خود را تطبیق دهند و در عوض ما نیز به آنچه که آنها می‌گویند خود را تطبیق می‌دهیم. درواقع ما باید آفرینندهٔ پاسخهای خود باشیم، همانگونه که آنچه را که خطاب به دیگران می‌گوئیم می‌آفرینیم. دانشمندان اعتقاد دارند که وقتی ذهن مادر

مقابل مشکلاتی قرار می‌گیرد یک نوع پرسش از خود صورت می‌گیرد و در اینجا شیارهای حافظه برای کمک به ما در حل مشکلات بیدار می‌شوند .

برقراری ارتباط به‌طور مستمر به تجربه ما و به خزانه دانش ما می‌افزاید . به ما کمک می‌کند که خود را "از خود جدا کنیم" و به وسیله کسب تجربه از دیگران بر محدودیتهای خویش به عنوان افراد غالب گردیم . بما کمک می‌کند که چشمهای خود را بر آنچه که در خارج از وجود ما است بدوزیم و خود را به آنها مربوط کنیم . بدین طریق به نقلهای خود ، گرایشهای خود و دلائل خویش برای آنچه که انجام می‌دهیم پی خواهیم برد .

به موازات روشن شدنمان برای خود از راه ارتباط با دنیای خارج بهتر می‌توانیم بر موانعی که سد راه ، و هدفهای ما شده‌اند فائق شده و یا از آنها اجتناب کنیم . و بالاخره برقراری ارتباط به ما نیروئی تازه می‌بخشد و یاریمان می‌کند تا نه تنها ارتباط میان اشیاء بلکه ارتباط میان ارتباطات را نیز ببینیم . پاسخ به این سؤال که چنین امکان خارق‌العاده‌ای چگونه برایمان ایجاد شده است در تکامل مغز و دیگر اندامهای گفتاری و نیز در سخن آغاز کردن ما نهفته است .



برای دانش‌پژوهانی که در کار تحقیق اصل پیدایش زبان می‌باشند، بنظر می‌رسد که بهترین نقطه آغاز تحقیقات زبانهای ابتدائی، رفتار حیوانی، و عادات گفتاری بچه‌ها و کودکان کم سن و سال باشد. متأسفانه تحقیق در زبانهای ابتدائی باید محدود باشد، زیرا درواقع چیزی به نام زبانهای ابتدائی وجود ندارد. همه زبانها تقریباً "به اندازه" هم پیچیدگی‌هایی دارند و همه آنها خواسته‌های افرادی را که از آنها استفاده می‌کنند برمی‌آورند.

برای نمونه امیدهای ما برای کسب آگاهی و معلومات از تحقیق در بومیان ابتدائی استرالیائی که هنوز در مرحله پیشرفت از عصر حجر هستند به‌شمرننشسته‌است. زبان این بومیان از این نقطه نظر که به زبان انسان اولیه نزدیک می‌باشد به هیچ وجه ابتدائی نیست. یکی از کشف‌هایی که صورت گرفت این بود که بومیان استرالیا یک سیستم دقیق علائم دستی ابداع کرده بودند که در موقع شکار بکار می‌رفت. یک کلمه گفتاری در موقع شکار ممکن بود صید را که شکارش برای این بیابانگردان داستان زندگی و یا هلاک از گرسنگی است رم دهد. علامت سر و دست به یک زبان فرموله شده به وسیله این مردم بدل گردید، تقریباً "مانند زبان کرو لالها و یا زبان علامتی ملوانان که به وسیله پرچمها پیام می‌فرستند.

اولین زبان انسان احتمالاً "شامل خرخر کردن، خرناس کشیدن و اشاره نمودن بوده است که در زمان مناسب الگوئی عادی یافته و فرموله شده است. اصل اساسی یک زبان آن است که یک حرکت، یک صدا، یک کلمه باید یک معنا و شاید هم چند معنا داشته باشد. در غیر اینصورت برقراری ارتباط ممکن نمی‌شود.

دانش پژوهی که در مورد زبانهای مردم ابتدائی چون بوشمن‌ها Bushmen و یا پیگمی‌های Pygmies آفریقا و یا قبائل آمریکای جنوبی یا گینه جدید تحقیق می‌کنند کار و بارشان بهتر است، این مردمان اغلب بیابانگردند، ساده‌ترین نوع اسلحه مانند تفنگ بادی و نیزه را برای شکار بکار می‌برند، این سو و آن سو پرسه می‌زنند و برای حیوانات دام می‌گسترانند، یا در پی آنند که با نیزه ماهی شکار کنند. بعضی از قبائل بین ۱۰ تا ۳۰ نفر جمعیت بیشتر ندارند. اما مانند بومیان استرالیا، فرق نمی‌کند که از بعضی جهات تا چه حد ابتدائی باشند، همه آنها برای خود زبانی پیشرفته و گرامری پیچیده دارند.

هنرآنان نیز پیشرفته است. نقاشی‌های بوشمن‌های استرالیا و اجداد دور اروپائی ما که بر دیوارهای غار جنوب غربی فرانسه تصویرهایی کشیده‌اند ما را فی الواقع مبهوت استادی خود در طرح‌های پیچیده، بکار بردن رنگها و زیبایی تصاویر نموده‌اند. کم‌کم در ذهن ما چنین خطور می‌کند که فرهنگ‌ها و زبانهای که بیانگر این فرهنگ‌ها می‌باشند نسبت به هم نه پست‌تراند و نه بالاتر. تنها با هم فرق دارند و دیگر هیچ. مذاهب، عادت اجتماعی، هنر و کارهای دستی هر گروه ممکن است نیازهای آن گروه را کاملاً "ارضاء نماید. و این همان چیزی است که باید باشد.

بومیان استرالیائی عقب مانده‌اند، اما نه به علت بی‌لیاقتی، بلکه به علت منزوی بودنشان. هنر آنها، کارهای دستی آنان و زبان‌شان حاکی از آن است که آنها نیز به اندازه هر نژاد شناخته شده دیگری شایستگی پیشرفت را دارند. درواقع آنها مخترع یکی از روشنفکرانه‌ترین وسیله‌هایی هستند که تاکنون در تصور انسان جای گرفته است: بومرنگ، (چوب خمیده‌ای که پس از پرتاب شدن نزد پرتاب کننده برمی‌گردد).

این امکان وجود دارد که گفتار و هنر از ابتدائی‌ترین فعالیتهای انسان باشند، و به دوره‌ای برسد که نامش "دوره قبل از اجتماعی شدن" است، دوره‌ای که انسان هنوز قدری با "انسان هوشمند" (Homo sapiens) فاصله داشت؟ و آیا گفتار و هنر در خلال آن مرحله از تکامل برای انسان همانقدر غریزی گردید که لانه ساختن برای پرندگان غریزی است؟

از طرفی اگر علم را هم به عنوان کوشش انسان برای تغییر محیط خویش به کمک وسائلی به غیر از دعا و جادو تعریف کنیم، علم نیز به همان اندازه فعالیت ابتدائی است. انسان در همان لحظه‌ای که وسیله‌ای ساخت و یا به خود یاد داد که چگونه آتش

روشن کند، دانشمند شد.

جادو و دعا در زندگی انسان چنان نقشی بازی می‌کنند که نمی‌توان از آنها به عنوان انگیزه‌هایی برای گفتار چشم‌پوشی کرد. انسان وحشت زده از مصیبت‌هایی چون طاعون، سیل، و زلزله تنها می‌توانست با دعا مراسمی همراه با جادو بجا آورد. به این امید که خدایان این مصائب را رفع کنند. شاید این نیاز غالب انسان برای کوشش جهت تغییر تقدیر بوده است که او را واداشته است برای هیجانات خویش از راه سرود و رقص مفری‌پیدا کند. سرود او همراه با ریتم رقص احتمالاً "الگوئی منظم پیدا می‌کند، صداهایش به ساختن لغاتی که به دعاها و مصائب مربوط می‌شود می‌انجامد. و در اینجا می‌رسیم به آنچه که به اصطلاح تئوری مربوط به شاعر و یا مذهب پیدایش زبان می‌نامند.

هر دو، هم تئوری مربوط به شاعر و نیز این تئوری که انسان نفس‌کشنده از دهان — در ارتباط با کوشش بازوانش — ایجاد صدا را که بالاخره به لغات تبدیل شد آموخت صریحاً "به ما می‌گویند که هیجان و عمل سرچشمه‌های اصلی گفتار می‌باشند.

بسیاری از نظریه‌ها این دو عامل را به هم وصل می‌کنند، زیرا وقتی ما به کاری مشغولیم درجه حرارت عاطفی ما، بالا می‌رود؛ و توفیق، شکست و یا مزاحمت در کار اغلب ما را به سر حسد انفجار می‌کشاند. فکرش را بکنید که وقتی همه هوش و حواس خود را به یک کار نجاری معطوف کرده‌ایم و ابزاری از دستان رها می‌شود و یا به طریقی اشتباهی می‌کنیم چگونه از کوره در می‌رویم. ناگفته نماند که ما از دست خود عصبانی نمی‌شویم بلکه این نتیجه اعمال ما است، همانطور که تماشاچیان بیسبال و یا دیگر صحنه‌های هیجان‌انگیز دچار آن می‌شوند. حق فریاد کردن به احساسات دربند نیاز اولیه است و به‌طور حتم باید به مراحل اولیه گفتار کاملاً "مرتبط باشد. مرحله بعد پیدا کردن راه خروجی برای هیجان بخاطر علتی است.

در ۱۸۷۷ دانشمند آلمانی لسودویک‌نواره Ludwig Noire چنین نظر داد که اولین کلمات انسان موقعی ادا گردید که ابزاری را اختراع کرد و این بدان خاطر بود که دیگران را در کار خویش سهیم کند. این کلمات اولیه انسانها را قادر کرد تا همدیگر را عمدتاً "به صورت امری و درخواستی مورد خطاب قرار دهند. مدارکی وجود دارد که از این نظریه جانبداری می‌کند. در زبانهای بعضی از مردم اولیه لغت دستوری به طریقی درست شده است که شکل خطاب کردن به فرد را دارد، که معمولاً "مرد است، نتیجه می‌گیریم که مردان تقریباً "همیشه "کارگزار" بوده‌اند.

این نظر که انسان متکلم و انسان ابزارگرا در یک زمان ظهور پیدا کردند با دانش خود، که وقتی بدن را به کوششی وامی داریم - بخصوص که این کوشش بسیار ناگهانی باشد - صدائی نیز از گلو بیرون می‌آوریم، توافق دارد. بوکسورهائی که ضربهای می‌زنند و یا شمشیربازانی که حمله ناگهانی می‌کنند خرناس می‌کشند و هوای سینه را از دهان خارج می‌کنند. ملوانانی که طناب‌ها را پائین می‌کشند و فریاد می‌زنند هیوهو! هیوهو! (بکشید هو، بکشید هو! تا بدین ترتیب هم ریتمی را رعایت کرده باشند و هم آنکه افراد را به کوشش دسته‌جمعی تشویق نمایند. صداهاائی همراه با عمل به احتمال قوی نام اعمال را بخود گرفته است.

حواس انسان، بخصوص حس بینائی و حس بویائی او که روزگاری به مراتب بهتر بود - در قدیمترین روزگاران - در مقابل رویدادهای دور و بر او به شدت عکس‌العمل می‌نمود. وضع قرار گرفتن چشمها در صورت انسان ما را کمک می‌کند که به نقاط دور خیره شویم و حرکات را از فاصله دور تشخیص دهیم، و بدانیم که دوست است یا دشمن. شاید موجودی باشد مناسب شکار کردن برای غذا. شاید رهبر یک گروه کوچک یک دستور منحصر به فرد به صورت صدائی که بالاخره کلمه‌ای شده است از گلو خارج کرده باشد. و بدین ترتیب آیا اولین کلمات فعل نبوده‌اند؟ آیا افعال واژه‌های اعمال مهم نبوده‌اند؟ و آیا افعال به تنهائی دارای معنا می‌باشند، نظیر وقتی که فریاد می‌زنیم: بسه! بدو! بیرون! کلمات دستوری احتمالا "به هنگام حمله یا دفاع در جنگ و گریزها در خدمت انسانهای اولیه بوده است، مثلا "برای تصحیح کودکان و حیوانات بکار می‌رفته و یا در مورد امور بی‌شمار دیگری که از زمانهای از یاد رفته دور انجام می‌داده است.

بعضی از دانش‌پژوهان خیال می‌کنند که انسان اولین کلمات را برای تبادل احساسات با همسر، کودکان و دیگرانی که دوستشان داشت بکار برده است. سپس برقراری ارتباط را به صورت گسترده‌تر بمنظور اطمینان حاصل کردن از بقاء خانواده‌اش ادامه داد. در اوایل اجتماع انسانی، واحدهای خانواده‌های پراکنده، احتمالا "همیشه در جستجوی آب و غذا بودند و بدنبال این مطلب که غارهای محل پناه و دیگر مکانهای حفاظت شده چه چیزهائی برایشان به‌ارمغان می‌آورد. انسان اولیه رو در رو با خطرات ناگفتنی، احتمالا "به فوائد همکاری پی برده بود و از طریق جستجوی منظم در گروه‌های بزرگ، جمع‌آوری کنندگان غذائی توانستند زمینهای بیشتری را درنور دیده و شانس موفقیت خود را افزایش دهند. غذائی که آنها پیدا می‌کردند می‌توانست تقسیم گردد به‌طوری که هیچکس از

گرسنگی تلف نشود .

وانگهی ، رشد کودک انسان مدت مدیدی طول می کشد ، و تازه سالهای سال قادر به دفاع نمی باشد . بدون شک اگر حمایت والدین ، بخصوص مادر نباشد تسلیم می شود . بنابراین نیاز به ترتیباتی که از کودکان مواظبت کند واحدهای پراکنده را وادار کرده است بخاطر کمک های متقابل گردهم آمده دست بدست هم بدهند .

تئوری گردهم آمدن بخاطر کمک های متقابل انگیزه انسان برای نگهداری آنچه که دارد و برای آن می جنگد - اگر لازم باشد خود را به کشتن می دهد - و تا بتواند به آن می افزاید ، نادیده می گیرد . با این وجود در مرحله ای انسان در آفریقا و آمریکای جنوبی شروع به تشکیل دادن نوعی اجتماعات قبیله ای نمود که از آنها بااطلاعییم ، و اجتماعات عظیم ملی امروزه ما از آنها مایه گرفته و به تکامل رسیده است .



چه چیزی گفتار را ضروری می‌سازد؟ محققى که این سؤال را مطرح کرد چنین پاسخ داد: "اجرای اموری که خود نمی‌توانیم انجام دهیم به وسیله دیگران." محقق دیگری مدعی شد که انسان قدرت گفتارش را فقط موقعی که به آن نیاز داشت کسب نمود. اما چه وقت به این قدرت نیاز داشت؟ مگر نه اینکه همیشه به آن نیاز داشت. محقق دیگری نیز اظهار داشت که تصور زمانی که انسان قادر به تکلم نبوده مشکل است.

دیدهایم که چگونه کلمات دستوری دیگران را وادار به انجام عمل کرده است. اما انسان احتمالاً "برای اشیاء و حوادثی که در ابتدا با اشاره کردن به آنها و صدا درآوردن — مثلاً "با خرخر کردن، یا خرناس کشیدن — خبرشان را می‌داد کلماتی نیاز داشت. احتمال بسیار وجود دارد که رودخانه یا ابر، یا باران (اسامی) را اول اسم‌گذاری کرد، سپس به توصیف آنها پرداخت: رود کوچک، ابرهای سیاه، باران سنگین (صفات). بعد شاید اقدام به توصیف کار آنها کرده باشد: رود جریان پیدا می‌کند، ابرها جمع می‌شوند، باران می‌بارد (افعال) و سپس ترکیب آنها به صورت جمله قدم بعدی بوده است: ابرهای سیاه جمع می‌شوند. باران سنگین می‌بارد.

هر قدر بیشتر کوشش کنیم تا چگونگی و علت اختراع لغات را به وسیله انسان تصور نمائیم، بیشتر گمراه خواهیم شد. چنین به نظر می‌رسد که دلائل مناسب برای اختراع کلمات بسیار است: برای تشخیص میان مذکرو مؤنث، زیرا که تقسیم زندگی بین دو جنس فوق‌العاده ضروری است؛ نام بردن عضوی از گروه از دیگر اعضاء با اسم‌گذاری، همانطور که عمل می‌کنیم؛ تشخیص حیوانی از یک خانواده از دیگر انواع حیوانات — سگ از گربه؛ گاو از گوسفند؛ توانائی گفتن: من گرسنه‌ام، من تشنه‌ام؛ برای نام بردن یک

شیئی نزدیک (اینجا، این) از یک شیئی دور (آنجا، آن)؛ برای گفتن زمان (قبل از، بعد از، بعداً، "، زودتر) .

تحقیقات در رفتار حیوانی و مطالعات در مورد اطفالی که در حال یادگیری سخن گفتن می‌باشند از نظر فایده همانطور محدودند که تحقیقات در مورد زبانهای ابتدائی، کودکان زبان بومی خود را تقریباً " همانطور یاد می‌گیرند که بزرگسالان زبان خارجی را یاد می‌گیرند. اگر یک طفل آمریکائی در آرژانتین یا برزیل بزرگ شود فقط اسپانیایی یا پرتغالی صحبت خواهد کرد. زبان ارشی نیست.

روزگاری تصور بر این بود که صداهای اطفال شبیه صداهائی است که انسان اولیه به هنگام کوشش برای گفتن کلمات بر زبان می‌آورد. اگر طفلی چیزی شبیه بُ ع را زیر لب می‌گفت خیلی ساده فرض را بر این می‌گذاشتند که کودک صدای سگ خانه را تقلید می‌کند و بنابراین درباره آن صحبت می‌کند. همین‌طور بُ - بُ کردنش علامت خداحافظی است. تحقیقات دقیق نشان داد که این مفروضات خیالات خوش باورانه والدین مغرور است. درواقع طفل تنها صداهائی را به زبان می‌آورد که در هر مرحله رشد قادر به ادای آنها است. تصور غلط اولیه به این اندیشه منجر گردید که انسان ابتدا بخود آموخت که با تقلید از صداهائی که می‌شنید کلماتی بسازد: وز وز زنبور، فریاد پرندگان، وراجی نامفهوم میمون‌ها، و غیره. بنابراین تصور می‌رفت که صدا دلالت بر معنی داشت. این تئوری نیز به کناری انداخته شد.

آیا لغت تندر (Thunder) به صدائی که سینه آسمانها را می‌شکافد شباهت دارد؟ تمایل بر این است که شباهت را قبول کنیم. اما لغت تندر از یک لغت هند و اروپائی می‌آید، tan یا ten به معنی کشیدن، مانند کشیدن سیم‌های یک آلت موسیقی که صدا می‌دهد. همین‌طور هم Sneeze (عطسه کردن) بنظر می‌آید که شبیه صدائی باشد که به هنگام سرماخوردگی در می‌آوریم. که این وسوسه شباهت دادن نیز بسیار قوی است. اما با مراجعه به اصل لغت می‌فهمیم که چقدر در این فکر که صدا دلالت بر معنی داشته باشد در اشتباهیم.

بیایید به امری که ناگزیر هستیم بپردازیم، به فرهنگ لغت آکسفورد مراجعه کنیم و ببینیم در مورد Sneeze گفتنی چه دارد. در فرهنگ لغت چنین آمده است: Sneeze از انگلیسی میانی Snesen که شق دیگری از Fnese می‌باشد آمده است. و اینکار موقعی صورت گرفت که به علت بد خواندن F مثل S لغت Fnese با جانشین کردن

nese لغتی ناآشنا به حساب آمد. انگلیسی قدیم برای Sneeze لغت ge-fnesen می‌باشد که تاحدودی شبیه fniezen هلندی است. همه اینها به احتمال به pneo یونانی که معنایش نفس کشیدن است مربوط می‌باشند.

راستی که درباره اجداد یک لغت چه جزئیات جالبی وجود دارد! و حقایقی که محققین با خون دل فراهم کرده‌اند چه خوب تئوریهای و هم‌گونه زبان را باطل می‌کند! پروفیسور آر. ای. ویلسون در تولد اعجاز آمیز زبان اظهار می‌دارد که زبان وسیله منحصر به فردی است که وسیله انسان اختراع شده است تا دنیای خارج را در ذهن خود تصویر نماید. انسان در سر خود بخش بزرگی از دنیا را جای داده است، دنیائی که در آن زمان و مکان دو عامل حیاتی می‌باشند. از همان لحظه‌ای که انسان به آن شعور اضافی که او را از حیوانات دیگر متمایز می‌کند دست یافت از زمان و مکان آگاهی داشته است. از آنجا که تصویر ذهنی انسان از دنیا به همان اندازه‌ای که او می‌تواند با دنیای خارج نزدیک شود نزدیک است باید بدون شک ارتباطی میان ساخت زبان و ساخت دنیائی که زبان سعی به تصویر آن دارد وجود داشته باشد. بنابراین زبان نتیجه نیاز به یک سیستم سمبل‌های ذهنی است که نشانگر اشیاء و اعمال در دنیای خارج باشد، دنیائی که انسان به وسیله حواس خویش درک می‌کند.

به موازات جمع‌آوری و تدبیر نمودن سمبل‌های ذهنی هرچه بیشتر انسان توانست هرچه بیشتر از دنیا را در سر خود جای دهد. بدین وسیله او توانست بیشتر و بیشتر خود را از زندان تن نجات داده و به مکانهای آشنائی قدم بگذارد که زندگی‌اش را در آن جاها پی گرفت.

تصور کنید که یک نیویورکی که هرگز دور تر از جنوب بالتیمور نرفته است بخواهد با اتومبیل تا میامی فلوریدا برود. برای این کار به نقشه مراجعه خواهد کرد، مسیرش را از قبل طرح‌ریزی کرده و محل توقفهای شبانه‌اش را نیز براساس برنامه تعیین خواهد نمود. سپس درمخيله خودتصویری از این مسافرت طرح شده براساس کیلومتر (مسافت) و ساعت و روز (زمان) خواهد داشت. زمانی که به میامی برسد می‌تواند تصویر ذهنی خود را با تصویر تجربی خود در طول مسافرت مقایسه کند. پل ارتباطی میان تصویر ذهنی و تصویر واقعی او زبان است، یعنی سمبل‌های ذهنی و یا کلماتی که زبان را تشکیل می‌دهند.

امروزه خزانه دانش بشر آنقدر بزرگ است که هیچ فردی نمی‌تواند جز به جزئی از آن اشراف داشته باشد. دانش شامل اعتقادات با اصطلاح سنتی است که الگوهای ثابت رفتاری

منشاء زبان ۲۱

ورمزه‌های سلوک می‌باشند . در روزگاران اولیه انسان خزانه دانش بشری تنها به چند اعتقاد سنتی و چند مهارت مانند هنر و یا خرد کردن سنگ‌های آتش زنه محدود می‌شد . زبان انتقال دانش با کلمات را گفتاری یا نوشتاری — که در سر انسان جای دارد ممکن نموده است .

حیوانات بچه‌های خود را به صورت غریزی ، بالاخص از راه بازی آموزش می‌دهند . آدم‌ها بچه‌های خود را به وسیله زبان تعلیم می‌دهند . امروزه یک بچه آفریقائی متعلق به یک قبیله خیلی راحت ممکن است تحصیلاتش را در رشته فیزیک اتمی درسی که پایه‌گذار آن لرد روترفورد Rutherford یک اسکاتلندی اهل نیوزلند بود که در کانادا و انگلیس کار می‌کرد ، به پایان برساند . تمامی دیپارتمانهای دانش بشری به روی این کودک آفریقائی ، به شرط آنکه اوضاع و احوال او را قادر به انتخاب خود نماید ، باز است . و این زبان است که این کار را ممکن می‌سازد .



از قرار معلوم گفتار، یعنی توانائی بشر برای سخن گفتن رویدادی ناگهانی نیست، احتمال آن وجود دارد که همراه با خود او به تکامل رسیده باشد. به مرور ایام لغاتی را اختراع کرده، سپس لغات دیگری به آن افزوده تا آنکه بالاخره به یک مجموعه ثابت (لغات) که امکان افزودن به آن نیز بوده تبدیل گردیده است.

آنگاه شروع به تنظیم کلمات (Syntax از واژه یونانی Syntaxis به معنای نظم و ترتیب) و ساختن جمله کرده و با این نظم و ترتیب (علم نحو)، برای رسیدن به نوعی الگوی ثابت، احتمالا "به برقراری ارتباطات میان کلمات (گرامر) پرداخته است، همان کاری که خود ما هنگام صحبت از فاعل با مفعول - یا حالت ملکی می‌کنیم، همانطور که در Man's hat نشان داده می‌شود و معنایش The hat of the man است. آپوستروفی که نشان دهنده حالت ملکی است صرفه جوئی شخصی را باعث شده است. بعد از یک پیشرفت طولانی و تردیدآمیز، که عمدتا "از طریق آزمایش و خطا انجام گردید انسان به زبان دست یافت. چنین تصور کرده‌اند که انسان قدرت گفتار را فقط یکبار کسب کرد. طبق این نظریه این حادثه در تاریخ بشر حادثه‌ای بی‌نظیر بود. بنابراین در قدیمی‌ترین ایام یک زبان منحصر به فرد بشری وجود داشت. از آنجا که عصرهای یخبندان بدنبال هم آمدند و از آنجا که این دوران‌ها و دیگر حوادث طبیعی خانواده کوچک بشری را که تنها موجود روی زمین بود تقسیم نمود و پراکنده کرد نژادهای بشری به وجود آمد.

از این "زبان اصلی" هر گروه منشعب یک زبان جدید به وجود آورد که به تدریج شباهت خود را به زبان مادری خود از دست داد. اکنون خانواده‌هایی از زبان وجود

دارد که بدون شک از زبانهای مربوط بهم درست شده و به این تئوری "زبان اصلی" قدر و اعتبار می بخشد. از طرفی دانشمند آمریکائی دکتر کارلتون کون Dr. Carleton coon اخیراً گفته است که انسان اولیه در نقاط مختلف در زمانهای مختلف سر برداشته است. اگر اوضاع از این قرار باشد هر گروه برای خود قدرت گفتار کسب کرده و هر گروه برای خود زبانی علیحده به وجود آورده است.

زبان چیست؟ زبان مجموعه‌ای قراردادی از سمبل‌های صوتی است. قراردادی از این نظر که نه کلمات و نه هیچ یک از مواد زبان با آنچه که نشانگر آنها است ارتباطی الزامی ندارند. مثلاً "در فرانسه گاو نر taureau، در اسپانیائی toro (هر دو از لاتین taurus)؛ در آلمانی stier، مثل انگلیسی steer می‌باشد. بهمین ترتیب در انگلیسی اسب - Horse در فرانسه Cheval، در آلمانی Pferd، در روسی Loshad است. البته هیچ دلیلی وجود ندارد که ادعا بکنیم لغت Bull انگلیسی به معنای گاو نر برای توصیف آن حیوان از taureau و یا Stier مناسب‌تر است. همین طور هم دلیل مناسبی برای این ادعا که Horse انگلیسی به Cheval فرانسه و یا Pferd آلمانی یا Loshad روسی ترجیح دارد وجود ندارد.

کلمات منادی عمل‌اند و وسیله بیان احساسات. در آنها سحر و جادو و فایده نهفته است. با توجه به آنچه که القاء می‌کنند می‌توانند در وجود ما طیفی از احساسات برپا کنند. بدو! برگرد! صدات بالا بیاد! همه! اینها دعوت به عمل است. در سطور اولیه ادای شهادت نوعی جادو وجود دارد: من به خدا، به پدر، به خالق زمین و آسمان اعتقاد دارم. و در این گفته: قبل از آنکه باران شروع شود پنجره را ببند، فایده‌ای است. کلماتی که خبرهای خوش در مورد دوستی می‌دهند ما را خوشحال می‌کنند. کلماتی که خبرهای بد می‌دهند ما را غمگین می‌کنند.

هیچ گروه اجتماعی انسانی احتمالاً "نمی‌توانست برای هر شیئی خاص و یا هر حادثه خاص یک لغت بسازد. بدین ترتیب یک لغت باید وظائف بسیاری انجام دهد وقتی لغت home (خانه) را بکار می‌بریم منظورمان جائی است که در آن زندگی می‌کنیم. در یک وضعیت ناجور ممکن است at home (راحت) باشیم. و می‌توانیم یک هواپیما را به کمک وسائل مختلف هدایت کننده به پایگاه خویش هدایت کنیم (در انگلیسی برای این عمل نیز از لغت home استفاده می‌شود، مثلاً "می‌گوئیم:

(We can home an aircraft....

همینطور هم لغت غذا (food) هم برای خوردن است هم برای فکر، هم موسیقی و هم عشق. همانطور که شکسپیر در شب دوازدهم (Twelfth Night) آورده است. همینطور لغت man هم به معنای مرد است و هم به معنای با نفرات تجهیز کردن.

اشیاء و رویدادهائی که لغات با آنها سر و کار دارند بیش از آن پیچیده هستند که بتوان با صدای لغاتی که دارند آنها را در ذهن تداعی نمود. لغات صداها هستند، و ما آنها را از روی صداهایشان تشخیص می‌دهیم. ولی ضمناً "لغات سمبل‌هایی نیز می‌باشند که اذهان ما برای آنکه معانی‌شان را دریابند از رمز خارج می‌کنند. محققین مدت‌ها است دچار دردسر معنا و "معنای معنا" می‌باشند. راستی وقتی که می‌گوییم: آسپیرین برای سرماخوردگی خوب است، منظورمان چیست؟ آیا ما به یک بیان روشن و ساده درباره دارویی که به صورت قرص‌های سفید فروخته می‌شود و ما می‌توانیم برای سردرد از آن استفاده کنیم پرداخته‌ایم؟ ولی علم که برای سرماخوردگی درمانی نمی‌شناسد، پس چطور ممکن است آسپیرین برای آن "خوب" باشد؟ آیا طبیعت سرماخوردگی را معالجه می‌کند و آنوقت ما امتیازش را به آسپیرین می‌دهیم؟ آیا به‌واقع کار ما لیسیدن لیسک تبلیغاتچی‌ها نیست؟ وقتی که ما به اصطلاحات عجیب و غریب فلسفه یا مذهب یا سیاست رو می‌کنیم، آنوقت مطالب بس مشکلتر می‌شوند. وقتی درمی‌یابیم که هیچ دو دموکراسی در دنیا مثل هم عمل نمی‌کنند برایمان این سؤال مطرح می‌شود که: دموکراسی چیست؟

اگر عادت کنیم هر چیزی را که می‌شنویم و یا می‌خوانیم بدست بی‌باک بررسی و تحقیق بپردازیم، به آسانی متوجه مشکلات معنی خواهیم شد. می‌گویند که روس‌ها و قدرت‌های غربی به‌علت عدم توافق در جاگذاری یک کاما در معاهده^۱ یا لثا مشاجرات جدی بسیاری داشته‌اند، تفهیم غلط معنا در امور انسانی درهم‌ریختگی عظیمی ایجاد می‌نماید، و محققین خود را وقف "علم معنا" می‌کنند (علم معنا به انگلیسی Semasiology از یونانی Semasia = معنی و شناخت = Logos که معمولاً در انگلیسی آن را Semantics می‌گویند).

دکتر فردریک بادمر Fredrick Bodmer در کتاب گارگاه بافندگی زبان می‌گوید که تشخیص لغات به عنوان واحدهای گفتار با همان دقت نظری که در کار نوشتن صورت گرفته دست بدست گشته و رشد پیدا کرده است. در لغت نوشته شده ما آنچه را که می‌گوییم بوسیله حروف الفبا ثبت می‌کنیم، که البته ترکیب آنها برای درست کردن کلمات به طرق مختلف صورت می‌گیرد. از نظر ما دنیای بدون نوشته به سختی ممکن است. با این

وجود نژادهای بی‌شماری در روی زمین وجود دارند که نه الفبائی دارند، نه نوشتنی، و بدون آنها نیز اوضاعشان بخوبی اداره می‌شود. آنها نیز مثل ما هم‌اکنون به خلق زبان مشغولند. زبان همیشه در حال خلق شدن است، عکس نیست که قاب شود و روی دیوار آویزان گردد تا نسل آینده آن را تحسین کند. نه چیزی است که بتوان آن را آسان در یک موقع مناسب زمانی برای بررسی در زیر میکروسکوپ منجمد نمود.

لغاتی مانند blues (موسیقی غمناک)، Jāzz (موسیقی جاز) و ragtime (موسیقی ضربی) قبل از جنگ بین‌الملل اول پایه‌عرصه وجود گذاشتند. لغاتی مانند task force (نیروی کار)، blitz (حمله هوایی رعدآسا)، rocketry (پرتاب موشک)، hip (مطلع، آشنا به آخرین نظریات، فهمیده) و square (ارتقاء یافته به درجه فراماسون، ساده، بی‌اطلاع از مسائل روز مثل موسیقی و هنر و مد، منصفانه، واقعی)، بعد یا در خلال جنگ جهانی دوم جای خود را در زبان باز کردند. البته شما می‌توانید مثالهای بیشماری از این قبیل بالاخص در رشته‌های علمی پیدا کنید.

مثلاً "یونانی‌ها زبان واقعی علمی نداشتند. آنها به غده Submaxillary (فک پائین) "برآمدگی بلوطی شکل زیرآرواره" می‌گفتند. بعضی از ما با شنیدن این ممکن است احساس آسودگی خاطر کنیم، زیرا با یک چشم بهم زدن اصطلاحات تکنیکی زمان، برسر و رویمان باریدن می‌گیرند. زمانی خوشحال‌تر خواهیم شد که ما از "برآمدگی بلوطی شکل" صحبت کنیم و submaxillary را به دکترها واگذار کنیم.

تغییرات در زبان در گذشته شاید کندتر و کمتر از امروز باعث مزاحمت بود. به هر دلیل محققین از قبول زبان بدون آنکه زیاد در مورد اصل و ماهیت بسیار دور آن سؤال کنند راضی بودند. و از قرن ۱۸ به بعد بود که اقدام به تحقیق در مورد زبان را آغاز نمودند - بدون شک دلیلش کم شدن آمادگی مردم برای قبول هر چیز و اعتماد به آن بود و نیز تمایل به تجزیه و تحلیل انتقادی هر چیز براساس حکم منطق.

اولین مردمی که دست به کار تحقیق درباره زبان زدند. البته یونانی‌ها بودند. اما تقبل بردگی از طرف آنها به عنوان اساس تمدن سدره روشنفکری گردید. از نقطه نظر یونانی‌ها دنیا در دو بخش وجود داشت: یونانی‌ها تنها نماینده تمدن، و بربرها، مردم بدبختی که دور از مرزهای تمدن زندگی می‌کردند. یونانی‌ها اهمیت چندانی به زبانهای بربری نمی‌دادند و بدین ترتیب توفیق مقایسه با ارزش با زبان خود و رسیدن به نتیجه گیری‌های گرانبها را پیدا نکردند. رومی‌ها نیز که همین نگرش را پذیرفته بودند مانند

آنان باعث عقب ماندگی خود شدند .

تجار ایونی که به دنیای شناخته شده آنروز مسافرت می کردند نوعی حس بی اعتقادی نسبت به طرز تفکر همراه با سحر و جادوی هموطنان خود را به ارمغان آوردند که بر آن نوع طرز تفکر تاثیر گذاشت ولی جای تعجب است که زبانهای گوناگونی را که مطمئناً در خارج شنیده بودند و تکلم می شدند نادیده گرفتند . آنها نه سعی در یادگیری آنها داشتند و نه در تحلیلشان . علیرغم تماس میان مصریان قدیم و مردم بسیار دیگر نوشته های هیروگلیفی تا سال ۱۸۲۲ چون کتابی سربسته باقی ماند ، در این سال مصرشناس فرانسوی جی اف چمپولین J, F, Champollion از روی سنگ روزتا (۱) Rosetta Stone (۱۹۷ قبل از میلاد) که اکنون در موزه بریتانیا در لندن است کلید این خطر را یافت . این سنگ به زبانهای هیروگلیف ، یونانی و دموتیک (زبان محاوره ای یونانی) حک شده است . و به هر سه زبان یک چیز نوشته شده . اگر می شد یونانی را خواند هیروگلیف نیز ممکن می شد . این کلیدی بود که چمپولین سریع و راحت بدست آورد .

فیلسوف یونانی افلاطون آگاه بود که تحقیق در زبان بدون مقایسه با دیگر زبانها به سختی امکان دارد . سقراط که "میکرفون" افلاطون بود به لغاتی برخورد که یونانی نبودند و قبول کرد که آنها از زبانهای بربرها به داخل زبان یونانی وارد شده اند . در واقع او تاب دین جا پیش رفت که آگاهی از زبانهای بربری را برای گرفتن رد پای لغت های آمده در یونانی برای یافتن اصل و منشاء آنها ضروری می دانست . با این وجود تشخیص چنین واقعیتی به هیچ نوع تحقیق مناسب در زبان بربری به وسیله یونانیها نیانجامید . ما در مقابل همه اینها یک معادل و نظیر داریم : وقتی در دورانهای اخیر اروپا آفریقا و آسیا را به استعمار کشید ، با حالتی توهین آمیز آنها را به عنوان "بومیان" مورد خطاب قرار می داد و مجبورشان می کرد که یک زبان اروپائی را به عنوان زبان خویش برگزینند . بالاخص در آسیا ، که مهد قدیمی ترین تمدن دنیا است طبقات به اصطلاح تحصیل کرده را به یک زبان اروپائی ، به ویژه انگلیسی ، تعلیم می دادند ، زیرا بریتانیائی ها عمدتاً "حکمرانان آن مناطق بودند . همین طور هم محققین اروپائی زبان به همان دردی مبتلا بودند که یونانی ها و رومی ها تا اینکه در اواخر قرن هیجدهم محققین فداکاری در

۱ - Rosetta Stone سنگ سیاه بازالتی که در ۱۷۹۹ میلادی در نیل مصر کشف و روی آن به خط هیروگلیف و یونانی حک شده و نخستین مفتاح خط هیروگلیف است . م .

گوشه و کنار پیدا شدند که تعصب را به کنار گذاشتند و اهمیت فوق‌العادهٔ زبانهای شرقی را در تمدن غربی ما مورد توجه قرار دادند. و این برای زبان خود حادثه‌ای است که بعداً "به آن رجوع خواهیم کرد.

ارسطو به‌برپائی اجزاء گفتار و حتی حالت یاری داد، به عبارت دیگر او کوشش نمود مردم را طوری به تفکر دربارهٔ زبان وادارد که کم و بیش اکنون ما به آن می‌اندیشیم و اسامی، افعال، صفات، ضمائر، حالت فاعلیت، حالت ملکی، و غیره را مورد توجه قرار دهیم. دانش‌پژوه دانمارکی اوتوجس پرسن Otto Jespersen، که از پیشروان تحقیقات در زبان است نظرش این است که اخلاف ارسطو مرتکب چند اشتباه شدند که هنوز هم باقی است. مثلاً "مورد" نوع و یا قسم "که در یونانی *genike* است، در لاتین به *genitivus* بدل شد، که احتمالاً "معنایش" حالت اصل" است. همین‌طور هم یونانی *Aitiatike* "حالت مفعول" به لاتین *accusativus* - که در انگلیسی هم اسم حالت *Accusative* است که آنهم مفعول است. اشتباه بدین‌خاطر روی داد که خیال می‌کردند *Aitiatike* از *aitiāomai*، که یونانی *Accuse* است گرفته شده. این مثال‌ها اشاره به حالت نامنظم و اتفاقی رشد زبان دارد. و این عاملی است که کار محققین را بس مشکل‌تر کرده است.



یونانی‌ها توجه خود را به مسائلی از این قبیل معطوف داشتند که آیا کلمات بیان طبیعی و لازم ایده‌هایی که نماینده آنها هستند می‌باشند یا خیر. و یا اینکه فقط حامل صوتی هستند که بدست اتفاق برای اشیاء و اعمال انتخاب شده‌اند. اگر چنین است، آیا اصوات دیگر به‌همین اندازه مناسب نیستند؟ محققین یونانی بر جنبه‌های "طبیعی" و یا "طبیعت" در مقابل عرف و یا عادت فکر می‌کردند.

اما تاثیر طبیعت از کجا شروع و یا به کجا ختم گردید؟ و کار انسان از کجا آغاز شد؟ بعضی‌ها چنین استدلال می‌کنند که انسان که خود ساخته دست طبیعت است کارهای طبیعی را به وجود آورد.

خود ما از قانون طبیعی سخن می‌گوییم. با این وجود، آن‌طور که به تدریج به وسیله علم برای ما روشن می‌شود، قانون طبیعی با قوانین طبیعت مناسبت چندانی ندارد. به هر حال قانون یکی از اختراعات بشری است. اینها سؤالات گیج‌کننده‌ای است که ما برایشان جوابهای واقعا "رضایت‌بخشی پیدا نکرده‌ایم.

و اما در مورد یونانی‌ها، آنها مجادله موشکافانه را سخت دوست داشتند. آنها به جدا کردن مواز ماست عشق می‌ورزیدند. بسیاری آنها را به باریک‌بینی و فراموش کردن این مطلب که باید اول اطمینان حاصل نمود که مبنای مجادلات صحیح و قابل اثبات باشد محکوم می‌کردند. در عین حال که از خود می‌پرسیدند آیا هیچ ارتباط طبیعی بین یک لغت و آنچه که نشانگر آن است وجود دارد یا خیر در عین حال دلشان برای یک زبان ایده‌آل که لغت و شیئی درحقیقت به صورتی منطقی مربوط باشند لک زده بود.

افسوس که چنین تقاضائی برای منطقی بودن را نمی‌توان برآورد. کلمات، همانطور

که قبلاً "گفته‌ایم سمبل‌های قراردادی هستند، همانطور که زبان یک سیستم قراردادی - سمبل‌های صوتی می‌باشد. مقصود من از قراردادی این است که الزاماً هیچ ارتباطی بین هیچ یک از اجزاء زبان و یا آنچه که هر جزء سمبل آن است وجود ندارد. این بیان ارزش تکرار کردن را دارد. زیرا اشتیاق نظم و منطق اغلب محققین را به جستجو و شناخت نظم و ترتیب به جایی می‌فرستد که در آنجا از نظم و ترتیب خبری نیست.

واقعیت این است که صوت کلمات به واقع دلالت بر معنای آنها ندارد، اگرچه بسیاری از آنها بنظر می‌رسد که اینطور نباشند. ضمناً معانی کلمات به خاطر صوت آنها عوض نمی‌شود. آنها معنایشان را بخاطر ابهام تغییر می‌دهند: یعنی بخاطر توصیف و یا تسمیه شیئی‌ای که برای آن شیئی کاربردی جدی ندارند. اصطلاح a glaring error (یک اشتباه مشعشع). اشتباهات بطور حتم تشعشع ندارند، تشعشع معنایش درخشیدن به صورت نامطبوع و یا خیره‌کننده است. اما این اصطلاح به صورت ابهام بکار رفته است. و این ابهام اتفاقاً "بسیار روشن و بسیار مناسب است.

حالا برویم بر سر لغت Merry که از انگلیسی قدیم Myr آمده است. ممکن است بگوئیم a merry monarch (پادشاه شاد) و یا اصطلاح Make merry (تفریح کردن) را بکار ببریم و یا to ride a merry-go-round (سوار بر چرخ فلک) لغت همان است ولی هر بار کاربرد آن عوض می‌شود.

قبلاً "گفتم که هیچ گروه انسانی توانائی ساختن لغتی که نشانگر تک تفکار و یا اعمالی که میل به بیان آن دارد نبوده است. لغات صرفاً "می‌بایستی نشانگر چندین فکر یا عمل بوده باشند. این نیاز به "پهلوان بازی" بر سر لغات و وارد کردنشان به انجام بیش از یک کار خمیرمایه‌ای در زبان انگلیسی بوده و در زبانهای دیگر نیز همین‌طور است. درست بیش از پانصد سال بعد از پیروزی نورمان (۱۰۶۶) شکسپیر از زبان انگلیسی "زبان دهقانان" را ساخت - چیزی که وسیله‌ای شد برای به وجود آوردن شگفت‌آورترین اشعاری که تا به حال از دهان بشر تراوش کرده است. و هیچ شاعری تاکنون چنین "پهلوان بازی" ای بر سر لغات درنیآورده و نتوانسته است از لغات تا این حد برای منظوره‌های گوناگون استفاده کند، کاری که زبان انگلیسی را در سطحی وسیع غنا بخشیده است.

از من بخاطر رنگ پوستم مکدر مشو

این لباسی است که خورشید تابنده بر قامتم دوخته

خورشیدی که معاشر من است و تقریباً "با هم بزرگ شده‌ایم.

این گفته شاهزاده مراکش است در تاجر ونیزی: آیا هیچکس دیگری پیدا شده است که، آنطور که او توصیف کرده است، بخواهد که به خاطر رنگ پوستش آهنگ مخالفت با او ساز نکنند؟

مایه قضاوت ما در مورد علاقمندی یونانیان به زبان، شاگرد ارسطو، اسکندر کبیر است، اسکندر در سال ۳۳۴ قبل از میلاد از داردانل گذشت و لشکریان خود را در مقابل امپراطوری ایران صف‌آرایی کرد. پس از منقرض نمودن پادشاه ایران، داریوش سوم (۳۳۳ قبل از میلاد) مصر را نیز فتح نمود و - خود را فرعون خواند و شهر اسکندریه را، شهری که می‌بایست موطن اصلی فرهنگ یونانی گردد، بنا نهاد.

قلمرو اسکندر تا افغانستان کشیده شد، در آنجا مستعمرات هرات و قندهار را بنیان گذاشت. سپس به سند هجوم آورد و در ۳۲۴ قبل از میلاد به شوش رسید. با اینکه امپراطوریش پس از مرگ او به سرعت متلاشی گردید. نام او و کردارش اثری عظیم در ملت‌های شرق و غرب گذاشت. مردم از او افسانه‌ای ساختند. با این وجود اگرچه به‌طور حتم او و یارانش زبان‌های عجیب و غریب بسیار شنیده بودند ولی انگار هیچکدام علاقه چندانی به این مطلب نشان ندادند و بدین ترتیب شانس بزرگی در تحقیق درخصوص زبان و گذاشتن جای پای مناسب برای بررسی آنها از دست رفت.

در این اثناء دوره میانی تاریخ یونان با کنستانتین بزرگ (۳۳۷ - ۲۷۴ بعد از میلاد)، یعنی همان کسی که به وسیله فرمان میلان (۳۱۳ بعد از میلاد) به عیسویان درون امپراطوری اش آزادی مذهبی داد آغاز گردید. آنها با اعلام مخالفت علیه بربرها به عنوان مردمی دور از مرز تمدن به عیسوی‌ها اعتبار بخشیدند. به عقیده آنها "در وجود مسیح نه سکائی وجود داشت و نه بربر، نه به زنجیر کشیدن و نه آزادی بخشیدن، او فقط یک آفرینش جدید بود. با عجله به دفاع قربانیان بی‌عدالتی اجتماع، مستضعفین، برده‌ها و گرفتاران فقر و فاقه پرداختند. آنها به کلیه سیستم‌های طبقات اجتماعی و مرزهای فرهنگی حمله کردند. به نظر آنها همه ملت‌ها مساوی بودند.

یک نتیجه مهم این شد که زبان همه ملیت‌ها شایسته تحقیق و بررسی گردید. از طرفی مگر نه اینکه مسیحیان معتقد بودند که زبان تحفه خداست؟ برای یادگیری زبان مردم دیگر حتی دلیلی عملی‌تر و متقاعد کننده‌تر وجود داشت. مسیحیان میل داشتند قدم پیش‌گذارند و دست به موعظه بردارند تا بلکه بتوانند دیگران را به دین خود درآورند. آنها تشخیص داده بودند که اینکار را بدون یادگیری زبان آنها که

می‌خواستند پیام خود را به آنان برسانند با موفقیت نمی‌توانند به انجام برسانند . ترجمه کتاب مقدس مطمئناً " قدمی در راه راست بود . بدین ترتیب کتاب انجیل را به زبانهای سریانی ، قبطی و ارمنی ترجمه کردند . کتاب مقدس اولین کتاب ادبی در قلمرو اسلاو گردید . اولفیلاس Ulfilas یک اسقف غربی گوتیک کتاب عهد جدید را (۳۵۰ بعد از میلاد) ترجمه کرد . ترجمه او قدیمی ترین سند آلمانی ای است که ما در اختیار داریم .

ترجمه کتاب مقدس یک فعالیت مسیحی است که هنوز هم با جدیت دنبال می‌شود . تا به امروز کتاب مقدس به زبان هر ملتی که مورد نظر بوده است به اقصی نقاط عالم فرستاده شده است .

در خلال قرن ۱۵ ذهن اروپائی بخاطر مسافرت‌های دریائی بسیار کاشفین وسعت پیدا کرد . این افراد با داستانهای از صحنه‌های عجیب ، مردم عجیب ، و زبانهای عجیب برمی‌گشتند . و وقتی (در آلمان) گوتمبرگ مخترع اولین ماشین تایپ گردان کارگاه چاپ خود را در مینز Mainz آلمان برپا کرد این داستانها بیشتر دست بدست گردیدند . در ۱۴۵۶ گوتمبرگ اولین کتاب خود را بنام کتاب مقدس "گوتمبرگ" به چاپ رساند . در ۱۴۵۶ چاپخانه دار انگلیسی بنام ویلیام ککستون William Caxton در اتاق جمع‌آوری صدقات کلیسای وست‌مینستر لندن خود را آماده چاپ اولین کتاب می‌کرد که قرار بود در انگلستان به چاپ برسد .

محققین با داشتن کلمات چاپ شده در جلو چشمشان تازه متوجه می‌شدند که زبانها واقعا " بهم شباهت‌هایی دارند . جوزف جوستوس اسکالیگر Joseph Justus scaliger که از او ، با قدری غلو و اغراق ، " روشنی دنیا " و " ژرفای بی‌انتهای دانش " و القابی این چنین مبالفه‌آمیز نام برده‌اند رساله‌ای در باب زبانهای اروپائی به رشته تحریر درآورد . به نظر او این زبانها از ۱۱ گروه تشکیل می‌شوند : چهار گروه اصلی و هفت گروه فرعی ، چهار طبقه اصلی براساس نامهایی که برای خدا داشتند تقسیم شده بود : Deus (لاتینی یا رومیایی) ، Theos (یونانی) ، Gott (ژرمنی) و Bog (اسلاوی) . هفت زبان فرعی شامل زبانهای زیر بود : آلبانی (Albanian) ، اپی‌روتیک (Epirotic) ، تارتار (tartar) ، مجارستانی (Hungarian) ، فنلاندی (Finnic) ، ایرلندی (سلتی اسکاتلندی که در مناطق کوهستانی اسکاتلند صحبت می‌شود و تصور می‌رود که به وسیله جنگجویان ایرلندی در اواخر قرن پنجم به آنجا آورده شده است) ، بریتانیائی

قدیم (که در ویلز و برتانی صحبت می شد) ، و بالاخره باسک ، زبان مردمی که ایالات اسپانیایی آلاوا ، Alava و ویزکایا Vizcaya و گی پوزوکا Guipuzoca و جزئی از بخش فرانسوی سفلی پیرینه در گوشه خلیج بیسکای (Biscay) به آن صحبت می کردند .



وجه مشخصه زبان در قرون وسطی و دوره‌ای که به دنبال آن آمد تسلط زبان لاتین، در اروپای غربی بود. کلیسای روم که ادعا داشت کلیسای عالم است، (عنوانی که مورد اعتراض شدید کلیسای شرق قرار گرفت) مراسم عبادی و امور خویش را به لاتین انجام می‌داد، همان‌طور که هنوز هم بعضی از اوقات انجام می‌دهد. بنابراین لاتین زبان طبقات تحصیلکرده بود، در حالی که مسیحیت رومی مذهب همه بود، تا اینکه در قرن شانزدهم به وسیله اصلاح و برپائی مجدد کلیساهای پروتستان اتحاد مذهبی درهم شکسته شد. قرن‌ها قبل لاتین حتی بومی ایتالیا نیز نبود. قبائل سرگردان شمال که در لاتیم Latium نزدیک دهانه تاپیر Tiber ساکن شدند در حدود هزار قبل از میلاد آنرا به آنجا آوردند. با قدرت روزافزون روم و توسعه فتوحات رومی‌ها لاتین در تمامی ایتالیا پراکنده شد. زبانهای دیگر اوسکانی Oscan، امبریانی Umbrian، و اتروری Etruscan - عقب ماندند.

تفاوت مهم یونانی و لاتین در این است. یونانی‌ها بدین خاطر که نه امپریالیست بودند و نه مستعمره‌چی زبان یونانی را بیشتر برای خود نگه داشتند. آنها بازرگان بودند و خانه‌شان در دریا بود. رومی‌ها در مقایسه با آنان سازندگان امپراطوری بودند. آنها آفریقای شمالی، اسپانیا، پرتغال، و گل (تقریباً "فرانسه" امروز) را فتح کردند. آنها تا رود رن و شرق دانوب پیش رفتند.

آلمانی‌ها با شکست دادن رومی‌ها در مرداب‌های توتوبرگروالد Teutoburger wald مغلوب شدن خود را به تعویق انداختند. بریتانیا رومی شد، ولی جزیره‌ای دور دست بود (از نظر رومی‌ها) با هوایی بسیار نامساعد و جذبه‌های تجاری اندک. بنابراین

زبانهای محلی آلمانی و بریتانیایی به سرنوشت اسکانی، امبریانی و اتروری دچار نشدند. اما در گل پس از جنگ‌های قبایل گل (۵۱ - ۵۸) قبل از میلاد)، به نوشته سزار، زبان محلی سلتی در قرن‌های بعد از میان رفت.

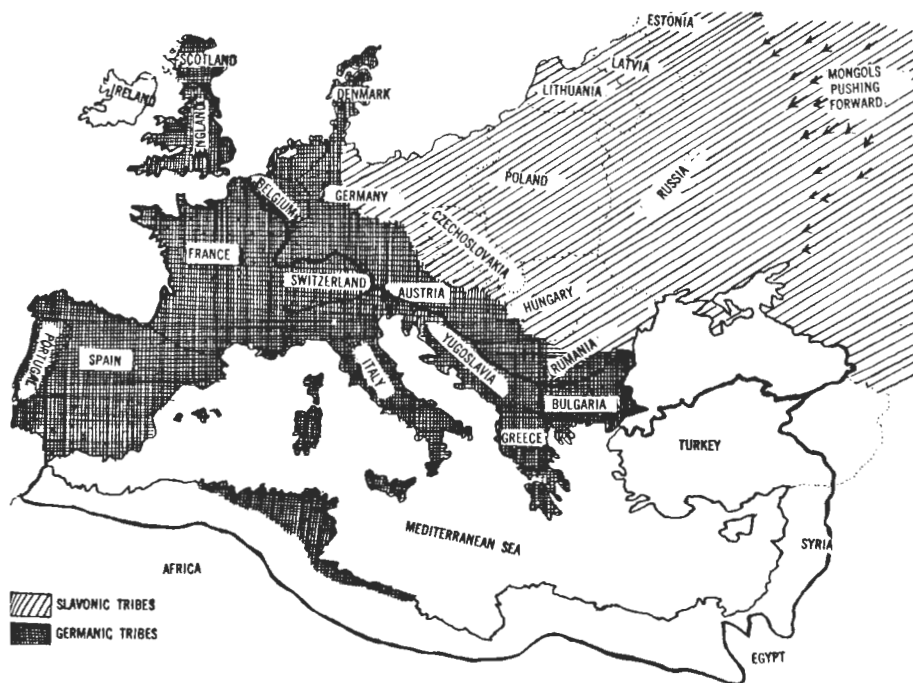
دلیل سقوط زبانهای محلی در نقاط مورد اشغال رومی‌ها آنقدر هم بی‌پایه و اساس نبود. امور کشوری به زبان لاتین انجام می‌گرفت و بومیان بزودی دریافتند که دانستن لاتین طریقی است برای پیشرفت و تشخیص اجتماعی. چنین وضعی در سرزمین‌هایی که تحت فرمانروائی مستعمره‌چیان است غیرعادی نمی‌باشد. انگلیسی در هند هنوز هم زبان عادی و زبان رسمی است، زیرا بریتانیایی‌ها حکومت خود را در این شبه قاره به هنگام تسلط بر آن به مدت بیش از دو قرن ادامه دادند. دگرگونی به زبان واحدی مانند هندی، به علت آنکه هندوستان سرزمین زبانهای بی‌شمار است، بسیار کند است.

در خلال قرن پنجم بعد از میلاد، دودمان فرانک فرمانروایان گل گردیدند. اما از آنجا که مسیحی شده بودند زبان لاتین را که زبان کلیسا بود برگزیدند. کلمات فرانکی به داخل زبان لاتین نفوذ کرد، ولی تغییر بنیادی چندانی در زبان لاتین ایجاد ننمود. هر دانش‌آموزی که فرانسوی می‌آموزد به لغت *jardin* به معنی باغ برمی‌خورد. ولی کمتر دانش‌آموزی است که بداند *jardin* از آلمانی (فرانکی) *garten* که آنهم بمعنی باغ است گرفته شده است. و نیز کمتر دانش‌آموزی می‌داند که لغت فرانسه برای ثروتمند (*riche*) از لغت آلمانی *reich* گرفته شده است.

می‌توانیم به جرات بگوییم که لاتین در اروپای غربی قدیم همه چیز بود و زبانهای بومی کشورهای مختلف آن تقریباً "هیچ چیز"، اما کدام لاتین؟ لاتین در حدود قرن سوم قبل از میلاد زبان ادبی شده بود و اختلافی فاحش میان لاتین "اهل تحقیق" و لاتین "مردم عادی" به چشم می‌خورد. این تفاوت هنوز هم، البته نه تا آن درجه شهود، میان انگلیسی طبقات تحصیلکرده و بقیه جمعیت انگلیس، ممالک متحده آمریکا، و دیگر سرزمین‌هایی که به انگلیسی تکلم می‌کنند وجود دارد.

مردم عادی تحت تسلط رومی‌ها لاتین ادبی را انتخاب نکردند بلکه زبان اصیل مکالمه‌ای رومی‌های عادی را که با آنها مأنوس و معاشر بودند برگزیدند. لاتین ادبی یعنی لاتین مؤلفین "کلاسیک"، همانهایی که آثارشان را هنوز هم در مدارس و دانشگاهیان مطالعه می‌کنیم، به‌طور وضوح تاکید خاص بر لاتین عصر اگوست (۴۳ قبل از میلاد تا ۱۷ بعد از میلاد) بود که "عصر طلایی" شکوفائی شعرائی چون ویرژیل و هوراس *Horace*

و تاریخدانی چون Livy لیوی بود.



قبائل ژرمن (نقاط تیره) که امپراطوری روم را اشغال کردند (در میان خطوط سیاه)، به وسیله اسلاوها (نقاط روشن تر) به جلو رانده شدند و خود اسلاوها نیز به وسیله مغولها به جلو رانده شدند.

در آن روزهای بسیار قدیم کتابها را برای اقلیت تحصیلکرده می نوشتند و هم آنها بودند که آنها را مطالعه می کردند. نتیجه این شد که بین لاتین ادبی و لاتین عوامانه یا مردم پسند دریائی فاصله افتاد. بخاطر سپردن این اختلاف در ذهن بسیار مهم است، زیرا لاتین عوامانه یا مردم پسند، مادر واقعی لاتین مدرن و یا زبانهای رومیائی: فرانسه، ایتالیائی، اسپانیائی و پرتغالی است.

تا قرن چهارم بعد از میلاد به موازات توسعه مسیحیت جامعه مطالعه کنندگان گسترش یافت، علت قضیه هم این بود که کلیسا می خواست مطالعه کتاب انجیل و تورات و نوشته های مذهبی را تشویق نماید. اما کلیسا برای رسیدن به این گسترش جمعیت فقط

با بکار بردن لاتین عامیانه و یا مردم پسند (لاتین روزمره) می توانست توفیق حاصل نماید . سنت جروم (۴۲۰ - ۳۴۰) یکی از پدران کلیسا ترجمه های کتاب مقدس را که اصل نسخه معمول ، نسخه لاتین کتاب است گردآوری نمود . علت مشهور بودن این نسخه کتاب مقدس بنام "نسخه معمول" آن است که مورد استفاده عموم بود .

وقتی بربرها امپراطوری روم را در اوائل قرن پنجم بعد از میلاد مورد تاخت و تاز قرار دارد . لاتین معمول و اثر راهبان که عبارت بود از کار پرمشقت بر روی کاغذپوستی به لاتین کمک کرد تا در برابر دورانه های سخت قرون تاریک بر جای بماند و تا زمان رنسانس و روشن شدن مجدد حیات اروپا ، در حدود قرن ۱۴ ادامه پیدا نماید .

اکنون ایتالیائی ها ، که لاتین معمول را صحبت می کردند ، دارای روش و سبک واحدی نبودند یک مقدار شبیه تفاوتی که بین لهجه تگزاسی و نیوانگلندی ، ویرجینیائی و کانزاسی یا اسکاتلندی و لندنئی و یا ولزی و برانکسی وجود دارد . این چنین تفاوت های گفتاری با اختلافات گفتاری در گل ، اسپانیا و آفریقای شمالی درهم گردید و سبب به وجود آمدن لهجه هایی با خصوصیات قوی محلی در ایالات و مستعمرات مختلف رومی گردید . این لهجه های مشخص به موقع خود در زبان های رومیائی و لاتین : فرانسه ، اسپانیائی ، پرتغالی و ، البته ، خود ایتالیائی نشو و نما پیدا کردند .

در زمان حکومت چارلز کبیر و یا شارلمانی (۸۱۴ - ۷۴۲) اروپا برای مدتی کوتاه رنگ وحدت یافت و با آنکه فرمانروایی او نوعی فرمانروائی "طولانی و وحشتناک لشکرگاهی نظامی" بوده است ولی او مواظب بود که آموزش به بوته فراموشی سپرده نشود . یک نوع "رنسانس یادگیری" در دربار او تمرکز داشت که بیشترش بخاطر محقق و کلیسایی معروف آلکوئین بود که کتاب مقدس مشهور او در موزه بریتانیا در لندن در معرض نمایش است . فرانسه "شاخص ترین زبانها" در شرف ظهور بود . اما چارلز زبان بومی خود را دوست داشت و دستور زبانی برایش تهیه دیده بود و با مختصر کردن آن به اشکال با قاعده سعی داشت از آن زبانی ادبی بسازد . او همچنین اولین مجموعه آوازه ها و افسانه های آلمانی را به نام Nibelungen Lied گردآوری نمود .

ناگزیر پس از مرگ او منازعاتی بر سر امپراطوری اش درگرفت . دو نفر از نواده های او به نام های لوئی و چارلز در سال ۸۴۲ طی تحلیفی در استراسبورگ قسم یاد کردند که مشکلات راسر و سامان بخشند . این سوگندها قدیمی ترین متن فرانسوی رابط بین ما است . لوئی به رومیائی یا فرانسه سوگند یاد کرد تا اینکه پیروان برادرش چارلز سخن او را درک

کنند، درحالی‌که چارلز نیز به‌همین دلیل سوگند را به آلمانی یاد نمود. در قرن دهم هیوکیت Hugh Capet، دوک فرانسه مدعی تخت و تاج فرانسه گردید و سلسله‌ای را بنیان گذاشت که تا زمانی که لوئی ۱۶ در خلال انقلاب ۱۷۸۹ گردن زده شد بر فرانسویان حکمرانی کرد. در زمان حکومت هیو، آیل دوفرانس Ile de France (منطقه اطراف و خود پاریس) قلب حکومت گردید. تا قرن چهاردهم لهجه آیل دوفرانس در حال استیلا بر دیگر مناطق بود. بنابراین فرانسه دارای یک "زبان واحد" گردید که با فرانسه‌ای که امروزه می‌شنویم زیاد بی‌شابهت نبود.

ایتالیایی جدید از گویش رایج در فلورانس گرفته شد و تکمیل گردید. آنچه که گویش فلورانسی را برتری بسیار می‌بخشید وجود شاعران بومی فلورانس بود، نمونه قابل ذکر دانته (۱۲۶۵-۱۳۲۱) مولف کمدی الهی بود که به این لهجه اعتبار و درخشش بخشید. بعضی از منشورهای متعلق به قرن یازدهم نمونه‌هایی از اسپانیایی "مدرن" در برابر چشم ما قرار می‌دهد، اما اولین اثر بزرگ ادبی به آن زبان ال سید (خدا، ۱۱۴۰) است که درباره یک قهرمان ملی از اهالی کاستیل می‌باشد که موجب افسانه‌های بی‌شمار گردید.

احتمالا "ایتالیایی کمترین انحراف را از اصل لاتین خود داشته و فرانسه بیشترین انحراف را. شکل نوشتاری اسپانیایی انعطاف پذیری لاتین خود یا تغییر مقاطع لغات را که نشان دهنده تعداد، جنس، حالت، زمان و وجه دستوری - و از جمله چیزهای دیگر می‌باشد حفظ کرده است. اسپانیایی گفتاری به گوش ما چیزی کاملاً متفاوت از فرانسوی و ایتالیایی می‌آید. فرانسوی در شکل گفتاری خود حالت انعطاف‌پذیری‌اش را چنان از دست داده که ملاحظه کمی وجوه اشتراک میان آن و زبان‌های خواهر دیگرش، اسپانیایی یا ایتالیایی، ما را متحیر می‌کند.

معهدا، وقتی همه دقیقاً "مورد مطالعه قرار گیرند بدون کم و کاست روشن می‌شود که آنها از اعقاب لاتین، می‌باشند. فی‌المثل لغت دیرکردن در فرانسه tard است، در اسپانیایی tarde، در پرتغالی tarde و در ایتالیایی tardi. همه اینها با همه شباهت‌هایشان از لاتین tardus به معنی "کند" گرفته شده‌اند. حالات لغت Semaine را به معنی هفته در فرانسه در نظر بگیرید. اسپانیایی آن Semana، پرتغالی‌اش Semana و ایتالیایی‌اش Settimana است. و نیز لغت سالانه در فرانسه annuellement، در اسپانیایی anualmente، در پرتغالی anualmente و در

ایتالیائی annualment می باشد و همینطور لغت انگلیسی آن annually است که از ریشه لاتین annus گرفته شده است. البته لغت هفتۀ انگلیسی از اصل آلمانی گرفته شده است و بنابراین شباهتی به لغات بکار برده شده در زبان های لاتین ندارد.



نباید تصور کنیم که بخاطر ظهور زبانهای اروپائی مدرن زبان لاتین را در کشویی به کناری گذاشتند تا گرد و خاک بخورد. بلکه کاملاً "برعکس، لاتین زبان "دانشمندان باقی ماند و تنها زبان عمده‌ای بود که تا تقریباً "نزدیکی‌های قرن هجدهم در سراسر دنیای غرب آموخته می‌شد. اگر بتوان از چیزی نام برد که تسلط لاتین را به ضعف کشاند، آن ظهور مکتب پروتستان و طبقات بازرگانان است. رقابتهای تجاری بر ملی‌گرایی مدرن سایه افکند، و چه چیزی می‌تواند سریع‌تر از زبان یک ملت آن ملت را بشناساند؟ با این وجود محقق انگلیسی فرانسیس بیکن "۱۶۲۶ - ۱۵۶۱" یکی از مهمترین کتابهایش را به لاتین نوشت. ویلیام هاروی (۱۶۵۷ - ۱۵۸۷) نیز که در همان دوران زندگی می‌کرد و گردش خون را کشف کرد از روی عادت زبان لاتین را بکار می‌برد و قدری هم انگلیسی با آن مخلوط می‌کرد. سرایسا آک نیوتن که بر روی قانون جاذبه کار می‌کرد یک رساله مهم در خصوص ریاضی بنام (Principia) به لاتین نوشت (۱۶۸۷).

در قرون ۱۵ و ۱۶ کوشش برای احیاء لاتین با تمام شکوه و جلالش به شکست انجامید، دلیل عمده‌اش این بود که تاکید اصلی بر لاتین عادی نبود بلکه بر لاتین بلندپروازانه مؤلفینی چون سیزرو Cicero (۴۳ - ۱۰۴ قبل از میلاد)، خطیب معروف بود، معهداً، حتی در آلمان قرن ۱۷ نیز لاتین مورد تکریم و احترام بود و سخنرانی که به زبان بومی آلمانی خویش به جای لاتین حرف می‌زدند برچسب "مخوف" می‌گرفت.

اندیشه ضروری بودن لاتین به عنوان زبان لازم به این زودی از سرها بیرون نمی‌رود؛ زیرا حتی امروزه هم تعدادی از دانشگاههای معتبر در اروپا و دیگر جاها از پذیرش کاندیداهائی که زبان لاتین را نگذرانده باشند در بعضی از دانشکده‌ها خودداری می‌کنند.

و بالاخره فراموش نکنیم که لاتین زبان اصلی کلیسای کاتولیک روم باقی مانده و هنوز هم پاپ فتوای خود را بزبان لاتین ایراد می‌کند.

قرن‌های متوالی لاتین بر کلاسهای اروپائی غربی و حتی جاهائی که اروپائی‌های استعمارگر فرهنگ خود را می‌بردند تسلط داشت. همین اواخر گفته شده است که تحصیلکرده‌های سنگالی سیلان، کشوری که در سال ۱۹۴۸ از سلطه حکومت انگلیس خارج شده و استقلال یافت زبان لاتین را خیلی راحت‌تر از زبان خود بکار می‌بردند. قرن‌ها گرامر را فقط گرامر لاتین می‌دانستند. چه ساعت‌های متوالی که صرف مطالعه آن نمی‌شد. زبانهای زنده اروپائی و موضوعات دیگر مانند علوم و تاریخ فراموش شد. می‌گفتند که کار شکسپیر "لاتین کم دارد و یونانی کمتر" و منظور این بود که او از فرصتی که در آموزشگاه لاتین در استراسفورد برپا بود برای "دانشمند شدن" خویش استفاده نکرده بود.

خود اصطلاح *آموزشگاه لاتین* قابل توجه و اهمیت بود. وجه تسمیه آموزشگاههای لاتین که در انگلیس به مدارس ابتدائی و متوسطه گفته می‌شود بدین خاطر است که آنها اجازه داشتند - و هنوز هم دارند - گرامر لاتین را به شاگردان خود بیاموزند. لاتین را به عنوان یک زبان نوشتاری نه گفتاری تعلیم می‌دهند. از آنجا که زبان در درجه اول و مهمتر از هر چیز اصواتی است که به گوش می‌خورد. بنابراین لاتین "مرده" است. در گذشته آموزندگان لاتین روزهای خود را صرف ریختن حروف بر روی صفحات چاپی می‌کردند. زندگی آنها در دنیای تقریباً بی‌صدای لاتین می‌گذشت. از طرفی در مورد طرز تلفظ لغات لاتین توافقی وجود ندارد. هر ملتی به جوانان خود یاد می‌دهد که لاتین را همان‌گونه تلفظ کنند که لغات زبان بومی خود را تلفظ می‌کنند. ایتالیائی‌ها صحبت از *ches-ah* (سزار) می‌کنند؛ فرانسوی‌ها آن را *zcz-ah*، انگلیسی‌ها *ke-zah* یا *kai-zah* یا حتی *see-zah* می‌گویند.

اینگونه تفاوت‌ها در تلفظ لاتین در همان قرن ۱۶ وجود داشت. در نتیجه انگلیسی‌ها و فرانسوی‌هایی که سعی به مکالمه به لاتین داشتند، حتی چهار، پنج قرن قبل، از آنچه که دیگری سعی به بیان آن داشت چیزی سر در نمی‌آوردند.

اکنون لاتین ۴ صرف فعل دارد و ۵ تصریف اسم؛ زبانی است ملو از قوانین و ترکیبات. علاوه بر این زبانی است غنی از نظر صرف که آخر لغات مرتب عوض می‌شوند تا ارتباطات گرامری خود را نشان دهند. لغت لاتین *duminus* به معنی خدا را در نظر

منشاء زبان ۴۱

بگیریم ، همان لغتی که فی الفور لغات انگلیسی بسیاری را مثل dominate (تسلط پیدا کردن) و dominion (تسلط) که ایدهء فرمانروائی را می‌رساند به ذهن متبادر می‌کند . این لغت اینطور صرف می‌شود :

حالت	مفرد	معنی
فاعلی	domin-us	(خدا)
ندائی	domin-e	(ای خدا)
مفعولی	domin-um	(خدا)
اضافه	domin-i	(خدائی)
مفعول غیر صریح	domin-o	(به ، یا برای خدا)
مفعول به ، مفعول عنه ، مفعول منه	domin-o	(بوسیله ، با و یا از خدا)

همینطور بد نیست به فعل amo به معنای دوست داشتن که لغات انگلیسی amateur (دوستدار هنر) و amorous (عاشق - دوستدار) را به خاطر می‌آورد و ایدهء عشق را القا می‌نماید نظری بیافکنیم . زمان حال خبری این‌طور صرف می‌شود

am-o	(من دوست دارم)	am-amus	(ما دوست داریم)
am-as	(تو دوست داری)	am-atis	(شما دوست دارید)
am-at	(آن ، او دوست دارد)	am-ant	(آنها دوست دارند)

لغت لاتین Dominus مذکر است ، همانطور که در انگلیسی می‌باشد . قاعدهء جنسیت در انگلیسی کاملاً " ساده است . چیزهای نر مذکرند ، چیزهای ماده مؤنث و آنچه که دارای جنسیت نیست خنثی است . به‌طور وضوح mare, woman, girl مؤنث می‌باشند و bull و boy و man مذکر و table و moon خنثی می‌باشند . اما این قانون لزوماً " در مورد لاتین صدق نمی‌کند . Mensa لاتین نیز مؤنث است در حالی که Luna واژهء لاتین برای ماه هم مؤنث است .

به‌طور عادی زبانهایی چون فرانسه ، ایتالیایی یا اسپانیایی که از لاتین مشتق می‌شوند همین الگو را دنبال می‌کنند . در فرانسه به میز La table (مؤنث) می‌گویند و به ماه La table (مؤنث) . بنابراین کسی که به انگلیسی تکلم می‌کند چه بسا که به هنگام یادگیری لاتین سردرگم شود ، اما همین شخص در یادگیری زبان آلمانی قدری احساس آرامش می‌کند . table انگلیسی در فرانسه La table است (مؤنث) اما در آلمانی der Tisch (مذکر) moon در فرانسه La lune (مؤنث) در آلمانی

der Mond (مذکر) است. لغت the sun در فرانسه Le soleil (مذکر) است؛ در آلمانی die sonne (مؤنث) می باشد.

ولی چگونه لاتین چنین موضعی یافت؟ به این دلیل که لاتین راهگشای حکمت و خرد به حساب آمد؟ و یا به این دلیل که لاتین زبان اکثر انواع ادبیات مذهبی بود؟ در واقع دلیلی بسیار دنیائی تر و عملی تر از این حرف ها داشت. افرادی که می توانستند لاتین را بخوانند و یا - حتی بهتر - بنویسند، همیشه این شانس را داشتند که بتوانند موقعیت خود را بخصوص در حرفه های به اصطلاح دانشمندانه مانند پزشکی، حقوق، کلیسا و مدیریت مدرسه ترقی دهند.

ضمناً همانطور که جنس پرسن Jaspersen اشاره کرده است، تسلط لاتین سبب تحریف بسیاری از زبانهای اروپای غربی کسه به اجبار در قالب آن ریخته شدند گردید. زمانها و حالات پیچیده لاتین باری بر دوش زبانهای اروپائی گذاشتند. در انگلیس پس از آنکه حالات مفعول صریح و مفعول به، مدتها از زبانها افتاده بود دوباره خود را براساس تحمیل نمودند. بر روی شکل "خوب" و شکل "بد" تاکید غیرلازم نمودند و در این باریک بینی دستور زبان چیزی شد که برای چیزهای "صواب" و "ناصواب" نسخه می نوشت. هنر "درست" نوشتن، که معنایش درست نوشتن به روش لاتین بود، بدون تفاوت برای زبانهای دیگر اروپائی نیز مصداق پیدا کرد. کتاب لغات شامل کلماتی شد که باید بر دیگر لغات ارجح داشته شوند، و برای گرفتن رد پای آباء و اجداد لغات و تعریف معانی آنها اقدامی به عمل نیامد. فرانسه از این روش به اشتباه افتاده بیشتر صدمه دید. زیرا فرانسویها خود را بالاخص متوجه تشریفات کردند، در حالی که انگلیسی ها با روش بی بند و باری خویش و یا باری به هر جهت بودنشان به امور اجازه دادند در مسیر طبیعی خود سیر کنند. براساس گفته جنس پرسن Jaspersen بزرگترین خسران در فداکاری بیش از حد برای زبانی "بی صدا" بود. دیگر کسی در دنیا به لاتین صحبت نمی کرد، و زبانها می بایست از راه گوش، نه فقط از طریق آنچه که در برابر چشمهای ما می گذرند، یاد گرفته شوند. تجربه شاعر ایتالیائی فرانسیسکو پترارک Francesco Petrarck (۱۳۰۴-۷۴) اظهار نظری کنایه آمیز در مورد سلطه طولانی لاتین ارائه می دهد. او از اینکه به زبان بومی اش (ایتالیائی) شعر گفته اظهار شرمندگی می کند و از اینکه به لاتین خدمتی کرده است بی نهایت غرق در افتخار است. امروزه آثار او را به ایتالیائی ارج می نهند و آثار لاتینی اش را همراه بسیاری از چیزهای فراموش شده دیگر تسلیم فراموشخانه نموده اند.



مسئله ترجمه اولفیلای کتاب مقدس و دیگر متون به زبانهای ژرمنی و گوتیک مطالعه این زبانها را بخصوص در قرون هفدهم و هیجدهم تشویق کرد. ولی رسم بر این بود که به جای آنکه سعی در ردیابی تحولات آنها در طی قرون نمایند نمونه‌هایی از آنها را جمع آوری و با هم در مجلداتی قرار دهند.

از قرن پانزدهم به بعد مسافری با اطلاعات بی‌پایانی که از حوادث مسافرتها تحقیقی‌شان با خود داشتند به خانه بازمی‌گشتند و بیشتر آنها هم به چاپ می‌رسید. محققین تحت تاثیر حال و وضع زمان و گسترش افق‌های فکری آمادگی بیشتری برای صرف وقت در خصوص زبانهای زنده و همچنین زبانهای مرده پیدا کردند. به تدریج متوجه شباهت‌های زبانهای معینی با هم شدند. اما چرا؟ این همان چیزی بود که نیاز به تعریف داشت.

در قرون قبل علاقمندی به مذهب همه حواسها را به عبری، که زبانی سامی بود، معطوف نموده بود. از آنجا که نویسندگان عبری انجیل عتیق اعلام داشته بودند که "دنیا دارای یک زبان و یک گفتار است" محققین هم خود را متقاعد نموده بودند که عبری همان زبانی است که آدم و حوا در باغ عدن به آن تکلم می‌کردند. و کار به آنجا رسید که عبری را والد تمام زبانهای دنیا دانستند.

در هیجان به اثبات رساندن این نکته آنها تصورات خود را از مرز معقول گذرانده و حقایقی را که رسیدن به آنها آسان نبود تحریف نمودند و یا نادیده انگاشتند. و با حدت و شدت جستجوی تقریباً "مقدس خود را دنبال کردند. خوشبختانه کوشش‌های آنها چندان هم به هدر نرفت. اطلاعات جمع‌آوری شده به وسیله آنها برای خلف آنها که از

خود گذشته‌گی چندانی برای اثبات چیزی نشان نمی‌دادند و بیشتر به گونه‌ای عینی با مسائل برخورد می‌کردند ارزشمند از کار درآمد .
نویسندهٔ عبری سفر تکوین در مورد زبان ، که جالب‌ترین هدیهٔ خدا است ، مطلب جالبی دارد :

و خداوند همهٔ موجودات روی زمین و پرندگان هوا را جمع کرد و به نزد آدم آورد تا ببیند که بر آنها چه نام‌هایی می‌گذارد و هر نامی را که آدم بر آنها گذاشت از آن پس نام آن حیوان شد . بدین ترتیب این آدم بود که نام‌های مواشی ، طیور هوا و تمامی جانوران زمین را معین نمود .

اگرچه گویا نویسندهٔ شرح حال قلمرو سبزیجات را نادیده گرفته است اما دریافته است که نام گذاری هر چیز یعنی افزودن کیفیتی دائمی به آن .

همچنین روایت شده است که وقتی خدا دید که انسان با الهام از یک زبان عمومی می‌خواهد شهر و برجی بسازد که نوک آن به بارگاه الهی برسد " این زبان را نفرین کرد ، و با این کار سبب شد که مردم حرف همدیگر را به آسانی نفهمند و او " از آن پس آنان را به اطراف و اکناف کرهٔ خاکی پراکند " . نویسنده با این توضیح نه تنها کمر خدمت به بیان گوناگونی زبانها بسته است بلکه یک اصل اساسی را نیز در خصوص اعتقاد مذهبی ابراز می‌دارد که چنین است : خدائی یگانه و بی‌شریک وجود دارد که کسانی را که کبر و غرورشان در حدى است که به حریم فرمان او تجاوز می‌کنند و با او علم مخالفت ساز می‌نمایند مجازات خواهد کرد .

در قرن شانزدهم هم‌زمان با ساختن ناوگان‌های بزرگتر و گسترش تجارت دریائی تماس بین ملت‌ها افزایش یافت . بعید به نظر می‌رسید که مشابهت‌های میان هلندی ، آلمانی ، اسکاندیناوی و انگلیسی ، همچنین فرانسه ، ایتالیائی ، اسپانیائی و پرتغالی مورد توجه ملوانان و تجاری که اکنون در گروه‌های بزرگتری به دنبال کسب و کار خود بودند قرار نگیرد .

از دو گروه مثالی که در زیر می‌آید می‌توان متوجه شد که چگونه قصد مکالمه دربارهٔ موضوعات روزمره سبب به وجود آوردن شباهت‌هایی میان واژه‌های دو گروه شده است :

English	Swedish	Danish	Dutch	German
mother	modir	Mor	moeder	Mutter
lamb	lamm	Lam	lam	Lamm
apple	äpple	Aeble	appel	Apfel

bean	böna	Bønne	boon	Bohne
salad	sallad	Salat	sla	Salat
				(Kopfsalat)
rain	regn	Regn	regen	Regen
coast	kust	Kyst	kust	Küste
ice	is	Is	ijs	Eis
air	luft	Luft	lucht	Luft
bill	räkning	Regning	rekening	Rechnung
(reckoning)				
anchor	ankare	Anker	anker	Anker
boat	båt	Baad	boot	Boot
dock	docka	Dok	dok	Dock
two	två	to	twee	zwei
six	sex	seks	zes	sechs
<i>English</i>	<i>French</i>	<i>Spanish</i>	<i>Portuguese</i>	<i>Italian</i>
bread	pain	pan	pão	pane
coffee	café	café	café	caffé
eggs	oeufs	huevos	óves	uova
milk	lait	leche	leite	latte
frost	gelée	helada	geada	gelo
sky	ciel	cielo	céu	cielo
sun	soleil	sol	sol	sole
weather	temps	tiempo	tempo	tempo
anchor	ancre	ancla	âncora	ancora
compass	boussole	brújula	bússola	bussola
oar	rame	remo	remo	remo
four	quatre	cuatro	quatro	quattro
six	six	seis	seis	sie
ten	dix	diez	dez	dieci

در خلال قرن شانزدهم سه گروه زبان اصلی رسمیت داشت: توتنی Teutonic یا ژرمنی، لاتین یا رومی و اسلاوی، شامل روسی، لهستانی و چک. امروزه وقتی ما از خانواده‌های زبان و ارتباط آنها باهم صحبت می‌کنیم منظورمان از چیزی کاملاً اختصاصی است، چیزی که از پذیرش ما از نظریه تکامل نشأت می‌گیرد. بنابراین اگر واژگان، دستور زبان، ساختار کلی، و تلفظ زبان‌های مختلف به یکدیگر شباهت دارند استنتاج این است که آنها یک والد داشته‌اند و به مرور زمان و به دلائل موجه گوناگون شده‌اند. همانطور که دیده‌ایم فرانسوی، اسپانیایی، پرتغالی و ایتالیایی دارای یک والدند و آن لاتین است، لاتین مردم کوچ و بازار و کلامی نه لاتین ادبی مورد استفاده سیزو Cicero. این را هم باید فوراً "اضافه کرد که این نظریه‌ای بود تازه که درست قبل و بعد از انقلاب فرانسه پیام‌آور ایده‌های تکامل‌گرایانه طبیعی‌ی چون بوفون (۱۸۰۴ - ۱۷۴۹) و ژان باپتیست لامارک (۱۸۲۹ - ۱۷۴۴) بود که داروین به صورت یک تئوری دقیق در ۱۸۵۹ در کتابی

بنام اصل انواع از طریق انتخاب طبیعی که برای آن روزها کتابی احساسات برانگیز بود ارائه شد.

ما درخصوص لاتین، والد لاتین یا رومی زبان‌های اروپائی خیلی چیزها می‌دانیم. اما والد زبانهای توتنی یا گروه ژرمن انگلیسی، آلمانی، سوئدی، هلندی، دانمارکی، نروژی، ایسلندی، و فلمنگی (زبان اهل فلاندرز) مفقودالاثر شده است. این زبان مفقودالاثر را عموماً "ژرمنی ابتدائی می‌دانند و اعتقاد ما بر این است که به عنوان زبانی واحد در فاصله قرن اول قبل از میلاد و بعد از میلاد وسیله تکلم ملت‌های ژرمن بوده است. این که قلمرو گفتاری زبان در چه محدوده‌ای بوده است اطلاعی در دست نیست، تنها می‌توان از راه انواع صداهائی که متکلمین به زبان به وجود آورده‌اند، و صرف کلمات و تغییرات حاصله در پی‌بندهای آنها به حدس و گمان روی آورد. در این راه بعضی از مطالب قدیم و چند کتیبه که به زمانی مربوط می‌شوند که اعضاء خانواده زبانهای ژرمن زیاد از هم نپاشیده بودند به ما یاری خواهند داد.

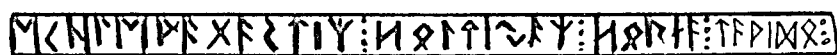
تقریباً از قرن سوم قبایل ژرمن اروپای شمالی از الفبائی بنام رون Rune استفاده می‌کردند. کلمات با آن الفباء موجب نجوای رمزآلود می‌شد و از این رو دارای قدرت جادویی بود. این واژه با واژه raunen آلمانی که به معنی نجوا است مرتبط است. این الفباء را بر روی چوبدستی، زره، سنگ قبر و شیپور می‌نوشتند و معمولاً نشان دهنده اسم سازنده شیئی بود. تقریباً همانطور که هنرمندان عکس خود را امضاء می‌کنند.

یکی از قدیمی‌ترین انواع موجود این کتیبه‌ها بر روی یک شیپور طلائی است که در گالهوس Gallehus در یوتلند Jutland دانمارک پیدا شده است. نوار باریکی از حروف بر روی پیکره‌های انسانها و حیوانات آمده و مضمون آن چنین است: "من هله واگاستر Hlewagastir اهل هالتینگز Holtings این شیپور را ساختم". کتیبه‌های دارای خط اسکاندیناوی نمونه‌ای از ژرمنی مراحل اولیه است. محققین از راه مقایسه دریافته‌اند که کدام یک از صداها تقریباً و یا دقیقاً همانهایی هستند که در زبان اصلی

۱ - برای شرح کامل مسائل مربوط به تکامل و مطالب مربوط به آن به اثر زیر مراجعه فرمائید:

L Ludovici: The Great Tree of Life (Putnam: Science Survey Series).

بوده‌اند. بنابراین در انگلیسی ما three را تقریباً "به گونه‌ای تلفظ می‌کنیم که در ژرمنی ابتدائی تلفظ می‌شده است.



نوشته‌هایی که بر روی شیپور گالهوس وجود دارد می‌گوید: من هله واگاسیتر اهل هالتینگز این شیپور را ساختم. بنظر می‌رسد که نوشته‌های کهن هم دارای چنین عناوینی بوده‌اند.

در فلمنگی، هلندی و ایسلندی ضمیر اول شخص مفرد I پی‌بند همخوان خود را حفظ کرده و بنابراین به صورت ik بکار می‌رود. در انگلیسی ما این همخوان را از دست داده‌ایم. البته پی‌بندهای همخوان تغییراتی هم کرده است مثلاً "در آلمانی I را ich می‌گویند و نه ik. و راستی این ژرمن‌ها که زبان انگلیسی را به ما دادند چه کسانی بودند؟

امپراطور هادریان (۱۳۸ - ۷۶ بعد از میلاد) در دوران حکومت خود برای گسترش امپراتوری روم حدودی قائل شد و برای جلوگیری از نفوذ بربرها که قبائل مختلف ژرمن بودند و در قسمت‌های مرزی در کمین، در آلمان برج و باروهای محکمی برپا کرد. پشت سرباقال ژرمن اسلاوها زندگی می‌کردند که دارای تاریخی گنگ و مبهم می‌باشند. و پشت سراسلاوها مغول‌ها بودند که از منطقه وسیع مغولستان تا بیابان‌های اروپای جنوبی پراکنده و سرگردان روزگار می‌گذراندند و تهدید عمده به شمار می‌آمدند.

شاید دلیل آنکه مغول‌ها با زور و فشار خود را به جلو کشاندند و قبائل ژرمن را به سوی دیوارهای استحفاظی امپراطوری ضعیف شده روم گسیل داشتند این بود که فلات مرکزی آسیا رو به خشکی گذاشت. قبائل مختلف ژرمن به اروپای غربی ریختند، شبه جزیره بالکان، اسپانیا، فرانسه و کشورهای نواحی پست را اشغال نمودند. آنها حتی آفریقای شمالی را هم گرفتند. تا سال ۴۵۰ بعد از میلاد فقط دره سن Seine در دست رومی‌ها ماند. در سال ۴۷۶ بعد از میلاد اودوآسر Odoacer که فرماندهی لشکر بربرها را داشت که در خدمت امپراتوری روم بود و مقرر فرمانروایی اثرش در آن زمان در راوانای Ravenna ایتالیا قرار داشت امپراتوری‌های غربی را شکست داد و برای خود در ایتالیا حکومتی تاسیس نمود. به عبارت دیگر تقریباً "تمامی امپراتوری روم غربی به دست بربرها افتاده بود."

در همان زمان که قبائل ژرمن وارد امپراتوری روم شده بودند قبائل اسلاو از راه بیابان‌ها، باتلاق‌ها، و جنگل‌های روسیه آرام آرام به مناطق خالی شرق الب Eibe و وسائل Saaie نفوذ می‌کردند. اسلاوها چندان جنگ طلب نبودند و سازمان‌بندی درست و

حسابی هم نداشتند. آنها صاف و سراسر و بدون بلوا و آشوب در منطقه‌ای که از بالتیک تا دریای اژه و آدریاتیک امتداد دارد سکنی نمودند.

پس بدین ترتیب می‌بینیم که چگونه زبانهای اسلاوی و ژرمن به اروپای غربی وارد شد. فرض ما بر این است که همانند وجود ژرمنی ابتدائی نوعی اسلاو ابتدائی نیز وجود داشته است و زبانهای اسلاوی بازمانده همان زبان ابتدائی است.

در حدود قرن هفتم سنت سیریل St. Cyril و سنت متودیوس Methodius یکی از لهجه‌های اسلاو قدیم (بلغاری قدیم) را که کتاب مقدس به آن ترجمه شده بود مورد بررسی دقیق قرار دارد. این تحقیقات (در زبان بلغاری قدیم) محققین را قادر ساخته است که صفات ویژه زبان اصلی را که اسلاوی امروزه از آن گرفته شده است شناسائی نمایند، همانگونه که تحقیقات مشابه دیگری آنها را قادر ساخت که ماهیت ژرمنی ابتدائی را تشخیص دهند.

ژرمنی، رومی و اسلاوی معرف سه گروه بزرگ زبان‌های اروپائی می‌باشند، اما محققین کم‌کم از خود پرسیدند که نکند این سه به هم مربوط باشند. از کجا معلوم زبانی واحد که این سه از آن مایه گرفته‌اند وجود نداشته باشد؟

بتدریج شواهد نشان داد که این سه به احتمال زبانی واحد بودند، زبانی که تعدادی زبان دیگر هم از آنها نشو و نما گرفته بود. این خانواده کلی زبانهای گروه هند و اروپائی می‌نامند. و گاهی هم به آن هند و ژرمنی و یا آریائی می‌گویند. و اما چرا هند و اروپائی؟ زیرا معلوم شد که لهجه‌های هندی مانند هندی و هندوستانی، ایرانی و ارمنی از اعضاء آن بودند. چگونگی توجه به این مطلب را در بخش بعدی داستانمان نقل می‌کنیم. جایی که نمی‌دانیم دقیقا "کجاست"، در زمانی پیش از ۲۵۰۰ قبل از میلاد، یک گروه اجتماعی انسانی متحد به زبانی صحبت می‌کرد که زبان هند و اروپائی از آن مایه گرفت و رشد نمود. با مرور زمان شکل‌های محلی این زبان واحد در مکانهای دیگری که تا هند و ایسلند فاصله داشت پا به عرصه وجود گذاشت، چه بسا سرگردانی ملت‌هایی که قبائل ژرمن را به محدوده‌های امپراطوری روم گسیل داشت و اسلاوها را واداشت که سرزمین‌های وسیعی را که آنها تخلیه نموده بودند اشغال کنند دلیل این امر بود.

تئوری‌های بسیاری درخصوص محل زندگی به وجود آورندگان زبان اصلی هند و اروپائی ارائه شده است. تصور بر این است که چنین افرادی در منطقه‌ای معتدل زندگی می‌کرده‌اند زیرا زبانهای بعدی نیز برای ۴ فصل سال واژگانی شبیه واژگان آنها دارند.

همچنین واژگان مشترکی وجود دارد که به روش‌های کاملاً "پیشرفته" کشاورزی اشاره دارد. هرمان هرت Hermann Hirt برای بسیاری از این لغات مشابهی که برای eel بکار رفته است اهمیت قائل می‌شود. از آنجا که مارماهی (eel) در دریای سیاه وجود ندارد استدلال او این است که آغازگران زبان هند و اروپایی از آن منطقه برخاسته‌اند.

تصور بر این است که واژه مخصوص درخت آتش (beech tree) نیز یکی از کلیدهای مشکل‌گشا باشد. از بررسی‌های لازم چنین معلوم شده است که در یک ریشه مشترک در زبان‌هایی که به ما رسیده اشکال گوناگونی به وجود آمده است. بنابراین آغازگران زبان باید با آگاهی از این مطلب نام‌گذاری درخت آتش را انجام داده باشند. درخت آتش در بخش شرقی اروپا فقط تا نقطه‌ای که به‌طور تقریب میان شهر پروس شرقی کوئینگز برگ Königsberg و شبه جزیره کریمه است می‌روید. بنابراین هارت استدلال می‌کند که زبان اصلی هند و اروپایی به‌وسیله مردمی که در غرب این خط‌زندگی می‌کرده‌اند تکلم می‌شده است.

یافته‌های باستان‌شناسی چون اشیاء مدفون شده ظروف سفالی و تکه‌های استخوان، حکایت از آن دارد که دره دانوب، در جنوب روسیه، و حتی آلمان نیز مورد توجه بوده است، هند برای مدتی وطن آشکار زبان هندو اروپایی اصلی به شمار می‌آمد. ولی واقعیت مطلب آن است که ما نمی‌دانیم و ممکن است هرگز هم ندانیم. این راه هم نمی‌دانیم که کدام گروه از افراد برای اولین بار زبان هند و اروپایی را صحبت کردند. رک و راست ما نمی‌دانیم و ممکن است هرگز هم ندانیم. آیا آنها سفید پوست بودند یا سیاه پوست؟ کوتاه بودند یا بلند؟ هنوز هم پاسخی برای این سئوالات وجود ندارد.

اروپا در طول ده قرن از نعمت اتحاد، البته اتحادی ناقص، برخوردار بود. زبان لاتین زبان فرهنگی و نیز وسیلهٔ مذهبی این وحدت بود. با اصلاح و اشتقاق در وحدت مذهبی و با ظهور حکومت‌های متشکل از یک قوم، لاتین اعتبار خود را به عنوان نیروی فرهنگی و وسیلهٔ تبادل دانش از دست داد. روش روی آوردن به زبانهای ملی چون ایتالیایی، فرانسه و انگلیسی به زمان گالیله (۱۶۴۲ - ۱۵۶۴) مربوط می‌شود، گو اینکه حتی قبل از او هم محقق سوییسی پاراسلسوس Paracelsus هم با سخنرانی به زبان آلمانی به جای لاتین برای دانشجویان خود در دانشگاه باسل Basel غوغائی به پا کرده بود. آکادمی‌های علمی در ایتالیا، سپس در فرانسه و انگلستان برپا شد. گالیله سنت را شکست و بعضی از یادداشتهای خود را به لاتین نوشت درحالی‌که در انجمن سلطنتی انگلستان، که به گونه‌ای غیررسمی در ۱۶۲۲ برپا شد، برای رتق و فتق امور مربوط به آن از انگلیسی بهره گرفت و زبان (انگلیسی) صنعتگران و تجار و دهنشینان را به زبان محققین و روحانیان (لاتین) ترجیح داد.

مذهب، پزشکی و جانورشناسی در قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم علاقمندی به زبان‌ها را تحریم نمود. کسانی که از مسافرت به سرزمین‌های خارجی باز می‌گشتند نسخه‌هایی برای معالجهٔ امراض به همراه می‌آوردند و گزارش‌هایی دربارهٔ حیوانات ناشناخته، میسیونرهای مذهبی دست‌اندرکار ارشاد کافران به دین، راویان این گزارش‌ها بودند. وقتی حکیمی در پرو بیماری تب یک میسیونر یسوعی را معالجه نمود، میسیونر دریافت که استفاده از کنین سبب شفای او بوده است و از این رو مقداری از آن دارو را با خود به وطن برد و آنگاه کنین که به نام‌های گنه‌گنهٔ یسوعی و و یا گنه‌گنهٔ پروئی نامیده

شد. به گونه‌ای گسترده در اروپا مورد استفاده قرار گرفت.

کنراد گسner Konrad Gessner دانشمند سوئسی نمونه‌هایی از "دعای خداوند" (۱) را به بیست و دو زبان مختلف جمع‌آوری نمود و در مقابل مسافران دریائی نمونه‌هایی از زبان‌های خاور نزدیک و خاور میانه مانند زبان‌های فارسی و قبطی، همچنین زبان‌های سرخ‌پوستان آمریکا و مالایا و دیگر قسمت‌های آسیا بخصوص شبه قاره هند را برای دانشمندان فراهم آوردند.

وقتی لاتین اعتبار خود را در مقام یک زبان جهانی از دست داد محققین خود را برای کشف یک زبان عالمگیر دیگر که جانشین آن بشود بسیج نمودند. در خلال سصد سال اخیر صد هاربان دیگر مانند اسپرانتو ساخته شده است تا به عنوان زبانی "جهانی" بکار روند. اسپرانتو را دکتر زامنهف Zamenhof که اهل ورشو لهستان بود و اولین کتاب خود را در سال ۱۸۷۷ منتشر کرد اختراع نمود.

چارلز کی اوگدن Charles K. Ogden به این نتیجه رسید که اگر زبان انگلیسی به اندازه کافی ساده شود می‌تواند به یک زبان عالمگیر بدل گردد. از آنجا که انگلیسی را میلیونها مردم چه به صورت زبان مادری و چه به صورت زبان دوم صحبت می‌کنند از این رو این نظریه با تفوق بر نظریات دیگر آغاز به کار کرد. اوگدن کار تازه‌ای انجام داد که به آن انگلیسی پایه نام گذاشت و اقدام خود را بر این فرض نهاد که هر کس می‌تواند زبان ما را با دانستن چیزی حدود ۸۰۰ لغت تکلم کند.

در خلال قرن هفدهم آموختن خط چینی به وسیله میسیونرهای یسوعی در چین، که در آن زمان امری عجیب و غریب بود هیجان عظیمی در اروپا برپا کرد. گزارش‌های این دستخط عجیب به اروپا رسید و محققین مشتاقانه آنرا مورد بررسی و استفاده قرار دادند.

نوشته قدیمی ترجین دارای دو نوع سمبل‌های واژگانی است: تصویر نگاری که تقریباً "تصویر ساده شده" یک شیئی است، و علامت نگاری که ممکن است سمبل تصویری چیزی باشد که نشان دادن آن به صورت تصویری ساده نباشد. علامت نگاری گاه علامتی است حاکی از کیفیت و یا خاصیت یک گروه (سفید، سن، سر و صدا) و یا دستورالعملی است

۱ - Lord's Prayer - دعائی که عیسی به شاگردانش تعلیم داده بود و در انجیل متی آمده است.

برای انجام کاری مانند آنچه که بر علائم جاده‌ها می‌بینیم: ایست، آهسته، و غیره. قبلاً "در بریتانیا علامت چهارراه در جاده عبارت بود از یک خط باریک که یک خط کلفت را قطع می‌کرد. خط کلفت نشانهٔ بزرگراه اصلی بود. چنین چیزی را تصویرنگاری می‌گوئیم. برای آنکه به رانندگان وسائل موتوری هشدار دهند که به مدرسه نزدیک می‌شوند، یک علامت قدیمی جاده در انگلیس یک مشعل روشن - مشعل تعلیم - را با کلمهٔ مدرسه در زیر آن نشان می‌داد. چنین چیزی را علامت نگاری می‌گویند. علامتی که برای سنت (\$) یا برای دلار (\$) بکار می‌بریم علامت نگاری است. همین‌طور هم علائمی که معمولاً "بیولوژیست‌ها برای مرد (♂) و برای زن (♀) بکار می‌برند. اگر این بیولوژیست بخواهد جمع‌آنها را بکار برد خیلی ساده علائم را دوبر می‌کند. بنابراین مردها: ♂♂ و زنها ♀♀. وقتی یک چینی می‌خواهد کلمهٔ "درخت را بنویسد چیزی شبیه درخت تحریر می‌کند * و وقتی بخواهد جنگل را بنویسد دو درخت را نشان می‌دهد *.*

حالا اگر یک بیولوژیست در ژاپن، یا در سیام، یا در استرالیا و یا هر کجای دنیا اتفاقاً "مقاله‌ای را ببیند که علامت ♂ و یا ♀ داشته باشد به‌طور کامل معنی آن را می‌داند حتی اگر بقیهٔ مقاله برحسب اتفاق به زبانی باشد که برای او ناشناخته است.

از آنجا که تصویرنگاری و علامت‌نگاری ارتباط مستقیمی با هیچ یک از صداهائی که ما برای گفتن کلمات ایجاد می‌کنیم ندارد، و اگر بتوان جسارتاً "این اصطلاح را بکار برد که نوشته‌ای است صامت، بنابراین مردم به وضوح، حتی اگر کلمه‌ای از گفتگوهای هم را نفهمند، آنرا می‌فهمند، درست همان‌طور که بیولوژیستی که مطلبی را به زبان خارجی می‌بیند می‌تواند بدون کوچکترین اشتباهی علائم بیولوژیکی جهانی را برای مرد و زن تشخیص دهد. اینجاست که می‌فهمیم وقتی میسیونرهای یسوعی گزارش‌های دست‌خط چینی را به اروپا آوردند چه چیزی باعث هیجان‌زدگی محققین اروپائی زبان گردید. مردم مناطق مختلف چین با آنکه مکالمات یکدیگر را نمی‌فهمیدند معیذاً کاملاً "قادر به خواندن آنچه را که نوشته می‌شد بودند، همان‌طور که فرانسویان ایتالیائی‌ها، آلمانی‌ها، انگلیسی‌ها، آمریکائی‌ها و مردم اکثر ملت‌ها سبیل‌های ما را برای اعداد 1, 2, 3 و غیره را می‌فهمند زیرا همه این اعداد گرفته شده از عربی را بکار می‌برند.

دست‌خط چینی اشاره‌ای بود بر امکان به وجود آمدن یک زبان جهانی، آرزویی که همیشه بشر را در مشت خود داشته است. مگر نه آنکه در بهشت موعود همه با یک زبان تکلم می‌کنند؟ انسان در آرزوی وحدتی است که زبان جهانی تجلی‌گر آن است.

در ۱۶۲۹ فیلسوف فرانسوی رنه دکارت طرح نظریاتی را برای ساختن یک زبان ارائه داد. در ۱۶۶۱ جورج دالگارنو George Dalgarno از اهالی آبردین اسکاتلند که زبانی "برای کرولال‌ها و نوعی تندنویسی عملی برای همه زبانها ساخت کتاب خود را به نام هنر نمادها منتشر نمود. جورج در این کتاب ادعا کرد که هر کس از هر ملیتی می‌تواند ظرف ۲ هفته زبان اختراعی او را طوری بیاموزد که قادر باشد بخوبی آن را نوشته و تکلم نماید.

در سال ۱۶۶۸ اقدامات دالگارنو کشیش ویلکینز را وادار نمود تا نظریات خاص خود را درخصوص یک زبان جهانی ارائه نماید. چهار سال قبل انجمن سلطنتی انگلستان به این نتیجه رسیده بود که انگلیسی به یک اصلاح همه جانبه نیاز دارد و کمیته‌ای را مأمور اصلاح آن کرده بود. این فکر قوت گرفت که زبان نباید چیزی باشد که منتظر رشد اتفاقی بماند بلکه باید به گونه‌ای درآید که وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف کاملاً مشخص گردد. فیلسوف انگلیسی سر فرانسیس بیکن (۱۶۲۶ - ۱۵۶۱) عقیده داشت که انسان می‌تواند و باید بر طبیعت غالب گردد. طرح‌هایی همانند آنها که دالگارنو ارائه داد تجلی این اعتقاد بود.

دالگارنو کاملاً "آگاه بود که زبان در اصل چیزی بی‌منطق است. همین انتقاد درباره لاتین نیز، که تا آن موقع الگویی منطقی به حساب می‌آمد، مصداق داشت، پس چرا زبانی بوجود نیاوریم که به اندازه کافی مقرون به صرفه و منطقی باشد؟

تقریباً "همین زمان که علاقه دنیا به یک زبان جهانی بالا گرفته بود لگاریتم و جبر و مقابله اختراع شد. ریاضی دانان می‌توانستند به آسانی و بدون توجه به زبان مورد تکلم و یا مکان محل زیست، مسائل جبر و مقابله را بفهمند، به عبارت دیگر زبان ریاضی زبان "بین‌المللی" بود. این عقیده قوت گرفت و چنین می‌نمود که چشم‌اندازی امیدبخش برای آن زبان جهانی مورد نظر و یا به هر حال یک دستخط جهانی، چیزی شبیه چینی باشد که تمامی تکلم‌کنندگان به زبان‌های مختلف آن را بفهمند.

از جمله کسانی که در ارتباط نزدیک با میسیونرهای یسوعی درخصوص دستخط چینی بود گوت فرید ویلهلم لایب‌نیتز (۱۷۱۶ - ۱۶۴۶) فیلسوف و ریاضی‌دان آلمانی را می‌توان نام برد که یک ماشین حساب و همچنین یک شیوه جدید جبر و مقابله اختراع کرد. کار او این نظریه را قوت بخشید که به دنبال این زبان بین‌المللی ریاضی یک دستخط بین‌المللی و حتی یک زبان بین‌المللی خواهد آمد.

او که از شکاف میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها مضطرب شده بود در پی راهی برای وحدت بخشیدن مجدد آنها برآمد، پطر کبیر تزار روسیه (۱۷۲۱-۱۶۷۲) تحت تاثیر گفته‌های لایبنیتس دستور داد واژه‌های زبانهائی را که در آن امپراتوری عظیم به آنها تکلم می‌کردند جمع‌آوری نموده و نمونه‌هائی از آن زبان‌ها را ثبت و ضبط نمایند. امپراتور روسیه کاترین دوم دستور داد این جمع‌آوری در مورد نمونه‌های زبان‌های خارجی صورت گیرد و تمامی مطالب جمع‌آوری شده را به دست مسافری آلمانی به نام پی. اس. پالاس P.S. Pallas (۱۸۱۱-۱۷۴۱) دادند. پالاس در سال ۱۷۸۶ کتاب *واژگان تطبیقی کل زبان‌های دنیا* را منتشر کرد، که مشتمل بود بر دویست زبان که پنجاه و یکی از آنها اروپائی و یکصد و چهل و نه زبان دیگر آسیائی بودند. زبان‌های محلی آفریقائی و سرخ‌پوستان آمریکائی نیز در یک چاپ دیگر به آن افزوده شد.

درخصوص تعدادی از مجموعه‌هائی که به زبان سرخ‌پوستان آمریکائی مربوط می‌شود تا حد زیادی مدیون کیش‌های اسپانیائی می‌باشیم. البته آنها روشی برای تشخیص آواهای سخنی را که می‌شنیدند نداشتند و به صورتی بس مبهم آنها را ثبت می‌کردند. همچنین این اشتباه‌کلی را نیز مرتکب می‌شدند که هرزبانی را به زور در چهارچوب دستوری لاتین بگنجانند.

لورنزو هرواس Lorenzo Hervás (۱۸۰۹-۱۷۳۵) که سالها عمر خود را در میان سرخ‌پوستان آمریکائی گذرانده بود به انتشار ۴۰ دستور زبان همت گماشت که براساس دانش او از زبان‌های آنان بود. در ۱۸۰۵ مجموعه‌ای منتشر کرد بنام فهرستی از زبانهای همه ملت‌های شناخته شده که سیصد زبان را شامل می‌شد. گویا تصور هرواس این بود که بین زبان و نژاد باید رابطه‌ای باشد، تصویری که بسیاری از کارهای او را ضایع کرد.

در ۱۸۰۶ انتشار رساله چهار جلدی فیلسوف محبوب آلمانی جی. سی. آدلانگ J.C. Adelung با کمک جی سی واتر J.C. Vater بنام *مهرداد، علوم کلی زبانها* آغاز شد. این مجلدات "دعای خداوند" را در پانصد زبان مختلف به همراه داشت و آخرین جلد آن در ۱۸۱۷ منتشر گردید.

این نوع مجموعه‌ها کاربردهائی بسیار محدود داشت. مطالبی که به واژه‌ها توجه داشت به مطالبی که به گرامر مورد نظر مولفین آنها، که تقریباً همیشه مثالهای خود را از کتاب مقدسی می‌آوردند، مربوط می‌شد به مراتب می‌چربید. طبیعتاً آنها نمی‌توانستند با زبانهای مورد بررسی خود به صورتی عمیق برخورد نمایند.

VOWELS		CONSONANTS	
<i>see</i>	i:	<i>Church</i>	tʃ
<i>sit</i>	i	<i>Judge</i>	dʒ
French <i>thé</i> (tea)	e	<i>Sing</i>	ŋ
<i>set</i>	ɛ	<i>Thin</i>	θ
<i>cat</i>	a	<i>Then</i>	ð
<i>father</i>	ɑ:	<i>Ship</i>	ʃ
<i>hot</i>	ɔ	<i>Measure</i>	ʒ
<i>for</i>	ɔ:	<i>Loch</i>	x
French <i>un</i> (one)	œ	French <i>huit</i> (eight)	ɥ
French <i>bon</i> (good)	ɔ̃	<i>Yes</i>	j
French <i>vin</i> (wine)	ẽ		
French <i>blanc</i> (white)	ã		
<i>moon</i>	u:	DIPHTHONGS	
<i>put</i>	ʊ	<i>Day</i>	ci
<i>but</i>	ʌ	<i>Go</i>	ou
<i>bird</i>	ə:	<i>Fly</i>	ai
<i>father</i>	ə:	<i>Now</i>	au
French <i>pur</i> (pure)	ɣ	<i>Boy</i>	ɔi
French <i>creux</i> (hole)	ø	<i>Here</i>	iə
French <i>seul</i> (alone)	œ	<i>There</i>	ɛə
French <i>mot</i> (word)	o	<i>Gourd</i>	uə

مشکل عمده این بود که مطالعات مربوط به زبان در مسیر صحیح حرکت نکرده بود. در قرون وسطی زبان لاتین کلاسیک - نه زبان مردم عادی - را شکل منطقی و متعارف

گفتار می‌دانستند. از این رو محققین به این مسئله پرداختند که چگونه لاتین و زبانهای دیگر طبق قوانین مشترکی که برای همه آنها وجود دارد ساخته می‌شوند. حتی امروزه هم محققین سعی در پیدا کردن "بدیهیات جهانی" در آئین زبان‌ها دارند.

دکتر لئونارد بلومفیلد Dr. Leonard Bloomfield استاد دانشگاه شیکاگو در کتاب مشهور خود زبان اذهان را متوجه تاثیر غم‌انگیزی می‌کند که حاصل کار دستور زبان‌دانان و گردآورندگان فرهنگ‌های لغت و واژه‌نگاران (lexico-graphers) از lexis یونانی به معنای واژه و graphō به معنای نوشتن) است که هنوز هم اعتقاد دارند که می‌توانند به صورتی مستدل در شالوده‌های منطقی زبان نفوذ کرده و سپس راه صحبت کردن را به مردم آموزش دهند.

بنابر نظر بلومفیلد گسترش تعلیم و تربیت در قرن هیجدهم بسیاری از کسانی را که به گویش‌های محلی صحبت می‌کردند واداشت که به اشکال "مراتب بالاتر" گفتار روی آورند، شیوه‌ای که از راه توسعه نظریات دموکراتیک و تعلیم و تربیت جهانی شدت بیشتری پیدا کرد. این همان چیزی بود که نویسندگان معتبر در انتظارش بودند. آنها به نگارش دستور زبان‌هایی پرداختند که روش تکلم واقعی مردم را در زندگی روزمره نادیده گرفته و غالباً "تاکیدی بود بر تئوری‌های خیالی و دور از دسترس و اینکه چگونه زبان باید صحبت شود. از آنجا که گرایش احترام نسبت به اشخاص معتبر در اکثر ما وجود دارد. برحسب انتظار قوانین ارائه شده به وسیله آنها مورد قبول واقع شدند. اما هنوز اظهاراتی این‌گونه که چنین و یا چنان گفتن "شکل نادرستی" است ما را عذاب می‌دهد و هنوز هم ما با اسرار will و shall و may و might، که به ما می‌گویند باید به گونه‌های خاصی بکار روند، کلنجار می‌رویم.

در قرن هیجدهم جمع‌آوری و تهیه مجموعه‌ها آثین روز بود. اما تعداد محققینی که به زبان‌های خودروی آورند کم بود. فرانسیسکو ژونیوس Franciscus Junius (۱۶۷۷-۱۵۸۹) بر روی مدارک قدیمی انگلیسی و زبانهای نزدیک به آن مانند فریزلندی، هلندی، آلمانی، اسکاندیناوی و گوتیک کار بسیار انجام داد. بد نیست یادآور شویم که اولفیلایس (که اسمش به گوتیک معنای گرگ کوچک را دارد) که کتاب مقدس را از لاتین به گوتیک ترجمه کرد خودش گت (Goth) بود و به یک قبیله ژرمن، که روزگاری در صلح و آرامش کامل بیرون از مرزهای روم می‌زیست، تعلق داشت. امروز گوتیک دیگر صحبت نمی‌شود. ژونیوس زبان‌های خود را از Silver codex که دستخطی متعلق به قرن ششم بود و حاوی بخش‌هایی از ترجمه انجیل آموخت.

پس از ژونیوس جورج هیکز George Hickes (۱۷۱۵-۱۶۴۲) یک دستور زبان گوتیک و یک دستور زبان انگلوساکسون به‌مراه یک گنجینه اطلاعات درخصوص زبان انگلیسی در مراحل قدیمی‌تر و همچنین در مورد زبانهای مربوط به آن منتشر کرد. گنجینه که معنای آن مجموعه‌ای از واژگان و یا کلمات است از لغت یونانی: Thesauros به معنای گنج گرفته شده است. بنابراین به خزانه‌ای از لغات اشاره دارد که البته چنین هم هست.

در این مرحله از تحقیقات در مورد زبان نه هیچکس به‌طور عمقی چگونگی آغاز صرف را تحقیق نمود و نه در مورد نحوه رشد زبان‌ها بررسی دقیق به عمل آمد. یک انگلیسی بنام هورن توک Horne Tooke در ۱۷۸۶ کوشش کرد تا در کتاب خود Divisions of Purely صرف را توضیح دهد. توک یک شخصیت جالب در

تاریخ بریتانیا بود و کشیشی دارای عقاید رادیکال که برایش اتهام خیانت را به ارمغان آورد، ولی عاقبت تبرئه شد.

هرواس از اهمیت گرامر در مقایسه با لغت باخبر بود و آن را ارج می‌نهاد. اما ذهن بسیاری از محققین در ابرها سیر می‌کرد و در دنیایی از لاتین سکنی گزیده بود، دنیایی که بدون هیچ تغییر در کنار زبان‌های لاتین رومی مرتباً "تکرار می‌گردید". اکثریت عبری را به عنوان والد زبان‌های روی زمین پذیرفتند و کم بودند افرادی که سریعا "دریابند که مثلاً" انگلیسی پادشاه آلفرد با انگلیسی خودشان فرق دارد. شاید علت این کار شیفتگی در امور مذهبی در عصری بود که مذهب بر زندگی مردم عادی تسلط داشت به همان اندازه که علم در عصر فعلی دارد.

نهضت اصلاحات^(۱) با بررسی دقیق و طولانی کتاب مقدس برای توجیه نظریات متفاوت و ترجمه‌ای از کتاب مقدس که برای همه، و نه فقط کشیشان و فقها، قابل خواندن باشد شاهد اولین جرعه‌های پیدایش گرامر مدرن بود.

مذهب نه تنها انگیزه‌ای برای بررسی زبان‌های اروپایی شد بلکه زبان‌های سامی و بالاخص عبری نیز مشمول این امر شدند. بالاخره محققین به این امید که در نوشته‌های سیاسی یونانی و رومی تعلیمات و شفاهی برای بیماری‌های سیاسی عصر خویش بیابند به مطالعه آنها پرداختند. در هر حال مگر این اروپایی‌ها نبودند که وارث سنت بزرگ ادبیات کلاسیک شدند؟ و آیا این یونانی‌ها و رومی‌ها نبودند که از امتزاج با فرزانی حاصل از کتاب مقدس یهودیان خمیر مایه عظمت و بزرگی اروپا را فراهم نمودند؟

لایب‌نیتس خدمت شایانی به مطالعه زبان‌ها کرد، زیرا او فکری بسیار روشن داشت و می‌دید که بدون مقایسه‌های پایا میان کلیه زبان‌ها سرعت پیشرفت، کند می‌گردد، چه این زبان‌ها مورد استفاده هم‌اکنون باشند و چه در گذشته از آنها استفاده شده و اکنون به فراموشی سپرده شده باشند. لایب‌نیتس پیشنهاد کرد که باید از دست جنس (مذکر، مؤنث یا خنثی) خلاص شد، صرف (I am, you are, etc.) را ساده کرد و اشتقاق کلمات مربوط به شخص را (که در لاتین معمول است) از میان برد. او می‌خواست که صرف زمان، یعنی پی‌بندهای نشان دهنده گذشته، حال و آینده در فعل را نگه دارد. در

۱ - نهضت قرن شانزدهم برای اصلاحات در کلیسای کاتولیک رم که منجر به برپایی کلیساهای پرتستان گردید م. م.

تمام این موارد لایب‌نیتس نشان داد که تا چه حد نسبت به اعمال منطق در زبان مستعد بود.

در تحقیق درخصوص زبان‌ها، قرن هیجدهم زبانهای قدیم را از زبانهای جدید جدا می‌کند. ذهن متفکر فرانسوی ژان ژاک روسو (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲) به نابرابری‌های آشکار زندگی در فرانسه قبل از انقلاب معطوف بود، او با نگاهی به گذشته و به انسان ابتدائی، این "وحشی نجیب" در این اندیشه بود که چقدر بشریت از رسیدن به بهشت عدن منحرف شده و می‌گفت با وجودی که فردوس برین برای همیشه از دست رفته است اما مردم باید کوشش نمایند تا بیش از این از آن دور نیفتاده و خود را سرگردان نکنند.

روسو برداشت کلی خود را از این "وحشی نجیب" از روی نمونه‌های زبانهای عجیب، نسخه‌های داروئی و گزارشاتی که از حیوانات غیر معمول وسیله کاشفین و مسیونرهای مذهبی با خود می‌آوردند تحصیل کرده بود. کاملاً "طبیعی" است که روسو در این فکر بود که چگونه انسان ابتدائی برای اولین بار موهبت گفتار را تحصیل نمود. او اجداد اولیه ما را در نظر مجسم می‌کند که با چه دقتی بنا به مقتضیات وظائف اجتماعی خاص خویش نسبت به یکدیگر به تدوین یک زبان، همان چیزی که به نظر روسو پایه‌گذار اجتماع بود، همت به خرج می‌دهد. یکی از نوشته‌های او با عنوان مبداء زبان با اینکه تاحدودی نامربوط است ولی اذهان را از اصل خارق‌العاده بودن زبان به دور می‌کند و نیاز به بررسی از جهات مختلف را پیشنهاد می‌نماید.

یکی دیگر از هموطنان روسو به نام ایتان دوکوندیلاک Etienne de condillac (۱۷۸۰ - ۱۷۱۷) که وارد کلیسا گردید و معلم سرخانه نوه لوئی چهاردهم، دوک پارما، شد خیال می‌کرد که همه دانشها از احساس سرچشمه می‌گیرد. براساس تصور او افراد بی‌زبان به کمک فریاد علائم تعجب و حرکات سر و دست حرف زدن را آغاز می‌کنند و بالاخره هم هر حرکت آنها نمایاننده اشیاء، اعمال و یا احساس‌هایی می‌شود. زبان نسل‌هایی که در پی می‌آید بازتر می‌شود و گونه‌گونی صدا‌هایی که ایجاد می‌کنند افزایش می‌یابد، تا آنکه خود کلمات و سپس بدن‌بال آن زبان پا به عرصه وجود می‌گذارد. نظریه کوندیلاک فرضی احتمالی است و بدین مناسبت نمی‌توانیم با طرح کلی آن مخالفت کنیم. ۲۲ سال پس از انتشار کتاب روسو (۱۷۲۲) یوهان گوت‌فرید هردر (۱۸۰۲ - ۱۷۴۴) Johann Gottfried Herder در استراسبورگ مقاله‌ای تحت عنوان مبداء زبان منتشر نمود. او که متولد پروس شرقی بود و مطالعاتش زیر نظر امانوئل کانت صورت می‌گرفت

در آثار کانت خواننده بود که حیات در طی قرون و اعصار پدیدار گردید، و در روی زمین نوعی اتحاد حیات ارگانیک وجود دارد. در ۱۷۷۰ هردر با شاعر آلمانی ولفگانگ گوته (۱۸۳۲ - ۱۷۴۹) ملاقات کرد. علاقه وافر گوته به علوم او را در برابر همان دواصل پدیدار شدن حیات در طی زمانی طولانی و اتحاد ارگانیک آن، بی‌نهایت حساس نمود. هردر اکنون در نظریه‌ای مستغرق شده بود که امکان تکامل را در خود داشت نظریه‌ای که بالاخره داروین (۱۸۵۹) اعتبار آن را به خود اختصاص داد و هم اکنون هم نظریه‌ای غالب در جهان ما است. در ۱۷۷۶ هردر، به خاطر نفوذ گوته، واعظ دربار دوک کارل اگوست در وایمار گردید.

مجاهدات هردر علم‌زبانرا، البته برای مصارف عادی، بنیان نهاد و بررسیهایی در این زمینه‌ها در خط تکامل انداخت. او به حدسیات انتزاعی پشت کرد و اصرار داشت که زبان از ذهن خود بشر تراوش کرده و از انگیزه‌های عمیق درونی تبعیت می‌کند. مانند مخلوق زنده‌ای در چنین راه خود را به بیرون و دنیا می‌گشاید. انسان برای احساسات خود به وسیله آهنگ صدا راه مفری پیدا می‌کرد ولی این آهنگ‌ها هر قدر هم دارای نظم و ترتیب باشند نمی‌توانند گفتار انسانی آگاهانه به حساب آیند. بنابه گفته هردر اعراب واژه‌های بی‌شماری برای یک چیز داشتند، منظور همان مترادف‌ها (Synonyms) می‌باشند (از یونانی Synonymon یعنی دارای معنای مشابه). آنها ۵ اسم برای شیر، دویت اسم برای مار، هفتاد اسم برای سنگ و هشتاد اسم برای عسل. هردر می‌گفت نقص‌های موجود در زبان دلیلی است بر تولید آن به وسیله انسان ناقص. بنا به دعوی او: "اگر برای دیگران این مطالب قابل فهم نیست که چگونه ذهن انسان زبان را اختراع می‌کند برای من هم این مطلب قابل فهم نیست که چگونه ذهن انسان بدون آنکه خود را بیابد چنین چیزی باشد که هست." انسان به زبان به عنوان چیزی ضروری برای بیان توانمندی‌هایش نیاز داشت.

چه بسا که اختراع زبان به دلیل خصوصیات موجود در یک حیوان و یا در یک شیئی شروع شده باشد. گاو مو (moo) می‌کشد، گربه میو (Meow) می‌کند و گوسفند بع بع می‌کند ba-a-a. بنابراین، براحتی می‌توان به گاو mooer، به گربه meower و به گوسفند ba-a-a-er نام نهاد. تغییرات به مرور ایام حاصل می‌شود. هرودت خیال میکرد که اسم از فعل ساخته می‌شود. او دریافت که به اندازه کافی اطلاعات در خصوص زبان‌های خارجی ندارد که استدلال خود را از بسیاری از جهات به ثبوت برساند. این را هم دریافته

بود که صلاحیت این را ندارد که بتواند تحقیق در زبان را به صورت علمی کامل انجام دهد. مزیت عمده عصر ما به دانشمندان زمان هر در آن است که می دانیم زمین ما بیش از ۵ بلیون سال قدمت دارد و خود انسان، آخرین موجودی که در روی زمین پدید آمده از زمانی که انسان عاقل و انسان مدرن شده است صدها هزار سال فاصله دارد. عبری و یونانی قرن یازدهم تا هفتم قبل از میلاد (که همقطعات منظوم خود را به آن نوشته) از نظر هر در کاملاً "قدیمی بود ولی از نظر ما اینطور نیست.

وقتی دانشمندی گیاهان یا حیوانات را در طبقه بندی های مختلف می گذارد نه تنها به دنبال خصوصیات مشترک است بلکه سعی دارد خود را مطمئن سازد که آن حیوانات یا گیاهان دارای همان خصوصیات مشترکی که از اجدادشان به آنها رسیده می باشند. در حالی که برای یک محقق در مقوله زبان گام نهادن در مسیر یک دانشمند کمتر امکان دارد ولی مقایسه ها به او کمک می کند تا در خصوص اصل و نسب زبان ها به بررسی و تحقیق بپردازد. او می تواند به جستجوی شباهت های لغات و کار دستور زبان ها پرداخته و تفاوت هایی را که دائم میان لغات هم معنا صورت می گیرد پیدا کند. واضح است که واژه های آلمانی *bruder* و *tochter* به واژه های انگلیسی *brother* و *young daughter* مربوطند. محققین در جستجوی این ارتباطها و ارتباط هایی از این قبیل می باشند. کار بی سابقه هر در در پیگیری این همانندی ها سهم بسزائی داشت.

چه بسا که جانشینان هر در در تحقیقات مربوط به زبان سهم بیشتری داشته باشند اما این سخن به موقع هر در بود که راه را به راهیان این طریق نشان داد. البته انگیزه اصلی این اقدام آنها کار ویلیام جونز، رئیس دادگاه فورت ویلیام در بنگال هند بود که ثابت کرد که سانسکریت، یونانی و لاتین به هم و سانسکریت و آلمانی به هم و سانسکریت و سلتیک و فارسی هم به هم مربوطند.

در خلال قرن شانزدهم یک ایتالیائی بنام ساسیتی *Sasseti* اشاره کرد که *Dio* (خدا) و *Deva* (خدا) به هم مربوطند اما هیچکس نکته مهم این گفته را به درستی نفهمید. یک میسیونر آلمانی بنام هانریش روت که می خواست با کشیشان برهمن هند بحث وجدل نماید قدری سانسکریت آموخت. بنجامین شوتر میسیونر دیگر آلمانی برای هندیان موعظه می کرد و کتاب مقدس را به زبان تامیل *Tamil*، که مردم جنوب هند و شمال سیلان به آن تکلم می کردند، ترجمه نمود. در ۱۷۲۲، شولتز به یکی از دانشمندان اروپائی نامه ای نوشت و شباهت میان شماره نماهای سانسکریت، آلمانی و لاتین را متذکر

گردید. در ۱۷۶۷ یکی از یسوعیان فرانسوی به نام پدر کوردو Coeurdoux به آکادمی فرانسه در پاریس نامه‌ای نوشت و توجه آنها را به شباهت‌های میان تعدادی از لغات سانسکریت و لاتین را جلب نمود. حدود ۴۰ سال نامه او را نادیده گرفتند و وقتی که آن را منتشر کردند شباهت‌هایی را که او متذکر شده بود به وسیله دیگرانی که کار تحقیق در این باره را آغاز نموده بودند یادآوری گردیده بود.

اما سانسکریت چیست؟ سانسکریت زبان ادبی هند قدیم است. قدیمی‌ترین شکل آن ودیک است (۱۵۰۰ - ۲۰۰۰ قبل از میلاد) که چهار ودا یا کتاب‌های مقدس آن و همچنین نوشته‌های مذهبی دیگر به صورت الفاظ مرتب باقی مانده‌اند. سانسکریت کلاسیک با گرامر و واژه‌های ثابت به وسیله پانی‌نی Panini (۳۰۰ قبل از میلاد) ابداع شد. کشیشان هندی نوعی فونتیک‌آسان تدبیر کردند و به گونه‌ای بسیار دقیق نوشته‌های مذهبی را مورد مطالعه قرار دادند و دست آخر به نوشته‌های غیرمذهبی و عادی رسیدند. آنها دست به کار تحلیل واژه‌ها و بررسی آنها در اشکال مختلف شدند. این کار آنها به ما کمک کرد که بدانیم که این زبان با ۸ صیغه خاص خود و اعداد دوتائی و نیز صرف دقیقتر از لاتین و یونانی اسامی آن و پی‌بندهای فعلی که به گونه‌ای بسیار پیچیده تغییر می‌کنند، چگونه زبانی است.

در ۱۷۸۶ سر ویلیام جونز نوشت: "زبان سانسکریت، هر قدر هم که کهنه باشد، ساختاری فوق‌العاده دارد از یونانی کاملتر و از لاتین مفصل‌تر است و به گونه‌ای بی‌بدیل و نظیر از هر دوی آنها پالوده‌تر. با این وجود پیوستگی و شباهت این هر دو چه در ریشه‌های افعال و چه در شکل گرامری آنچنان قوی است که هرگز نمی‌توان آن را به تصادف و اتفاق نسبت داد. استحکام این پیوندها آنچنان است که هیچ تحقیق‌گر زبانی نمی‌تواند آنها را بررسی کند و معتقد نشود که این هر سه از یک منبع مشترک، که به احتمال دیگر وجود ندارد، مایه گرفته‌اند."

نکته اساسی منبع گمشده این زبان‌ها بود.

جونز در یک مدرسه مشهور قدیمی انگلیس بنام هارو Harrow جایی که بایرون شاعر، وینستون چرچیل و بسیاری از مردان نامور بعداً "شاگرد آن مدرسه شدند تحصیل نمود. جونز حتی به هنگام دانش‌آموزی اشتیاقی اعجاب‌آور به زبان از خود نشان می‌داد، اشتیاقی که به هنگام دانشجویی‌اش در آکسفورد به مرحله بلوغ و کمال رسید. در سن بیست و چهار سالگی تقریباً "ده زبان را، از جمله عربی و فارسی و عبری، را به همراه

BABYLONIAN	𐎶	𐎵	𐎴	𐎳	𐎲				
	1,	10	60	600	3600,				
EGYPTIAN	ⲁ	Ⲃ	ⲃ	Ⲅ					
	1	10	100	1000					
GREEK	Α	Β	Γ	Δ	Ε	Ϟ	Χ		
	1.	5	10	50	100	500	1000		
ROMAN	I	V	X	L	C	D	M		
	1	5	10	50	100	500	1000		
CHINESE	一	二	三	四	五	六	七	八	九
	1	2	3	4	5	6	7	8	9
SANSKRIT	१	२	३	४	५	६	७	८	०
ARABIC	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩
MEDIEVAL	1	2	3	4	5	6	7	8	9
MODERN	1	2	3	4	5	6	7	8	9
									0

اعداد از زبانهای مختلف گذشته. ببینید چگونه اعداد زبان انگلیسی از سانسکریت و عربی گرفته شده و پیشرفت کرده است.

لاتین و یونانی — که از جمله رشته‌های معمول مدرسه و دانشگاه بود، به خوبی می‌دانست. خود او اقرار داشت که زبان‌های شرقی را ترجیح می‌دهد. ولی از آنجا که هیچ راهی برای امرار معاش از طریق این استعداد خارق‌العاده برای زبان سراغ نداشت شغل وکالت دعاوی

را پیشه کرد. در ۱۷۸۵ قاضی دادگاه عالی کلکته شد. بالاخره این توفیق نصیبش شد که در وطن خود سانسکریت را بیاموزد. در ۱۷۸۴ یک انگلیسی دیگر بنام سر چارلز ویلکینز را ملاقات کرد که طوری که خود جونز از او صحبت کرده است: "اولین کسی بود که دانشی انتقادی از زبان سانسکریت داشت. . . و خزانه ادبیات سانسکریت را در پیش روی او گشود." جونز و ویلکینز انجمن آسیائی برای مطالعه زبان و ادبیات شرق را آغاز کردند که کاری متهورانه و بس پراقبال بود. در جلسه سوم انجمن در ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۶ گفته‌ای را که قبلاً نقل کردیم رسماً اعلام نمود.

سانسکریت و یا یک زبان گم شده احتمالاً "منبع زبان‌های اروپائی بود. زبان‌شناسی تطبیقی که عبارت است از مطالعه زبان‌ها با مقایسه فشرده آنها تا حدود زیادی بر این مفهوم کلی سرویلیام جونز متکی است. خود او قبل از آنکه چنین مقایسه تطبیقی را انجام دهد از دنیا رفت ولی تا زمان مرگ به اندازه کافی به تحقیقات مربوط به زبان خدمت نمود.

پاستور ینیش Pastor Jenisch که از اهالی برلن بود و در ۱۷۹۴ جایزه^۱ پیشنهادی آکادمی برلن را بخاطر مقاله‌ای در باب زبان ایده‌آل به خود اختصاص داد از بسیاری جهت خلف حقیقی هردر بود. یکی از حکمای شرق گفته است: "صحبت کن تا شناخته شوی" و ینیش هم وقتی اعلام داشت که زبان تا حدی جوهر اخلاقی و فکری انسان را نشان می‌دهد چیزی بسیار شبیه آن را گفت.

امروزه ما کمتر از مردم زمان خود ینیش با این حرف موافقیم. یک شاعر ممکن است اشعار زیبا بسراید اما در عین حال دروغگو و دزد باشد. یک دیپلمات ممکن است با داشتن زبانی صلح‌جو بتواند موشکافانه و ظریف صحبت کند اما در عین حال در رفتار خصوصی‌اش به‌گونه‌ای احمقانه خونخوار و ظالم باشد. دیگر چه لزومی دارد که اعتقاد داشته باشیم که داشتن قلب پاک و پاکبختگی نشانه^۲ عظمت انسانی است.

ینیش خیال می‌کرد که زبان‌ها را باید از روی غناء، شور و حرارت، وضوح و موسیقی یا کیفیت خوش آهنگی داوری نمود. و این که آیا آنها می‌توانند ایده‌آل‌های اصیل و عظیم را بخوبی بیان کنند یا خیر؟ این نکات نیز داوری‌هایی است که ما نمی‌توانیم کلاً قبول داشته باشیم، همانگونه که زیبایی را از چشم مجنون باید دید. همانطور هم زبان را باید با گوش شنونده^۳ آن شنید. برای بسیاری از ما ممکن است زبان خوین Khoïn که زبان جماعتی است از بوش‌من‌های آفریقای جنوبی غربی بنام هوتن‌تات Hottentot آهنگین نباشد. چه بسا که برای عده‌ای زبان آلمانی به گوش خشن بیاید و ایتالیائی — یا فرانسه و یا روسی — زیبا.

من به شعرخوانی بازیگران تئاتر هنری مسکو گوش داده‌ام و با آنکه تقریباً "روسی

هیچ نمی‌دانم ، به هنگام گوش دادن سراپا مجذوب و مفتون شده‌ام . و همینطور هم به بازیگران نمایشنامه‌های چینی با شیفتگی و جذبه گوش کرده‌ام درحالی‌که زبان چینی را از روسی هم کمتر می‌دانم . آنچه که گوش را تسخیر می‌کند لحن کلام و آهنگ آن است .

همین‌طور هم برقراری نوعی معیار که تعیین‌کننده اصالت کم و بیش یک زبان و یا بدتر و بهتر بودن ایده‌هایی باشد که به زبان دیگر بیان شده کار آسانی بنظر نمی‌رسد . هرکس بر این اعتقاد است که ایده شخصی‌اش بهترین است .

نکته حقیقی این است که زبان هر اجتماع ، و فرهنگی که به وسیله آن زبان تصویر می‌شود برای نیازهای فکری و عملی آن اجتماع کاملاً " کفایت می‌کند ، یعنی همان چیزی که زبان باید باشد . اینکه فلان یا بهمان فکر کند که یک زبان خاص و فرهنگی که با آن زبان تصویر می‌گردد برتر یا پست‌تر از زبان دیگری است به اندازه سرسوزنی اهمیت ندارد . برحسب اتفاق خوددینیش آلمانی را نامطبوع و فرانسه را زیبا و انعطاف‌پذیر می‌دید . از آنجا که آلمانی را زبانی غیرطبیعی می‌دانست به نظم کلمات در این زبان اهمیتی نمی‌داد . او چندان به فکر افعال کمکی که جا می‌مانند و مرتب سر و کله‌اشان پیدا می‌شود نبود . در انگلیسی ، همانند آلمانی و دیگر زبان‌ها ما دست کمک به یاری دهندگان خود (افعال کمکی) ، افعالی چون have و to be و مشتقاتشان دراز کرده و از آنها برای ساختن افعالی که نشان‌دهنده اختلافات زمان می‌باشند استفاده می‌کنیم . مثلاً " در انگلیسی I have eaten به آلمانی Ich habe gegessen و یا I shall come به آلمانی Ich werde kommen می‌شود . و I have eaten به فرانسه j'ai mangé ولی I shall come می‌شود je viendrai که حالت آینده فعل venir (to come) است . واضح است که وقتی زمان آینده وجود دارد به فعل کمکی نیاز نیست . از طرف دیگر I have come به فرانسه je suis venu است که فعل کمکی به همراه دارد . جسرسون Jesperson مثال خوبی درخصوص "افعال کمکی میانی" که باعث ملال خاطر بینیش در آلمانی بوده آورده است .

Ich werde geliebt werden (I am going to be beloved)

علیرغم انتقاد شدید بینیش از زبان مادری خود باید بلادرنگ بگوئیم که چه بی‌شمار آلمانی‌هایی که زبان خود را تکلم می‌کنند بدون آنکه کوچکترین اطلاعی از "عدم ظرافتی" که بینیش آنچنان نسبت به آن حساس بود داشته باشند . و باید به خاطر داشته باشیم که گوته شاعر ، بزرگترین اشعار عاشقانه خود و کانت فیلسوف ، اصیل‌ترین و هوشمندانه‌ترین

نظریاتی را که تا بحال از ذهن آدمی تراوش کرده است به همین زبان به اصطلاح غیرظریف سروده و بیان داشته‌اند.

تعدادی از ارزیابی‌های ینیش نشانگر تنها یکی از جنبه‌های تحقیقات در باب زبان است. جنبه دیگر به مشکلات تکنیکی ناشی از مقایسه‌های دقیق میان گرامرها و واژگان زبان‌ها می‌پردازد تا ببیند آیا ارتباطی میان آنها وجود دارد یا خیر؟

به کمک این کارها جونز توانست ارتباط میان سانسکریت و زبان‌های اروپایی را تشخیص دهد. محقق آلمانی فریدریش شلهگل Friedrich von schlegel (۱۷۲۲ - ۱۸۲۹) کار جونز را از بسیاری جهات پی گرفت. در ۱۸۵۸ شلهگل زبان و درایت هند را منتشر کرد که ثمره کار تحقیقی‌اش در مدت اقامت در فرانسه تحت سرپرستی یک انگلیسی بنام هامیلتون بود، هامیلتون به هنگام بلوکه شدن انگلیس به وسیله ناپلئون تبعیدی مقیم آن شهر و عضو انجمن آسیائی در کلکته بود. واضح است که شلهگل به خاطر عجایب سانسکریت دچار هیجان زدگی بزرگی شده بود. او حتی در این امید بود که مطالعه ادبیات هندی قدیم با دیدهای شاعرانه و مذهبی خود و با تفاوتی که با ادبیات انگلیسی داشت یک رنسانس تازه در اروپا در پی داشته باشد. او زبان را به سانسکریت، خانواده سانسکریت و زبان‌های دیگر تقسیم نمود. او حتی خیال می‌کرد که سانسکریت مادر تمامی زبان‌ها است.

شلهگل می‌گفت: "گرامر تطبیقی اطلاعاتی کاملاً عمیق در خصوص شجره‌نامه یک زبان در اختیار ما می‌گذارد همانطور که آناتومی تطبیقی اطلاعات بیشتری در مورد تاریخ طبیعی به ما می‌دهد.

شلهگل در دوران زندگی طبیعی‌گرای فرانسوی کوویه cuvier زندگی می‌کرد، کار دوباره‌سازی حیواناتی که مدت‌ها پیش نسل آنها منقرض شده بود و هم اکنون نمونه‌هایی از آنها نظیر دینوسورها را در هر موزه تاریخ طبیعی می‌بینیم به وسیله کوویه انجام گرفت و غوغائی بپا کرد. این مخلوقات عجیب چه زمانی حیات داشتند؟ به چه صورت نسل آنها منقرض گردید؟ اینها سؤالاتی بود که مردم آن روزگار می‌پرسیدند. شلهگل اولین کسی بود که اشارات پنهان در نظرات جدید و انفجار آمیز ارائه شده به وسیله دانشمندان را گرفت و چگونگی کاربرد آنها را در تحقیقات مربوط به زبان بررسی کرد.

به نظر شلهگل تعدادی از کلمات سانسکریت به همان شکل در یونانی، لاتین و حتی آلمانی باقی مانده بودند. آیا این به خاطر عاریه گرفتن آنها به وسیله هندی‌ها است؟

و یا همینطور اتفاقی صورت گرفته؟ او هیچ یک از این احتمالات را نمی‌توانست باور داشته باشد زیرا قدمت سانسکریت از زبان‌های اروپایی بیشتر بود. با آنکه او می‌دانست که وابستگی‌های اولیه میان زبانها به گرامر آنها مربوط می‌شود ولی برای مقایسه آنها که لازمه اثبات تئوری خویش بود به کوشش‌های خود ادامه نداد. همچنین در مورد تدوین قوانین حاکم بر حروف (صداها) در درون یک خانواده زبان و تغییرات آنها طی قرون و اعصار همتی به خرج نداد.

واژه "روز" به ایتالیایی *giorno* است. ایتالیایی زبانی با ریشه لاتین است و در لاتین واژه روز *dies* می‌باشد. آیا *dies* به *giorno* تبدیل شده؟ اگر اینطور است چگونه (*dies-diurnus-giorno*) و چقدر ساده‌تر است که ببینیم کلمه‌ای چون دفاع کردن (*defend*) از کجا آمده است! معادل آن در فرانسه *défendre*، در اسپانیایی *defender*، در پرتغالی *defender* و در ایتالیایی *difendere* است که احتمالاً "در هر زبان تلفظی متفاوت دارد ولی چشم ما به ما می‌گوید که پیوندی بس نزدیک میان آنها است.

شله‌گل با عنوان این نظر که مقایسه گرامرهای یک زبان کلید بسیاری از مشکلات دست و پاگیر است روی نکته‌ای انگشت گذاشت که در کانون تحقیقات زبانشناسی ما جای دارد. ما می‌توانیم با مطالعه دقیق آنچه که از آثار گذشته باقی است و به کمک تاریخ بعضی از اسرار زبان را کشف نمائیم. اما اگر تاریخ مدون به پایان رسد و دیگر نتواند به مایاری رساند آنوقت تکلیف ما چیست؟ آنوقت باید کار مقایسه‌های زبان و گرامرهایشان را آغاز کنیم واز شواهد و مدارک بدست آمده از این مقایسه‌ها به قیاس بپردازیم. این شبیه همان روشی است که با بکارگیری آن دانشمندان می‌توانند به ما بگویند زندگی در روی زمین، میلیون‌ها سال پیش از آنکه انسان قدم بر آن بگذارد و به کار تشریح و ثبت آن بپردازد، چگونه بوده است.

بیش از دو هزار سال قبل کشیشان برهمنی در مقابل متون ودا، کتاب مقدس خود، قد علم کرده و با آنکه می‌بایست با آن موافق باشند به مخالفت با آن برخاستند. آنها چاره‌ای به جز موافقت نداشتند، زیرا مگر می‌شد با متون متفاوت شعائر مذهبی درست را برای جلب عنایت عالم ملکوت انجام داد؟ بنابراین کشیشان به دستور زبان‌دانان و نیز، از آنجا که تمرین‌های طولانی آوازهای مذهبی گوش آنها را با صدای کلمات سازگار کرده بود، به محققین فونتیک روی آوردند. و سعی بلیغ در توضیح اشکال کهنه نمودند

تابدین ترتیب معانی واژه‌هایی را که به مرور زمان دچار ابهام گردیده بود روشن سازند. گرامر سانسکریت پانی‌نی بر صدر همه این اقدامات قرار گرفت. دکتر بودمر Bodmer می‌گوید: "اقدام پانی‌نی از مرز اتفاقات پیش پا افتاده در خصوص یونانی‌آتنی پا بس فراتر نهاد و زمانی که به دانشمندان اروپائی شناسانده شد نفوذی تعیین‌کننده در مسیر تحقیقات قرن نوزدهم داشت. او و احتمالا "پیشقراولان راه او اولین کسانی بودند که واژه‌ها را جزء جزء کردند و ریشه‌ها را از وندها مجزا نمودند. از این رو گرامر در سانسکریت وایاکارانا Vayakarana نامیده می‌شود که به معنای جداسازی و تحلیل است.

ما می‌توانیم کلمات را برحسب تلفظی که از آنها می‌کنیم به بخش‌ها و یا هجاها تقسیم نمائیم. یک هجا، اگرچه لازم نیست که برای خود معنای مستقلی داشته باشد اما معمولاً "با یک حرف با صدا همراه است. مثلاً" واژه انگلیسی alphabet به سه سیلاب (هجا) al-pha-bet تقسیم می‌شود. می‌دانیم که ما می‌توانیم با کسی شرط‌بندی (bet) نمائیم که رویدادی در آینده اتفاق خواهد افتاد و یا خیر، ولی bet در واژه alphabet از چنین مشخصه‌ای برخوردار نیست. حقیقتش را بخواهید در اینجا اصلاً "معنای آنچنانی ندارد.

بیایید واژه دوسیلابی brother را هم برای مقایسه در نظر بگیریم. با افزودن ly - به آخر آن ما آنرا به واژه‌ای سه سیلابی تبدیل می‌کنیم: (bro-ther-ly) brotherly که در واقع معنایش brother like (برادروار) می‌باشد، زیرا ly - آخر از انگلیسی قدیم lic آمده است و معنایش "مانند" است با افزودن un قبل از آن به واژه‌ای چهار هجائی تبدیل می‌شود unbrotherly. در هر دو واژه brotherly و unbrotherly کلمه brother معنای اصلی خود را دارد و تشکیل چیزی را می‌دهد که ما به آن ریشه کلمه می‌گوئیم. و همانطور که دیده‌ایم، می‌توانیم به قبل و یا بعد از آن چیزی بیافزاییم و آن را به صورت un-brother-ly درآوریم. این اضافات را ما وند می‌گوئیم، un را پیشوند می‌گوییم چون قبل از ریشه می‌آید و Ly - را پسوند چون آن را در آخر اضافه می‌کنیم.

شله‌گل هم مانند ینیش توجهی به افزودن این تکه‌ها به پیش و یا پس کلمات نداشت به افعال کمکی هم همانطور که متذکر گردیدیم از طرف هیچ یک از آنها بذل عنایتی نشد. چسپرسون می‌گوید که شله‌گل غالباً "از شباهت‌های میان کلمات دچار گمراهی می‌شد،

او همچنین از شباهت‌های فرضی میان آلمانی و فارسی دچار اغفال شده بود. تصویر شله‌گل از سانسکریت کاملاً "شبه تصویری که ما از این زبان داریم نیست. اسم سانسکریت ۶ صیغه دارد و اعداد دوتائی. صفت سانسکریت سه شکل جنسی دارد. طوری که دکتر بودمر اشاره کرده است صیغه‌های اسامی و وندهای صیغه‌ها برای همه اسامی یک نیستند Devās یعنی خدا (حالت فاعلی مفرد)، devāsyā (حالت ملکی مفرد)، āgnis یعنی آتش (حالت فاعلی مفرد)، agnēs (حالت ملکی مفرد)، vāri یعنی آب (حالت فاعلی مفرد)، vārinās (حالت ملکی مفرد). فعل محدود در سانسکریت بدون مصدر، وجه وصفی، و یا صفات شبه فعلی و تغییرات شکل آنها، یا صرفشان صدها شکل مختلف دارند. فعل انگلیسی معمولی چهار یا پنج شکل دارد. مثلاً "catch, catches, catching, caught و یا give, gives, gave, giving, given".

ما نباید به صرف آنکه سالها بعد خیلی بیشتر از آنچه که آنها می دانستند می دانیم کار افرادی چون ینیش و شله‌گل را دست کم بگیریم. آنها راهنمایان واقعی ما بودند و بیش از پیش ما را در طریق واقعی رسیدن به مطالعات مربوط به زبان رهنمون شدند.

بکار بردن عملی اصطلاح گرامر تطبیقی از طرف شلهگل را باید امتیازی برای او به حساب آورد، حتی اگر او به طور کامل مبادرت به حل مسائل تکنیکی لازم برای پیشبرد تحقیقات مربوط به زبان نکرده باشد.

علم زبان آغاز صحیح کار خود را مرهون سه تن از محققین قرن نوزدهم می داند: راسموس راسک Rasmus Rask (۱۷۸۷-۱۸۳۲) دانمارکی و جکوب گریم Jacob Grimm (۱۷۸۵-۱۸۶۳) و فرانتس بوب Frantz Bopp (۱۸۶۷-۱۷۹۱) که هر دو آلمانی بودند.

راسموس راسک در خانه یکی از رعایای دانمارکی متولد شد. حتی در کودکی هم شیفته گرامر بود. پیش از آنکه مدرسه را به پایان برساند زبان ايسلندی و چند زبان دیگر را به خوبی فرا گرفته بود. در دانشگاه کپنهاگ زبانهای بیشتری را آموخت و گرامر آنها را تحلیل نمود. ولی همیشه می گفت که عاشق نورس قدیم و یا ايسلندی است و از اینکه اجدادش چنین زبان جالبی داشته اند احساس غرور می کرد و با گفتن این مطلب او بر سیستم صرف کامل و واژگان آن که از زبانهای دیگر زیاد به عاریت نگرفته و از این رو خالص باقی مانده بود مهر تاییدی گذاشت. شک دارم که امروزه ما برای مسئله خالص بودن زبان آنقدرها اهمیت قائل شویم، گو اینکه از نقطه نظر راسک خالص بودن کار تحقیق او را تقریباً آسان تر کرد. انگلیسی یکی از "هفت جوش" ترین زبانها و یکی از "بی آبروترین" عاریه کنندگان از منابع بیشمار است، اما انگلیسی از این ممر بسیار بهره برده است و زبانی شده است غنی، پر از گوناگونی و شاید از همه ارزشمندتر و فوق العاده انعطاف پذیر.

اولین کتاب راسک یک کتاب گرامر ایسلندی بود که در این کتاب سعی کرد تغییرات حروف باصدا را توضیح داده و از این زبان پیچیده اشکال ثابت آنرا برگزیند. در ۱۹۱۴ در ایسلند مقاله‌ای درخصوص نورس قدیم نوشت و به وطن ارسال داشت، مقاله که برنده جایزه شد تا سال ۱۹۱۸ به چاپ نرسید و بدتر از آن این که به جز قسمتهایی از آن کل مقاله به هیچ زبان خارجی ترجمه نشد. جسر سون هموطن راسک اعتقاد دارد که اگر راسک به زبان بیشتر شناخته شده دیگری به جز زبان مادری خود، دانمارکی، مطالب خود را می‌نوشت ادعای او به عنوان بنیانگذار واقعی تحقیق در زبان سریع تر و قاطعانه‌تر به رسمیت شناخته می‌شد.

به نظر راسک زبان وسیله‌ای است اساسی برای پی بردن به تاریخ ملت‌ها، در زمانی که ثبت وقایع هنوز معمول نگردیده بود. چه بسا که قوانین، رسوم و مذهب دچار تغییر شدند اما زبان‌ها تقریباً بدون تغییر باقی ماندند و اگر تغییری صورت گرفته باشد قابل ردیابی است، ساختار زبانها برای برقراری خویشاوندی آنها باید باهم مقایسه می‌شد. احتمالاً "زبان‌ها بعضی از واژه‌ها را از زبان‌های دیگر به عاریه گرفتند ولی در مورد کل گرامر هرگز چنین کاری را نکردند. این نظریه به هنگامی که توسط راسک عنوان شد نظری مهم به حساب می‌آمد.

اگر در دو زبان اساسی‌ترین کلمات آنها (ضمائر و بخصوص اعداد) به هم شباهت می‌داشتند احتمال قوی بر آن بود که هر دو به یک خانواده متعلق باشند. و اگر کلمات اساسی در هر دو زبان نکات مورد توافق کافی باهم می‌داشتند پس این امکان وجود می‌داشت که به وضع قوانینی بپردازیم که به وسیله آن مشخص شود که کدام صدا، که با حروف معینی نشان داده می‌شود، تغییر یافته و یا دگرگون شده است.

بنانهادن شجره‌نامه زبان‌ها به وسیله راسک نشانه تیزهوشی او بود. به خیال او یونانی منبع زبان‌های ژرمن بود. بین سالهای ۱۸۱۶ و ۱۸۲۳ او سوئد، فنلاند، روسیه، ایران و هند را سیاحت کرد و در تمام مدت به مطالعه زبان‌ها بیشتر پرداخت. به هنگام مرگ به علت بیماری، یاس، و اضطراب مالی زار و زار بود. او کتاب‌های گرامر بسیار درباره زبان‌های بسیار، بخصوص انگلوساکسون، فریزلند و لپ lapp نوشت.

برخلاف راسک جکوب گریم فرزند یک وکیل دعاوی و یک خانواده متوسط اصل و نسب‌دار بود او نیز به نوبه خود تحصیل حقوق نمود و به پاریس رفت تا در کتابخانه ملی آنجا به مطالعه در تاریخ قوانین بپردازد. برخورد با دست نوشته‌های قدیمی آلمانی

او را فوق‌العاده مجذوب کرد. شعر قرون وسطی به ویژه او را به سوی خود کشاند. به کمک برادرش ویلهلم آنچه را که در مورد آداب ملی و افسانه‌های قومی نقل می‌شد جمع‌آوری کرد. پس از آنکه این مجموعه در ۱۸۱۳ با تفاسیری عالمانه منتشر گردید هیچ کودکی نبود که درخصوص برادران گریم و افسانه‌های جن و پری آنها سخنی نشنیده باشد.

برای جکوب گریم تحقیق در زبان‌ها ابتدا جالب نیامد و اقدامات اولیه‌اش در این مقوله چشمگیر نبود. ولی گفته‌های شله‌گل و از این مهتر توفیق‌های بدست آمده به وسیلهٔ راسک برای جکوب راهگشای این طریق بود.

او به زودی دریافت که نظم اجتماعی کوه‌بینانه و خشک اشرافی اروپا مردم را کور کرده و آنها قادر به دیدن ماهیت واقعی زبان به عنوان بیانگر خصوصیات اصلی انسانی که بین همهٔ ما بدون درنظر گرفتن طبقه، رنگ و اعتقادات شخصی - مشترک است نمی‌باشند. این درخصوص گویش‌های عادی به ویژه واقعیت، داشت. رسم بر این بود که میمون‌وار از طبقهٔ اشراف تقلید کنند. گویش‌های محلی را چون نمایش مضحک و بی‌ارزش تحقیر می‌کردند. متکلمین با گویش‌های محلی دلک‌هائی بودند برای خنده، تقریباً "همانگونه که خود مابه‌هنگام مرور گرامرایسلندی راسک به "آدم‌های جنگلی" و "دهاتی" های او می‌خندیم. گریم به گونه‌ای حکیمانه اظهار داشت: "هر فردیتی را، حتی در عالم زبان‌ها، باید محترم و مقدس شمرد، مطلوب آن است که حتی کوچکترین و تحقیر شده‌ترین گویش‌ها را به خود و ماهیت خود واگذاریم و به هیچوجه با آنها خشونت به خرج ندهیم، زیرا حتی در این زبان‌ها نیز به‌طور حتم مزایای خفیه‌ای وجود دارد که حتی در باارزش‌ترین زبان‌ها اسم وجود ندارد."

علاقمندی برادران گریم به داستان‌های قومی و افسانه‌های جن و پری و اشعار عامه پسند محققین را واداشت تا محدودیت‌های تنگ لاتین و یونانی را شکسته و به دنیای سرشار از غنائی که مدتهای مدید به فراموشی سپرده شده بود قدم بگذارند. گریم از کشفیات خویش دچار حیرت شده بود. او نوشت: "ششصد سال پیش تک تک روستائیان کمالات و ظرائف زبان آلمانی را، که بهترین متخصصین گرامر امروزه حتی خوابش را هم نمی‌دیدند می‌شناختند، یعنی آنها را بکار می‌بردند. در اشعار ولف رم‌وان اشن باخ (شعراي wolfram von Eschenbach و هارتمن‌وان اوو Hartmann von Auwe) قرون وسطی) هنوز هم بسیاری از گونه‌گونی‌های صرفی و به‌کارگیری‌های اسامی و افعال با ظرافت و صحت تمام به چشم می‌خورد، درحالی‌که نه کلمه‌ای راجع به صرف کلمات و

اشتقاق‌بگوششان خورده بودو نه شاید خواندن و نوشتن می‌دانستند، ولی ما جرات ارائه مجدد آنها را نداریم، زیرا زبان همیشه مسیر غیرقابل تغییر خود را می‌پیماید.

در ۱۸۱۹ گریم کتاب مهم Deutsche Grammatik را نوشت که ابتدا به زبانهای ژرمن (گوتیک، اسکاندیناوی، انگلیسی، فریزلندی، هلندی و آلمانی) از نظر تاریخی پرداخت و نظریهٔ پویای خود را درخصوص زبان به عنوان چیزی زنده در حال رشد نشان داد. او رسماً "اعلام نمود که مخالف بکاربردن بیش از حد منطق در تحقیقات مربوط به زبان است و خواستار پی‌گیری عنصر ناآرام این تحقیقات یعنی دگرگونی‌های مستمر است. گریم مقاله راسک را که برندهٔ جایزه شده بود زمانی خواند که کتابش در حال اتمام بود. در نتیجه پس از مطالعهٔ آن جلد اول کتاب خود را دوباره نویسی کرد و آن را به صورتی تجدیدنظر شده سه سال بعد منتشر نمود (۱۸۲۲) طبق نظر جسرسون کتاب اول نسخهٔ تجدیدنظر شده بیشتر محتوی همان مطالبی است که برای گریم موجب شهرت شد و نیز شرح او در مورد تغییر صوت که بنام قانون گریم شهرت یافته است.

جسرسون که به دفاع از هموطن خود سخن می‌گفت اظهار داشت که به نظر او آنچه را که نام قانون گریم گرفته است باید به حق قانون راسک نامیده شود زیرا راسک از قبل به این مسئله پرداخته و گریم قبل از آنکه کلمه‌ای از خود بنویسد مطالب راسک را خوانده بود.

راسک تطابق‌های صوتی میان یونانی و لاتین را از طرفی و زبانهای ژرمن را از طرف دیگر متذکر شده بود. به خاطر دانمارکی بودنش طبعاً "خود را به شرح و توضیحاتی در خصوص زبانهای اسکاندیناوی محدود نمود. گریم تحقیقات خود را به همهٔ زبانهای ژرمن گسترش داد و کوشش کرد که از مشاهدات خویش قانونی تدوین نماید، ناگفته نماند که این کار سبب شد که او اشتباهات زیادی را مرتکب گردد.

قبل از آنکه در مورد تغییرات صوت صحبت کنیم باید به خود آواها و نحوه ساختن آنها بیاندیشیم. به خاطر سپردن اختلاف میان اصوات و سمبل‌ها (نمادها) از نظر ما حائز اهمیت است. مثلاً "w آلمانی صوتی مانند v انگلیسی در vent یا vowel و غیره دارد، بنابراین w آلمانی یک راه دیگر برای نوشتن معادل v انگلیسی است. همین طور هم v آلمانی صوتی همانند f انگلیسی و یا در واقع gh انگلیسی در واژگان cough یا rough، tough دارد. کلمه vogel آلمانی برای "پرنده" fōgel تلفظ می‌شود.

بعضی از این تغییرات صرفاً "بخاطر" تنبلی دهان" ما به وجود آمده، زیرا همیشه سعی ما بر این است که آسان‌ترین و کوتاه‌ترین راه را پیدا کنیم. ما از کلماتی که تلفظی دشوار داشته باشند بیزاریم. می‌گوییم "intro" که منظورمان introduction است و می‌گوییم NATO، ولی تقریباً هرگز North Atlantic Treaty Organization حرفی نمی‌زنیم، یا بجای legitimate، "legit" را بکار می‌بریم. و همچنین won't، shan't و can't و حتی ain't را هم داریم.

آمریکائی از dime (ماخوذ از لاتین decimus یعنی یک دهم که در انگلیسی قدیم disme شد) و یا grand صحبت می‌کند و انگلیسی ۶ پنی را tanner و یک شیلینگ را hob و یک پوند را quid می‌نامد، واژه‌های عامیانه‌ای که هنوز بدرستی معلوم نیست وجه اشتقاق آنها از کجاست. همچنین انگلیسی‌ها می‌گویند tuppence و thruppence و نمی‌گویند two pence و three pence. بعضی‌ها گفتار عامیانه را تحقیر می‌کنند ولی نوآوری و سرزندگی همین نوع گویش است که کندی را از زبان می‌گیرد

و بابه قول‌گرم آن را پویا و در حال رشد نگه می‌دارد. علاوه بر این گفتار عامیانه امروز خیلی سریع به زبانی کاملاً "قابل احترام تبدیل می‌شود. O.K. روزگاری آنچنان O.K. هم نبود.

این روند را نفوذ روزنامه‌ها و مجلات مورد علاقه مردم، همچنین عادت نویسندگان به نوشتن به سبکی که صحبت می‌کنیم و نه به سبک ادبی، سرعت بخشیده است. سامرست موام به این مطلب اشاره دارد که نویسندگانی که در عصر خود به خاطر به اصطلاح سبک ادبی خود مشهور بودند اکنون مرده و فراموش شده‌اند، در مقابل کار نویسندگانی که به انگلیسی ساده و خالص مطلب می‌نویسند هنوز هم بالذت خوانده می‌شود.

دومین مسئله مؤثر در تغییر زبان‌ها عدم هماهنگی کاتبینی بود که قبل از روزگاران چاپ، نگارش این زبان‌ها را برعهده داشتند. زمانی که ویلیام ککستون در قرن پانزدهم چاپ به زبان انگلیسی را آغاز کرد نوعی سیستم هجی کردن را رعایت کرد که جانشینان او هم به این کار ادامه دادند آنها بیش از حد از خود وفاداری به خرج دادند زیرا بعضی از نحوه‌های نوشتن او که چندان هم مطلوب نبودند بزودی به صورت اشکال متداول تثبیت گردیدند.

کسی که e آخر را به کلمات افزود تا نشان دهد که واژه قبلی موجود در کلمه دارای صدای کشیده است مانند rake و take و make ککستون بود. از این رو بسیاری از متون قدیمی ترما دارای اشتباهات بی‌شمار است و محققین تمام زندگی خود را صرف تسویه آنها نموده‌اند.

بسیاری از ما به قدرت از نحوه ایجاد اصوات خبر داریم، ولی محققین در این رشته (فونتیک) به مطالعه پرداخته‌اند. برای ایجاد اصوات یا فقط از لب‌هایمان استفاده می‌کنیم، یا اعضاء گفتاری دیگر را هم به کمک می‌طلبیم و آنها را دولبی (labials) می‌گوئیم، که ماخوذ از لاتین labies به معنای لب‌ها است. b و p نمونه‌هایی از صداهای لبی می‌باشند و به هنگام ایجاد این صداها لب‌هایمان را با فشار هوا از هم باز می‌کنیم. صداهایی هم وجود دارند که ما در داخل لبها با فشردن زبان به دندانها، البته نه دندانها بلکه به قسمت بالائی رج دندانها، به وجود می‌آوریم. این‌ها را دندانی، از لاتین dens به معنی دندان‌ها می‌گوئیم. T و d از این جمله‌اند.

صداهایی را هم از ته گلو با بلند کردن دندان به طرف عقب سق دهان، یعنی نرم‌کام ایجاد می‌کنیم. c. و j از جمله صداهایی هستند که بدین صورت ساخته می‌شوند

و آنها را کامی می‌گوئیم زیرا به کمک کام کاملاً " درست می‌شوند .
صداها ی گلوئی در قسمت‌های تحتانی تر گلو ساخته می‌شوند (۱) ، مانند k و g .
بنابراین چهار تقسیم عمدهٔ صدا به ترتیب زیر است :

لبی [p] [b]

دندانی [t] [d]

کامی [c] [j']

گلوئی [k] [g]

توجه داشته باشید که اولاً " حروف را ما در درون گروه‌ها جا داده‌ایم و ثانیاً " بعد از صدای کامی i علامت کوچکی چون تکیه (accent) اضافه کرده‌ایم . دلیل گروه‌ها این است که آنها را معمولاً " برای محدود کردن حروفی که نشان‌دهندهٔ مقیاس فونتیکی حروف است بکار می‌بریم . اگر صدای [g] را بالا ببریم چنانکه گوئی می‌خواهیم بعد از آن yes بگوئیم یک [g] کامی مشابه نیز خواهیم داشت که صدای [i] را نشان می‌دهد و گاهی هم صدای [g'] یا [g*] را .

اکنون با ایجاد صداها ی لبی [p b] ، دندانی [t d] ، کامی [c j'] ، و گلوئی [k g] متوجه می‌شویم که [p t c k] بدون ارتعاش تارهای صوتی بوجود می‌آیند . از طرفی [b d j' g] و [g] بدون ارتعاش تارهای صوتی به واقع نمی‌توانند به وجود آیند . بنابراین [p t c k] را بی‌آوا [b d j' g] را آوایی می‌گوئیم . برای امتحان واقعیت این اصوات بی‌آوا و آوایی تنها کافی است که بر روی سبب آدم و یا حنجره دست بگذاریم . بیشتر ما با تعجب می‌بینیم که ایجاد اصوات بی‌آوا از صداها ی آوایی دشوارتر است . بی‌آواها نیاز به یک جریان هوای خالص دارند که در ناحیهٔ لب‌ها ، دندانها و حتی سقف دهان کنترل می‌شود اگر شخص به دلیل بیماری و یا خستگی کنترل گفتار را از دست بدهد چه بسا که t ها را d تلفظ کند و بجای tell بگوید dell و بجای table تلفظ dable را به زبان بیاورد . همین نقص را در گفتار کودکانی که در تلفظ صداها ی گلوئی خود همین مشکل را دارند و برای car چیزی شبیه tar و یا toat برای coat و rat برای cat بکار می‌برند مشاهده می‌کنیم .

همانطور که اشاره کرده‌ام " تنبلی دهانی " مسئول بسیاری از تغییرات تلفظی است ،

مثلاً "اصراری پایدار در آوایی کردن حروف بی‌آوا وجود دارد. اصوات معینی را نمی‌توان کش داد و از این رو آنها را صداهاى سکون می‌نامیم صداهاى سکون عبارتند از [ph t d k g] در مقایسه صداهاى دیگر را می‌توان کشید و به آنها حروف بی‌آواى کشیده یا دمشی spirant، از (دم‌زدن: spirare) می‌گویند. از آنجا که به هنگام گفتن این حروف نفس باید از گلو خارج شود این نام را بر روی آنها گذاشته‌اند. صداهاى بی‌آواى کشیده یا دمشی را به اصوات آوائى و غیر آوائى نیز می‌توان تقسیم نمود، البته بستگی به ایجاد آنها با ارتعاش تارهاى صوتی و یا بدون آنها دارد. در انگلیسى اصوات کشیده بی‌آوا عبارتند از صدای لبی [f] و صدای دهانی th که علامت فونتیکى آن [θ]، حرف یونانى theta است. صداهاى کشیده آوائى عبارتند از صدای لبی [v] و صدای دندانی th که سمبل فونتیکى آن [ð] می‌باشد. سمبل [θ] theta و سمبل [ð] نه تنها علامت آنند که دو نوع صدای th وجود دارد، مانند those و that و this و thimble و thank و think بلکه بما کمک می‌کنند که یکی را از دیگری تمیز دهیم.

در اینجا نیازی به آن نداریم که بحث را گسترش داده و به صداهاى موجود در زبان‌هاى دیگر بکشانیم، مانند صدای کامی ch در آلمانی Ich (I) که به وسیله سمبل e نشان داده می‌شود و یا صدای حلقی ch در کلمه آلمانی Nacht (شب) که به وسیله حرف یونانى chi نشان داده می‌شود. این‌ها را می‌توان در هر جدول علائم فونتیک پیدا کرد.

شایسته است در خصوص سمبل‌هاى فونتیک قدری بیشتر توضیح دهیم. علت استفاده محققین از آنها این است که نمی‌خواهند به هنگام اشاره به اصوات، اصوات دقیق باهم مخلوط شوند. و برای آنکه اطمینان خاطر مضعف پیدا کنند برای هر صوت ممکن یک سمبل درست کرده‌اند. به‌طور حتم هجی و تلفظ کلمات در انگلیسى به محض آنکه احساس کنیم مسائلى دانشجویان خارجی زبان انگلیسى ما را به بیراهه می‌کشد نیاز به توضیح بیشتر دارد. c-a-r که kar و c-e-ed که seed است اما آیا c-e-l-e-r-i-t-y هم selerity است؟ یا kelerity؟ افزودن به تعداد چنین مثالهای خنده‌داری احتیاج به وقت چندان زیاد ندارد.

در میان اصوات کشیده بعضی‌ها خیشو می‌هستند یعنی صداهاى که می‌توانیم لبی، دندانی و کامی و یا گلوئی ایجاد کنیم اما در اینجا نفس را از درون بینی می‌گذرانیم و نه

از درون دهان. بنابراین صداهای خیشومی لبی [m]، دندانی (۱) [n]، و گلوئی [ŋ] را هم داریم. صدای خیشومی m در کلماتی چون mail، formed و دندانی مانند canyon و گلوئی چون sing.

اگر به خود و یا به دیگری که زبان مادری‌اشان انگلیسی است گوش کنیم متوجه می‌شویم که g آخر کلمه را در کلمه‌ای چون sing کامل تلفظ نمی‌کنیم بلکه فقط n قبل از آن را می‌کشیم.

دیگر حروف همخوان شامل صداهای صفیری می‌باشند که به آنها Sibilants (از لاتین Sibilare به معنی هیس کردن) می‌گوئیم. S بی‌آوا است و z آوایی و با فشار زبان به سخت کام ایجاد می‌شود. زبان را به هنگام تلفظ S بی‌آوا به عقب ببرید به Sh که با [ʃ] نشان داده می‌شود بدل می‌شود. از طرفی اگر sh را آوایی کنیم، که [ʒ] نشان داده می‌شود، صدائی به وجود می‌آوریم که در کلماتی چون measure و treasure، plea Sure و غیره شنیده می‌شود.

دو علامت فونتیک دیگر را باید نام برد: t-sh که در کلماتی چون watch و catch یا [kætʃ]+ می‌آید و [dʒ] در کلمه judge. و بالاخره می‌رسیم به صداهای روان - یا صداهای روان یکنواخت - نظیر صداهائی که از l و r می‌سازیم. گاهی r را می‌لرزانیم، مثلاً "در کلمه treble ولی در کلمات teacher و feature این کار را نمی‌کنیم.

بیایید به واژه treble که در واقع ما آن را trebl و یا trebel تلفظ می‌کنیم مجدداً نظری بیافکنیم همین مسئله در مورد کلماتی چون table که صدای tabl و یا tabel دارد و یا کلماتی چون grumble و یا humble نیز صادق است. از قرار معلوم چنین گرایشی در گفتن کلماتی چون heaven و eleven و seven که به sev'n، heav'n و elev'n تبدیل می‌شوند نیز وجود دارد. و اینجاست که می‌بینیم چگونه [l] و [n] خیشومی به عنوان حروف مصوت مورد استفاده قرار می‌گیرند.

در مدرسه به ما می‌گویند که در انگلیسی ۵ واکه (مصوت) وجود دارد: u و o و e و i و a و به ما یادآوری می‌کنند که این هر پنج در کلمه facetious موجود است. قبل از آنکه به واکه‌ها بپردازیم باید به حرف y آنطور که در کلمات yawl و yes



۸۱ منشاء زبان

yawn تلفظ می شود نظری بیافکنیم . حرف y تقریبا " شبیه J آلمانی است و معنای بله (yes) را دارد و علامت فونتیکی [j] کاملا " مناسب صوت آن است .
ما همچنین w و wh را هم داریم . درواقع WH به ندرت شنیده می شود مگر زمانی که به هیجان بیائیم و بگوئیم . what ! ، یا اینکه به بخش های جنوبی اسکاتلند مسافرت کنیم ، منطقه ای که با گفتن what و which و دیگر کلماتی از این قبیل دمش نیز انجام می شود ، درحالی که بسیاری از ما با همان watt و یا wich قناعت می کنیم . W و J تقریبا " به u و i نزدیکند و بنابراین آنها را " نیم مصوت " می نامیم .
مشکلات رودرروی دانشجویان خارجی زبان انگلیسی را در گذشته متذکر شدیم ، مثلا " گفتیم که cat همان kat و pay همان pai می باشد . a در کلمه any همان a که در accuse یا arouse بکار می رود نیست . در کلمه farm بازهم به صدای دیگری از a برخورد می کنیم . خواندیم که چگونه کار ککستون به مشکلات هجی کردن کلمات افزود ، زیرا تعداد بی شماری از لغاتی که به آخرشان e اضافه شده است کوچکترین محلی از اعراب در آن وضعیت ندارند .

تلفظ واکه ها (مصوت ها) با موازی کردن کم و بیش لب ها و جمع کردن آنها صورت می گیرد ، یعنی همانطور که u تلفظ می شود . البته وضع بینابینی نیز برای لب ها وجود دارد . تعدادی از واکه ها با جمع کردن لب ها و بعضی بدون جمع کردن آنها ادا می شوند . وقتی واکه ها را می نویسیم معمولا " با آنها ی شروع می کنیم که در بالا و وسط دهان ساخته می شود سپس به آنها ی می رسم که در عقب تر تشکیل می شوند . بدین ترتیب لیستی چنین خواهیم داشت :

[i] ravin ; machine

[e] they

[a] father

[o] so

[u] rule

هرگاه بخواهیم کش دار بودن واکه ای را نشان دهیم بعد از آن دو نقطه می گذاریم . بنابراین me تلفظش [mi:] می باشد . (۱) دیگر واکه ها به شرح زیرند :

۱ - امروزه در انگلیسی آمریکائی با افزودن خط تیره بر روی واکه ها این تلفظ ها را نشان می دهند ، مانند [mē] برای me .

[a]	[ai]	I	شبه صدای بخش اول
[æ]		cat	در کلمه
[ʊ]		good	در کلمه کوتاه
[ɔ:]		awe	در کلمه
[ʌ]		up	در کلمه کوتاه
[i]		tin pin	در کلمات
[ɔ]		tuba or cuba	

ai واکه ترکیبی "I" است. واکه ترکیبی هم نیاز به توضیح دارد. در صورتی که اصل یونانی آن را مورد بررسی قرار دهیم معنای آن ساده تر می شود: di در یونانی به معنای (twice) و phthongos (دارای صدا) از این رو diphthong انگلیسی یعنی واکه‌ای که از ترکیب دو صدا درست شده باشد. وقتی دو واکه در یک واژه با هم ترکیب شوند در یک وحله خارج کردن نفس تلفظ می شوند - گاهی هم در دو وحله جداگانه، در کلمات feat و ray بیرون دادن نفس در یک مرحله صورت می گیرد در کلمه coecum هم همینطور است (a و e با هم گفته می شوند) و تلفظ کلمه see-kum است (به معنای روده کور - جزء اول روده بزرگ در پستانداران) در کلماتی چون reintroduce و reenter هر یک از واکه‌های e به تنهایی تلفظ می شوند و نه به صورت واکه دوصدائی. آنچه که بنام بررسی فونتیک صورت دادیم نظری سطحی و سریع درباره تحقیقی پیچیده و در عین حال بسیار جالب است. اکنون سخن را با تغییر صدا آغاز می کنیم، مقوله‌ای که تحقیق درباره آن در ۶۰۰ و ۱۰۰ قبل از میلاد یعنی زمانی که والد ژرمنی یا ژرمنی اولیه، بخصوص در همخوان‌هایش (حروف بی صدا) دستخوش دگرگونی شد. این تغییر احتمالاً "به علت تماس میان متکلمین ژرمنی اولیه و متکلمین زبانی مانند باسک Basque صورت گرفته است. راسک این تغییر صدای همخوان‌های ژرمنی را که به علت نداشتن معادل دقیق الفبای لاتین به انگلیسی نیز راه پیدا کرد با شرح و تفصیل مطرح نموده است.

به زبان ساده تر آنکه p و t، k اولیه به h، th، f تبدیل شدند، g، d و b به k، t، f، gh، dh، bh تلفظ و دمش h را از دست دادند و g، d، b شدند. یکی از مهمترین تغییرات صوت لاتین p به ژرمن f است، مثل pater به father (انگلیسی) و در آلمانی که v مثل f انگلیسی تلفظ می شود و

منشاء زبان ۸۳

fader سوئدی. همچنین لاتین piscist به fish انگلیسی، fisk سوئدی و fisch آلمانی.

مرحله دوم تغییر صوت در خلال ۶۰۰ و ۸۰۰ میلادی صورت گرفت و فقط بر آلمان علیای قدیم تاثیر گذاشت. یک نتیجه این شد که k و t و p تبدیل به ts، pf (که ts را x می نویسند) و kh شد (که اکنون kh را به صورت k می نویسند). در نتیجه کلماتی از این قبیل پدید آمد: از pfund آلمانی (pound انگلیسی) zwei آلمانی (two انگلیسی) و kirche آلمانی (church انگلیسی).

و همچنین کلماتی چون Ding آلمانی (thing انگلیسی)، dick آلمانی (thick انگلیسی)، که در هر مورد d به th تبدیل شد. آنچه که در آلمانی Buch گفته می شود در انگلیسی book و آنچه که در آلمانی machen می گویند به انگلیسی make است که ch به k تبدیل گردید. همچنین tanzen آلمانی به dance انگلیسی و آلمانی trinken به drink انگلیسی و در هر مورد t به d تبدیل گردید.

اگر به فرهنگ های لغت مراجعه کنیم در می یابیم که انگلیسی heart همان ریشه cardiac را دارد که از یونانی kardia به همین معنا (قلب) آمده است و لاتین این کلمه cor می باشد. این ارتباط در ابتدا ممکن است گیج کننده باشد اما وقتی که تغییر k را به kh و یا ch (مثلاً در Loch Lomond) را به خاطر بیاوریم مسئله کاملاً روشن می شود.

همچنین در می یابیم که با تغییر p به f یونانی pur به آلمانی feur و انگلیسی fire تبدیل گردید. در کلمه انگلیسی pyre (توده ای از مواد قابل اشتعال) به اصل بسیار نزدیک می باشیم.

به هنگام اندیشیدن درباره چنین سؤالاتی باید تفاوت میان صوت و سمبل را به خاطر داشته باشیم. بد نیست یادآور شویم که w آلمانی همانند v انگلیسی تلفظ می شود، در مقابل v و f آلمانی را که هر دو صوتی چون f انگلیسی دارند - نه تنها می توان با f بلکه با gh (در کلماتی چون rouGH و couGH و lauGH) برابر دانست. کلماتی که شامل sh می باشند، مانند ship و th مانند thin، gh مانند through و w مانند wash و sk مانند skin از ژرمنی گرفته شده اند و معادل های خود را در زبان های مربوط به این زبان ها دارند.

همچنین واژه هایی که با be شروع می شوند مانند be head یا به some ختم

می‌شوند مانند lonesome یا کلماتی چون kingdom و boyhood و friendship و mankind و handicraft همه در اصل ژرمنی می‌باشند.

اکنون با نگاه مختصری که به تغییر اصوات داشتیم بهتر می‌توانیم به عمق اهمیت کار راسک و گریم در مسئله تحقیق در زبان‌ها پی ببریم. اقدام آنان کلیدی گرانبها به دست محققین دیگر داد و این محققین با یادگیری "فوت و فن" قضیه از آن استفاده‌های شایسته نمودند.

هیچ دو آدمی را مانند راسک و گریم نمی‌توان پیدا کرد که تا این حد دقیق با هم - قابل مقایسه باشند. راسک آدمی بود واقع بین، کاملاً "دقیق و جدی و آرام"، در مقابل گریم که حالتی سخت رمانتیک داشت و به خاطر تصورات و هم‌آلودش به بیراهه کشیده شده بود. با این وجود گریم با ینیش در "عدم ظرافت" آلمانی هم‌زبان شد، چیزی که زمانی یک فرانسوی را چنان آشفته کرد که فریاد زد: "من هنوز هم منتظر از راه رسیدن فعل هستم!" گریم در پایان عمر یک طرح منطقی و روشنفکرانه را برای یک زبان "جدید" ارائه داد.

فرانتس باپ Franz Bopp نفر سوم از گروه سه نفری محققین زبان قرن نوزدهم وقتی هنوز مرد جوان بیست و یکساله‌ای بود برای مطالعهٔ زبان‌های شرقی - که بعدها فقط به سانسکریت اتلاق گردید - راهی پاریس شد. در ۱۸۱۶ وقتی هنوز در پاریس بود اولین کتاب خود را در خصوص سیستم اشتقاق در سانسکریت منتشر کرد و آن را با نحوهٔ اشتقاق در یونانی، لاتین، فارسی و آلمانی مقایسه نمود. توجه دقیق باپ به سانسکریت مطالعه در گرامر تطبیقی را پیشرفت داد.

در ۱۸۲۲ باپ به استادی آکادمی برلن برگزیده شد و کار سخنرانی، انتشار کتاب و روزنامه را به قصد پرده برداشتن از اصل نهائی شکل‌های گرامری ادامه داد. او می‌گفت: "من باور ندارم که یونانی، لاتین، و دیگر زبانهای اروپائی را باید مشتقی از سانسکریت به صورتی که در کتابهای هندی می‌بینیم، به حساب بیاوریم. تمایل من این است که همهٔ آنها را گوناگونی پی‌آمدهای یک زبان اصلی بدانیم، زبانی که به هر حال سانسکریت آن را کاملتر از گویش‌های خویشاوند خویش در خود حفظ کرده است." در اینجا ملاحظه می‌کنیم که باپ مخالف شله‌گل حرف می‌زند و به استنتاجی تقریباً "صحیح‌تر" می‌رسد.

باپ توانست نشان دهد که سانسکریت، فارسی، یونانی و ژرمنی در مراحل اولیهٔ خود دارای یک نوع صرف فعل بودند. او به این نتیجه رسید که پیدایش فعل و صیغه‌های تصریف در زبان هند و اروپائی با چسباندن تکه‌های کلماتی که روزگاری به صورت مستقل وجود داشته‌اند صورت پذیرفته است. درست است که باپ به دیدهٔ جالبی دست یافته بود اما برای اثبات آن نتوانست مدارک و شواهد کافی فراهم آورد و نتیجه به فراموشی سپردن مبحثی بس با ارزش در تحقیق زبان گردید.

NORTH SEMITIC				GREEK		ETRUSCAN	LATIN		MODERN CAPITALS	
EARLY PHOENICIAN	EARLY HEBREW	MOABITE	PHOENICIAN	EARLY GREEK	CLASSICAL GREEK	EARLY ETRUSCAN	MONUMENTAL LATIN	CLASSICAL LATIN	GOthic	ROMAN
K	K	K	X	A	A	A	A	A	A	A
J	J	J	J	B	B	B	B	B	B	B
I	I	I	I	I	I	I	I	I	I	I
D	D	D	A	D	D	D	D	D	D	D
E	E	E	E	E	E	E	E	E	E	E
F	F	F	F	F		F	F	F	F	F

Origins of capital letters (majuscule) in various languages. Origins of simple letters (minuscule) in various languages.

CURSIVE MAJUSCULE	CURSIVE MINUSCULE	ROMAN UNCIALS	ROMAN SEMI-UNCIALS	ANGLO-SAXON MAJUSCULE	CAROLINE MINUSCULE	GOthic	VENETIAN MINUSCULE	ROMAN MINUSCULE	MODERN GOthic	LOWER CASE ROMAN
A	u	A	a	A	a	a	a	a	a	a
B	B	B	b	B	b	b	b	b	b	b
C	C	C	c	C	c	c	c	c	c	c
D	D	D	d	D	d	d	d	d	d	d
E	E	E	e	E	e	e	e	e	e	e
F	F	F	f	F	f	f	f	f	f	f
G	G	G	g	G	g	g	g	g	g	g
H	H	H	h	H	h	h	h	h	h	h

کسی که واژه agglutination (التصاق) را برای بیان تئوری باب ابداع کرد ویلهلم وان هامبولت (۱۸۳۵ - ۱۷۶۷) دیپلمات، سیاستمدار، و محقق ژرف نگر زبان هائی

چون باسک Basque بود. هر دو نفر در این نظر که صرف فعل حاصل چسباندن و یا التصاق هجاهائی بود که معانی و وجود مستقل خود را از دست داده بودند باهم توافق داشتند.

آنچه که ما درواقع با آن سر و کار داریم این است که کلمات چگونه رشد می کنند. یک کلمه کوچک ترین واحد گفتاری معنادار است. کلمه "time" را به عنوان مثال در نظر بگیرید که یک کلمه و واحد گفتاری است و ما آنرا تکواژه (morpheme) از یونانی morphē می نامیم. اگر Ly- را به time بیافزاییم واژه "timely" را خواهیم داشت که از time که یک تک واژه است و ly- که تک واژه دیگری است تشکیل شده. به time که می تواند روی پای خود به ایستد تکواژه مستقل و به Ly- که نه وجود مستقل دارد دو نه معنای مستقل تکواژه وابسته می گویند، ناگفته نماند که (همانطور که قبلا" تذکر داده ایم) این تکواژه از انگلیسی قدیم lic (مانند) گرفته شده است.

حالا بیایید کلمه "timepiece" را در نظر بگیریم. این کلمه دارای دو تکواژه آزاد است: "time" و "piece" که هر کدام به تنهایی وجود و معنای مستقلی دارند. تمایز اصلی میان یک کلمه و یک تکواژه این است که کلمه دارای ثبات نمی باشد بلکه می تواند تغییر نماید و رشد کند درحالی که تکواژه عموماً "یک واحد ثابت می باشد."

خود زبان ها در دو گروه قرار می گیرند: تحلیلی و ترکیبی. در زبان تحلیلی نسبت اشکال آزاد زیاد است و در زبان ترکیبی نسبت اشکال وابسته. اشکال آزاد دائماً به انگلیسی غنای بیشتری بخشیده و بنابراین از این نظر چون چینی که زبانی تحلیلی است به گونه ای فزاینده به زبانی تحلیلی بدل شده است یک کلمه با ترکیب با کلمه دیگر (homeliness, churchyard) و یا با ترکیب باوندهای معنی دار (homeliness, churchyard) timely) رشد می کند. در کلمه ای چون farmyard هر دو ریشه بر معنای کل کلمه صحه می گذارند. در هر حال گاهی یکی از ریشه ها معنای اولیه و دقیق خود را از دست می دهد و چون مردم معنای مستقل و اولیه آن را فراموش کرده اند به ریشه دیگری پیوند می زنند. وندهائی را که مردم به کلمات می افزایند صرفاً "به این دلیل است که از راه قیاس احتمال می دهند که هر کلمه معینی باید به شیوه معینی ختم گردد. مثلاً "می گوئیم: "He acted with commendable promptness,"

و یا: "This is a frightful situation." در این کلمات پسوندهای -ful و -able - باز هم تا حد زیادی مفاهیم خاص خود را حفظ می کنند. اما در پسوندهائی

که در کلماتی چون friendship و sportsmanship و یا kinship می‌آیند چنین چیزی کمتر صورت می‌گیرد. ship یک کلمهٔ اصل عادی آلمانی است به معنای "شکل" و آنچه که در اینجا مورد نظر ما است معنای ادبی آن نیست بلکه معنای استعاری لغت ship است که به کلمه دیگری چسبیده شده است. بنابراین معنای kinship شکل پادشاه (king's shape) نیست مگر در یک معنای بالنسبه دور. همین مسئله در مورد friendship و sportsmanship نیز مصداق دارد. این کلمات از طریق گسترش قیاسی دارای معانی انتزاعی تر شده‌اند.

از طرفی وقتی دربارهٔ railhead و godhead و یا knighthood صحبت می‌کنیم کاملاً "آگاهیم که آنها با heads و hoods هیچ ارتباطی ندارند، بلکه از اصل خود بسیار دور افتاده و به خطا دارای مفاهیم نسبتاً "مبهم و انتزاعی تر گردیده‌اند. برای مثال دیگر کافی است که کلمهٔ awful را شاهد بیاوریم، کلمه‌ای که دائماً در معانی مختلف بکار می‌رود. بدون آنکه در معنای اصلی خود که (ترسناک full of awe) و یا (موجب ترس شدن awe-inspiring) می‌باشد بکار رود. در مکالمات روزمره مان خیلی ساده واژه‌هایی چون awfulbore و awfulmess و awful و scrawl و غیره را بکار می‌بریم.

به این مورد که چطور "تنبلی دهانی" باعث تغییر می‌شود اشاره کرده‌ایم مثلاً "can't won't و mightn't & hadn't و don't (do on) doff (do off) را با الصاق آنها به هم می‌سازیم. وقتی در هم فرو می‌روند آسانتر از زمانی که جدا جدا هستند به زبان جاری می‌شوند. و کلام آخر آنکه واژه‌هایی را هم مانند:

postnatal, prenatal anti-communist, antibiotics
و غیره از زبان‌های دیگر به عاریت گرفته‌ایم.

بنابراین مخلوط شدن کلمات گاهی به علت نحوه تلفظ آنها به وسیلهٔ ما است و گاهی هم به این سبب که کمابیش یک معنا دارند. الصاق یا "چسباندن" کلمات به هم گاه به دلیل هم بافت بودن است و گاه به سبب نحوه تلفظ آنها به وسیلهٔ ما، بدون آنکه توجه خاصی به معنای آنها داشته باشیم.

کلمات مرکب فقط دارای اشکال آزاد می‌باشند. بنابراین fatherland و house-proud را کلمات مرکب می‌گوییم. ضمناً "توجه داشته باشید که می‌گوئیم: riverbed و waterfall و نه "fallwater" و "bedriver" زیرا در انگلیسی،

شناسه یا کلمه "مشخص کننده" اول می آید. یعنی آب است که می ریزد و ورودخانه است که بستری دارد. اگر بگوئیم "Bring me the work basket" منظورمان چیزی است که برای کار لازم است مثلاً "سوزن، نخ، و قیچی که در داخل سبد می باشند. از طرف دیگر work شناسه کلمه basketwork، که معنایی چون کار سبده سازی با نی، شاخه های درخت و یا چیزهای دیگر و یا دیگر فرآورده های سبده سازی دارد، نمی باشد. برای ساختن لغات جدید می توان از لغات موجود که ما آنها را غالباً "کلمات مرکب می دانیم استفاده کرد. این فعل edit نبود که کلمه editor از آن گرفته شد بلکه تاریخ کاربرد این کلمه به سال ۱۶۴۹ مربوط می شود و فعل را از آن ساختند. آیا ما فعل housekeep را از کلمه housekeeper گرفته ایم؟ قدر مسلم آن است که ما چنین نکرده ایم که house و keep را درهم نموده و er را به آن الصاق کرده و آن وقت house keeper را ساخته باشیم بلکه در اینجا House و keeper دو جزء این کلمه می باشند.

امروزه کلمات بسیاری چون pay off و fade out و hold up و setup و hand out بگوش می رسند. آیا باید آنها را با خط پیوند بکار برد؟ برای تمیز دادن آنها از کلماتی چون underprivileged و stardom و over act که کلمات مرکب آمیخته نامیده می شوند به آنها کلمات مرکب عبارتی می گوئیم. واقعیت آن است که تمیز و تشخیص این دو دسته کلمه از هم به آسانی صورت نمی گیرد. وینستون چرچیل فقید می گفت: "من در مورد خط پیوند منقلب می شوم. هرگاه که بتوان از بکار بردن خط پیوند اجتناب نمود بکار بردن آن را باید نقصی به شمار آورد اما وقتی کلمه ای به صورت مرکب بکار رود استفاده از آن اجتناب ناپذیر است. آنطور که من مشاهده کرده ام مک کولی Macaulay (تاریخ نویس بزرگ قرن نوزدهم انگلستان) لغت downstream را یک کلمه و Painstricken را هم یک کلمه به حساب آورده. از طرف دیگر به نظر من richly embroidered باید دو کلمه باشد..."^۱

هر یک از ما چیزی از پروفیسور هیچینز در وجود خود داریم. برای آنکه تشخیص دهیم که افراد اهل کدام نقطهء جغرافیائی می باشند. یا آنکه به کدام طبقهء اجتماعی

۱ - پروفیسور هیچینز قهرمان داستان پیک می لیان pigmalion اثر برنارد شاو است

که اساس فیلم موزیکال بانوی زیبای من شد. م.

متعلق‌اند و حتی برای آنکه اخلاق و رفتار و آمادگی ذهنی آنها را ارزیابی نمائیم به نحوه تکلم آنها گوش فرا می‌دادیم. گاهی اوقات واقعا " شانس می‌آوریم — همانطور که اخیراً " برای من اتفاق افتاد — و اعوجاج غیرمعمول زبان را متوجه می‌شویم. اتوبوس‌های مشهور قرمز رنگ لندن دو طبقه‌اند و در طبقه بالا و پایین دارای صندلی می‌باشند. یک شب به هنگامی که سوار یکی از آنها شدم شنیدم که یک کارگر نقلیه به همکارش می‌گفت:

"Going in the loft, mate?" . و دوستش جواب داد:

"Yeah, it'll have to be the attic 'cos I want a smoke"

بله: مسافری اتوبوس‌های لندن می‌توانند در طبقه بالا سیگار بکشند!

زبان این سان متولد می‌شود.

۱ — ظرافت مطلب در فارسی جملات نیست بلکه در انگلیسی آنها است، در انگلیسی

loft یا attic به معنای اتاق زیرشیروانی و یا کبوترخان ساختمان است و بکار

بردن آن برای اتوبوس غیرمعمول و شاید هم خالی از هزل نباشد. م.



باپ که در نظر داشت اصل نهایی عناصر صرفی را کشف کند توفیقی حاصل نکرد. در عوض به کشف گرامر تطبیقی نائل آمد. او و گریم بیش از هر کس دیگری در تحقیقات مربوط به زبان تاثیر نمودند و این باپ بود که اصطلاح هند و اروپائی را به خانواده زبان‌ها اعطا کرد و مورد قبول همگان قرار گرفت. کی. ام. راپ K, M, Rapp یکی از شاگردان رامسس راسک اعتراف کرد که: با حساسیتی بیمارگونه، گوشه‌هایش را آماده شنیدن تاثیرات صدا نمود و اظهارات گریم را نیز کاملاً "پذیرا گردید. اما از نحوه تحقیق در مورد اصوات ناخشنود بود. راپ در مورد ارتباط صوت و کتابت مطالبی مهم و جالب نوشت ولی از آن جهت که از باپ و گریم که در قرن نوزدهم "ورای انتقاد بودند" انتقاد می‌کرد مورد توجه قرار نگرفت.

در این حیص و بیص، به سال ۱۸۲۱، یک محقق دانمارکی بنام جی ایچ بردسورف Bredersroff این سؤال را مطرح کرد که: این کدام نیروئی است که سبب می‌شود یک زبان، مانند لاتین یا فرانسه این همه دگرگون شده و از هم فاصله بگیرد؟ و خود دلائل زیر را ارائه داد: بد شنیدن؛ درست نفهمیدن؛ اشتباه به خاطر آوردن؛ عدم تکامل اعضا و سستی، (که ما به نام تنبلی دهان از آن یاد کردیم) و او $\frac{9}{10}$ تغییراتی را که به وسیله تاثیرات خارجی صورت نگرفته به این عامل نسبت می‌داد؛ گرایش به قیاس؛ میل به متمایز بودن و نیاز به ابراز عقاید تازه، نظریات خود او به خصوص در مورد قیاس و تعریف او از زبان به عنوان تجلی خصوصیات و کیفیات ذهنی انسان او را یک سر و گردن از معاصرینش مثل چسپرسون بالاتر قرار داد.

در سال ۱۸۳۳ اگوست فردریش پات (۱۸۸۷ - ۱۸۰۲) اولین جزء تحقیقات ریشه

شناسی خود را منتشر کرد. ریشه‌شناسی (etymology) از یونانی etymos به معنای صحیح و logos به معنای شناخت عبارت است از مطالعه تاریخ "صحیح" کلمات و معانی آنها. محقق تاجائی که بتواند کلمه را ردیابی می‌کند در میان زبان‌های مربوط به جستجوی آن می‌پردازد و - براساس آنچه که می‌آموزد - سعی می‌کند به گونه‌ای که زبان والد در شکل اصلی و اولیه خود بوده است آنرا دوباره‌سازی نماید.

برای نمونه کلمه mother را در نظر بگیریم و بعضی از اشکال مختلف آن را مورد

بررسی قرار دهیم.

mōdor	دوئولف
modir	در داستانهای حماسی نوس (۱)
moder	در فریزلندی قدیم
modar	در ساکسون قدیم
muoter	در آلمان علیای قدیم
módir	در ایسلندی جدید
moder	در سوئدی جدید
moeder	در هلندی جدید
mutter	در آلمانی جدید

محققین اعتقاد دارند که تمامی این اشکال (به اضافه اشکال دیگر) از یک کلمه والد mōder* متولد شده‌اند. علامت ستاره نشان می‌دهد که چنین واژه‌ای در هیچ جا به ثبت نرسیده است. اعتقاد بر این است که mōder* خویشاوند matā (سانسکریت)، mēter (یونان)، و māter (لاتین) است که همه آنها به یک کلمه māter* هند و اروپائی اولیه اشاره دارند.

به نظر می‌رسد که در زبان والد هم پدر و هم مادر الفاظ اولیه کودک (pa و ma) را در خود دارند. همچنین عقیده بر این است که brother و sister در ابتدا bhrater* و swesor* بوده‌اند. احتمالاً bhrā به bher* یعنی to bear (تحمل کردن) مربوط بوده است و بدین معنا است که برادر مسئولیت اعضاء معینی از خانواده بالاخص مادرها و خواهرها را که گمان بر این است که جنس "ضعیف‌تر" می‌باشند

برعهده داشته است.

اگوست شلیشر August Schleicher (۱۸۶۸ - ۱۸۲۳) شاید جسورترین محقق زبان در قرن نوزدهم باشد. او که استاد دانشگاه پراگ چکسلواکی بود تحقیقی خاص در زبان‌های لیتونی و اسلاوی کرد و تعدادی افسانه و ترانه روستائی به هر دو زبان ثبت نمود. وقتی شلیشر پسر بچه‌ای بیش نبود پدرش سخت اصرار داشت که او باید به گونه‌ای مناسب تکلم کند، یعنی به شیوه طبقه متوسط تحصیل کرده.

اما شلیشر که تعلیمات اولیه‌اش در باب گیاه‌شناسی و فلسفه بود گویش عامیانه را بس ترجیح می‌داد. برای او کاملاً "مسجل بود که در مطالعه زبان نیز همانند مطالعه در علوم هیچ چیز را نباید به صرف اعتماد به آن پذیرفت بلکه هر چیز نیاز به دلیل کافی برپایه تحقیق و مشاهده دارد. اثر او به نام خلاصه گرامر تطبیقی زبان‌های هند و اروپائی در ۱۸۶۱ منتشر گردید و برایش بلا درنگ نام ساز گردید. این اثر تا یک دهه بعد کتاب درسی طرفداران جدید دستور زبان، مانند اگوست لسکین August Leskien، کارل بروگمن Carl Brugmann، هرمان اوستف Herman Osthoff، برتولد دلبروک Berthold Delbrück، هرمان پاول Hermann Paul و دیگران بود.

مهمترین خدمت شلیشر شاید اقدام او در دوباره‌سازی زبان هند و اروپائی قدیم در راستائی باشد که در صفحه قبل در ارتباط با کلمه mother مثال زدیم. جورج کورتیس George Curtius که روزگاری همکار شلیشر در دانشگاه پراگ بود و متخصص یونانی به زیاده روی‌های این محققین جوان و از جمله طرفداران دستور زبان جدید حمله کرد. در همین اثناء یوهان نیکولای مادویگ Johan Nikolai Madvig به نظریات مبهم و رازگونه در تحقیقات مربوط به زبان و به روش محققین که در هر قال و مقالی با حیرت و تعجب به مفاهیمی اسرارآمیز دست می‌یافتند آشکارا لب به اعتراض گشود.

آن کس که تحقیقات در باب زبان را معمول گردانید ماکس مولر Max Müller بود که سلسله سخنرانی‌هایش در مورد علم زبان بارها و بارها تجدید چاپ شد. ماکس مولر کسی بود که به تئوری‌های مختلف در مورد پیدایش زبان نامهای غیرمحترمانه داد. به این نظریه که انسان کلمات را به خاطر آنکه صدایشان نشان دهنده معنای آنهاست اختراع کرده تئوری وق وق (bow-wow) نام نهاد. تئوری دوم را - که گفتار از فریادها و علائم تعجب موجود انسانی نشأت گرفته تئوری پیف پیف (pooh-pooh) لقب داد.

و خود او تئوری سومی را براساس این نظریه که ما غالباً "از تطابق میان صدا و معنا آگاهیم عنوان کرد. برای آنکه چنین تطابقی را نشان دهد می گفت: "به هرچیزی که بزنید جرینگ جرینگ می کند. این تئوری که اسم مناسبش دینگ دانگ است درواقع به دلیل ابهام زیاد متقاعد کننده بنظر نمی رسد.

و بالاخره به تئوری لودویک نواره Ludwig Noire می رسم که شروع گفتار را به حرکتی نسبت می دهد که مردان به هنگام اجرای تیمی اعمال انجام می دادند، همانند صدای خرخری که یک گروه ۸ نفره از پاروزنان در هر حرکت، به هنگامی که به حداکثر کوشش فراخوانده می شوند، از گلو خارج می کنند و یا شبیه صدای Yo-he-oh! ملوانان و heave-ho! آنها به هنگام کشیدن طناب ها، از این رو ماکس مولر این تئوری را تئوری یو-هی-هو Yo-he-ho نام گذاشت. تحقیقات مربوط به زبان به زودی در آمریکا پیشرفت قابل توجهی نمود. کتاب زبان و تحقیق در زبان ویلیام دوایت ویتنی William Dwight Whitney (۱۸۶۷) و همچنین حیات و رشد زبانها ۱۸۷۵ اثر دیگر او سنگ بنای کار بودند و این هر دو اثر در چندین کشور انتشار یافتند.

ویتنی که استاد دانشگاه ییل و یکی از شاگردان باپ Bopp بود علاقه ای به نظریات اسرار گونه در خصوص زبان نداشت. اعتقاد او بر این بود که پیدایش زبان به علت نیاز اشخاص به برقراری ارتباط میان یکدیگر برای سر و سامان بخشیدن به وضع و حال خود و تبدیل شدن به گروه های اجتماعی منسجم بوده است. او با مولر که نتیجه گیری هایش غالباً "به علت طرح نقل قول های متعدد و شرح و تفسیرهای بی شمار برای اثبات نکاتی که همه آنها مناسب هم نبودند دچار ضعف و بی ثباتی بود دعوائی طولانی داشت. ویتنی، کورتیس و مادویگ با شلیشر و ماکس مولر که درنظر داشتند تحقیقات مربوط به زبان را "علم فیزیکی" به نامند مخالف بودند. ویتنی با لحنی نیشدار خاطرنشان ساخت که مادام که مولر این آزادی را داشته باشد که "علم فیزیکی" را به دلخواه خویش تعریف کند می توان آن را علم فیزیکی نامید. سپس اضافه کرد که: "بنابراین چه بسا که ثابت نماید که نهنگ، ماهی است به شرط آنکه به او اجازه دهید که خود تعریف کند که ماهی چیست."

از این رو وقتی در نوشته دیگری از او می خوانیم که: "تفاوت میان روش الله بختی ریشه یابی و روش علمی جدید در این است که: روش دوم در عین حال که از نظر تئوری انجام هر عملی را ممکن می داند هیچ چیز را عملاً بدون مدارک و شواهد کافی به اثبات

رسیده نمی‌پذیرد... " به شمه‌ای از جدیت اخلاقی و صداقت عمیق فکری ویتنی پی می‌بریم.

محققین آمریکایی به سرعت دریافتند که این شانس در خانه‌شان را کوبیده است که در زبان‌های سرخ پوستان آمریکایی (Amerindian) که با زبان‌های هند و اروپایی تفاوت بسیار داشت به مطالعه بپردازند. از این رو وارد کارزار شدند و به جمع‌آوری مطالب با ارزش مشغول گردیدند. ادوارد سپیر Edward Sapir (۱۸۸۴ - ۱۹۳۹) در گویش‌های پاسیفیک که هنوز هم در ارگان و کالیفرنیا تکلم می‌شود تخصص پیدا کرد. فرانکس بوآس Franz Boas (۱۸۵۸ - ۱۹۴۲) توانست بسیاری از گویش‌های ساکنین اولیه را شناسایی نماید، و لئونارد بلوم فیلد Leonard Bloomfield (۱۸۸۷ - ۱۹۴۲) در منومینی Menomini (الگونکیان Algonquian مرکزی) که هنوز هم در ویسکانسین و در منطقه گریت لیکز Great Lakes شنیده می‌شود تخصص یافت. او همچنین در تگالاک Tagalog، که در جزایر فیلیپین تکلم می‌شود، مطالعه کرد. در ۱۹۳۳ اثری بنام زبان ارائه داد که بر روی تحقیقات مربوط به زبان در سراسر دنیا تأثیری عظیم گذاشت.

بلوم فیلد رفتارگرا بود و به اقدامی تهورآمیز در خصوص بکارگیری اصول ریاضی در گفتار انسانی دست یازید، به این اعتقاد که محققین از این راه مجبور شوند: "آنچه را که ما تصور می‌کنیم به وضوح بیان کنند، اصطلاحات ما را تعریف کنند و تعیین نمایند که چه چیزهایی به صورت مستقل وجود دارند و چه چیزهای به هم وابسته‌اند."

سعی ما بر این است که به صورتی ساده اصطلاح "رفتارگرایی" را که مکتب فکری عصر ما است تعریف کنیم. لوید مورگان در انگلیس و جی بی واتسون در آمریکا معتقد بودند که مردم مفاهیم بسیار زیادی را به عنوان حقایق صاف و ساده می‌پذیرند بدون آنکه دلیل و مدرکی بروجود واقعی آنها داشته باشند. به عبارت دیگر آنها به عنوان دشمنان سرسخت تفکر "جادوئی" قد علم کردند و پذیرش اصطلاحاتی چون غریزه، یا عاطفه را به عنوان اصطلاحاتی مبهم و گمراه کننده مردود شمردند.

آنها به این نتیجه رسیدند که خود را در قالب مطالعه رفتار انسانی به صورتی که آنرا می‌دیدند محدود نمایند. آنها می‌گفتند که عکس‌العمل‌های انسان را اوضاع و احوال مختلف به صورت شرطی درمی‌آورد و نیازی به آن نیست که مسئولیت آنها را به گردن تئوری‌های پرطمطراق و آب و تاب دار بیان‌دازیم.

اصرار بلوم فیلد مبنی بر تعریف درست و مناسب از اصطلاحات، متجلی یک جنبه

مهم رفتارگرایی است. مابه این مطلب اشراف داریم که ارتباط میان مردم تا چه حد دشوار است. به جز در مواقعی که درخصوص ساده‌ترین مطالب سخن می‌گوئیم هرگز مطمئن نیستیم که همه گویندگان فی الواقع درخصوص یک چیز سخن می‌گویند. بلوم فیلد در مورد اصل تک‌واژه مطالب مهمی ارائه نمود که ارائه آنها با انتشار کتاب مشهورش بنام زبان همزمان بود. در اینجا لازم است که اصطلاح واج را شرح دهیم. واج عبارت است از: طبقه‌ای از اصوات که هیچ دو صوت آن نمی‌تواند به‌جای هم در یک جا بیاید. همچنین ممکن است واج به معنای کوچکترین صوت، مشخصی باشد که هر زنجیره گفتار مورد نظری را بتوان به آن تقسیم نمود.

هنری سویت Henry sweet (۱۸۴۵-۱۹۱۲) استاد دانشگاه آکسفورد و فردیناند دو ساسور Ferdinand De Saussure (۱۸۵۷-۱۹۱۳) دوشخص دیگری هستند که نامهایشان در تاریخ تحقیقات زبان می‌درخشد هر دوی آنها مصر بودند که توجه به جزئیات کوچکی که مشخص کننده کلام زنده است بزرگترین اهمیت ممکن را دارد. سخنرانی‌های دو ساسور در پاریس و ژنوا تئوری فراموش ناشدنی باقی گذاشت و پس از مرگ او (۱۹۱۶) به وسیله دو نفر از شاگردانش به نامهای چارلز بالی Charles Bally و آلبرت سچه‌هی Albert Sechehayه منتشر گردید.

این سخنرانی‌ها به چهار موضوع اصلی نظر داشتند: (۱) ارتباط میان زبان و کلام؛ (۲) ارتباط میان توانمندی‌های زبان، آنطور که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، و طریقه بکارگیری این توانمندی‌های کلامی بوسیله متکلمین؛ (۳) تحلیل سمبل‌های زبان. (۴) روش‌های توصیفی و تاریخی تحقیقات مربوط به زبان. همچنین راه‌های برخورد با ساختار یک زبان. دو ساسور نشان داد که گفتار "رشته مهره" ای از تک واژها و واج‌های پشت سرهم نیست بلکه همانند ساخت پوسته زمین دارای ژرفا و سطوحی می‌باشد. در صورتی که اتفاقاً "جزئی از این ساخت تغییر نماید عواقب آن در کل احساس خواهد شد. ابتکار دو ساسور تأثیری همیشگی بر مسیر تحقیقات مربوط به زبان باقی گذاشت.

امروزه کلیه زبان‌ها را بدون استثناء به عنوان موجودیت‌هایی کامل می‌پذیرند. هر زبان را می‌توان با تمام جزئیاتش مورد تحلیل و تحقیق قرار داد. آنچه که محققین را به خود مشغول داشته است روش‌های تحلیل است که برای بهبود آنها به‌طور مستمر می‌کوشند. علاوه بر این مطالعات مربوط به زبان کاری کرده است که محققین جای اصلی خود را پیدا کنند، زیرا زبان — برخلاف بسیاری از چیزهایی که باید از صافی دموکراسی بگذرند — خود به‌واقع

یک فرآوردهٔ دموکراتیک است و همانطور که لوگان پیرسال اسمیت Logan Pearsal Smith در کتاب *کلمات و اصطلاحات* یادآور شده است، چیزی نیست که افراد فاضل آن را خلق کرده باشند بلکه خالق آن مردان و زنان غیر فاضل می باشند. زبان در ژرفای خاک عامه مردم ریشه دوانده در دهان افرادی چون آن کارگر حمل و نقل که از رفتن "به طبقه" بالا "ی اتوبوس"، لندن صحبت می کرد متولد می شود.



اسم من، نویسنده این کتاب، ال. جی. لودوویی است. حالا به آنچه که در زیر می‌آید نگاه کنید:

L・J・ルドヴィチ著

این اسم من به ژاپنی است و بر روی جلد کتابی از من دیده می‌شود که در ژاپن انتشار یافته و چنین نام دارد.

フレンジ博士

این نوشته ژاپنی اسم فلمینگ است، همان دانشمندی که پنیسیلین را کشف کرد و این کتاب بیوگرافی اوست. عنوان کتاب در آخر آن و یا آنچه را که ما پایان کتاب می‌گوئیم آمده است و بنابراین باید از راست به چپ صفحات آن خوانده شود یعنی "از آخر".

ژاپنی که کتابت خود را از چینی گرفته است نوشتن را بر اساس علائم هجائی که به آن kana می‌گویند بنا نهاده است. علائم هجاها در واقع علائمی هستند برای آواهای وند هائی که کلمات آنها را تشکیل می‌دهند. نوشتن به طریق هجائی نیاز به سمبل هائی بیشتر از الفبا دارد ولی یادگیری آن از کتابت لوگوگرافیک (تندنویسی) که شامل علائم و اشکالی است که نشان دهنده کلمات می‌باشد آسان تر است. در اسم هائی چون O-ki-na-wa, Fu-ji-ya-ma, Na-ga-sa-ki

کتابت صدائی زبان ژاپنی را می‌بینیم. در واقع ژاپنی دو کتابت صدائی دارد: کاتا کانا و هیراگانا (به این آهنگ کلام در کلماتی چون اوکنیاوا و غیره نیز توجه کنید). ژاپنی ها کاتاگانا

را در تلگراف، مخابرات، بی سیم و آگهی ها بکار می برند و حروف نوشتنی چینی را از آن حذف کرده اند.

راستی فرق ژاپنی و انگلیسی چیست؟ هر علامت ژاپنی یک هجای کامل است و تقسیماتی چون حروف بی صدا و با صدا وجود ندارد.

در صورتی که انگلیسی را به همه جا های ممکن تقسیم کنیم آنوقت تکلیفمان بس سنگین خواهد شد. ژاپنی ها در کلماتشان حدود ۷۰ تا ۸۰ هجا دارند و با بکار بردن چیزی شبیه تکیه (accent) که از آن به عنوان علامت تشخیص استفاده می کنند تعداد را پایین می آورند.

قدیمی ترین نوع نوشته صدانگاری نبود بلکه تصویرنگاری بود مانند 𐎶𐎵 (مردها) و 𐎶𐎵𐎶𐎵 (زنها). تصور برای این است که نمونه های تصویرنگاری بر روی سنگ و چوب به ۲۰۰۰۰ قبل از میلاد می رسد. مردم ابتدائی آمریکا، آفریقا، پولینزی و استرالیا حروف نوشتنی تصویری معمولی یا عادی را برای نمایاندن ایده های ساده باهم ترکیب میکنند. چینی ها در اصل نوعی کتابت تصویری دارند. آوانگاری موقعی پدید آمد که "علامت نگارانی" چون چینی ها با مردمی چون ژاپنی ها که روزگاری بی سواد بودند تماس برقرار کردند. نتیجه نهائی به وجود آمدن سمبل برای نشان دادن صدای کلمات کوتاه شد.

با اشاره به یک شیئی و صدازدن اسم آن می توانیم به یک فرد خارجی نشان دهیم که راجع به چه چیزی می اندیشیم. مسلم است که این فرد خارجی از کلمه ای چون table یا dog فقط صدای آن را فرامی گیرد در حالی که ما طرز نوشتن آن و حروفی را که از آن ترکیب شده نیز می دانیم. برای آنکه این روند پیچیده را ساده تر بیان کنیم می گوئیم که یک فرد خارجی بی سواد صداها را به روش خود با سمبل های انتخابی خویش به گونه ای جور می کند که کمابیش شبیه سمبل های زبان خارجی مورد نظر باشد. در مورد چینی و ژاپنی معلوم شده است که در برابر هر هجای زبان ژاپنی لااقل یک کلمه چینی با همان صدا وجود دارد، و گاهی هم بیشتر.

کتابت مدرن از قدیمی ترین شکل خود حدود ۵۰۰۰ سال قبل در مصر، کرت، و بین النهرین پیدا شد. این گونه کتابت، که نمونه هایش را در موزه ها می توان دید، نوعی تصویرنگاری بود. ولی از آنجا که کاتبین، که تنها دارندگان این هنر بودند هر کدام آنچه را که خود می خواستند ثبت می کردند و هر یک سبک خاص خود را داشت و برای نوشتن بر روی سنگ، سفال، موم یا پاپیروس از ابزار مختلف چون قلم فولادی، قلم نوشتن، ابزار

حکاکی و قلم‌مو استفاده می‌کرد معنای تصاویر به ابهام بیشتر روی آورد. (همه ما داستان موسی را که درسبیدی از نی پیداشد می‌دانیم. این سبد از همان نی پاپیروس مصریان قدیم بود.) آنها ابتدایک تصویر ساده برای بیان یک ایده ساده بکار می‌بردند. اگر پرنده‌ای چون لک‌لک را نشان می‌دادند، فقط منظورشان همان پرنده بود و دیگر هیچ. اگر می‌خواستند چند لک‌لک را نشان دهند چند خط تیره به آن می‌افزودند.

حدود سه هزار سال قبل از میلاد در زمان حکومت می‌نر اول، اولین فرعون، ممفیس پایتخت شد و به دلیل داشتن روابط تجاری خوب با دیگر ملت‌ها در جاده ترقی و پیشرفت گام نهاد. یک معبد آموزشی برای تدریس موضوعات گوناگون برپا شد. پانصد سال بعد، قرائت، نگارش، و ریاضی و حتی حقوق و طب و ریاضیات نیز به برنامه‌های درسی آن افزوده شد.

واضح است که تصویرنگاری ساده و ثبت یک تصویر برای یک چیز نمی‌توانست همگام با رشد نظریات پیش‌رود. فرض کنید برای ضرب المثل *As cool as a cucumber* تصویر یک خیار را رسم کنیم. این تصویر یا معنای خود این سبزی را می‌دهد و Pictograph (تصویرنگاری) است و یا ایده سروی را می‌رساند که ideography (ایده‌نگاری) نام دارد. همچنین برای نشان دادن ایده: *He has eyes like a hawk*، می‌توانیم سربک شاهین را با چشم‌های زل زده نشان دهیم. به این طریق بود که مصریان قدیم ایده نگاری را اختراع کردند، یعنی تصاویر نه تنها خود اشیاء بلکه ایده‌هایی را هم که به آنها مربوط می‌شدند نشان می‌دادند. چون تصور بر این است که کاهنان آغازگران خط ایده‌نگاری می‌باشند از این رو اصطلاح هیروگلیف به معنای "حروف نوشتنی مقدس" را برای این نوع دست‌خط بکار می‌برد. هیروگلیف از دو کلمه یونانی *hieros* به معنای مقدس و *gluphe* به معنای حک کردن درست شده است. مصریان قدیم کلمات هم‌صوت بسیار داشتند، کلماتی که دارای صداهای یکسان ولی معانی مختلف بودند، شبیه کلمات *boy* و *buoy* یا *sloe* و *slow*. بنابراین یک ایده نگار می‌توانست نمودار چندین کلمه هم‌صوت باشد. کلمه مصری خا به معنای نیلوفر آبی و همچنینی عدد هزار بکار می‌رفت. بنابراین دو هزار را با دو خا نشان می‌دادند که چه بسا معنای گل‌های نیلوفر آبی نیز از آن مستفاد می‌شد. این نوع کتابت شبیه نوعی بازی پانتومیم است که در آن لغات به صداهای قابل اجراء تقسیم می‌شوند. سپس این تقسیمات به اجراء درمی‌آیند تا تماشاچیان تک‌تک آنها را حدس بزنند و دست‌آخر آنها را هم سرهم می‌کنند تا کل کلمه حاصل شود. به تدریج طوری شد که بعضی از سمبل‌ها

کار حروف را برعهده گرفتند: یک‌سمبل به جای یک حرف، مثلاً "کلمه را (ra) که معنای دهان را دارد به موقع مناسب کار آر (r) را انجام داد.

تاریخ کتابت در بابل، شرق مصر یعنی تقریباً "عراق فعلی و ناحیه‌ای که به وسیله دجله و فرات آبیاری می‌شد، استمرار یافت. شهرهای تجارتی مانند اور چالدیس (نام قدیمی عراق) در نقاطی که دسترسی به آب آسان بود به سرعت پدیدار گردیدند و رو به ترقی گذاشتند. سپس بابل که یک مرکز فرهنگی پراهمیت بود ظهور کرد. اهالی کلدۀ از تصویرنگاری استفاده می‌کردند. ولی به خاطر سکونتشان در محدوده‌های ریگزار و تقریباً "صحرا مانند، نه پوست درختی داشتند و نه پایپروسی‌ونه حتی آجری که روی آن بنویسند. از این رو آنها با استفاده از خاک رس آنرا به صورت کاشی‌های سفالین درآورده و روی آنها چیزهایی را حک کردند و یا قلم زدند. باستان‌شناسان بسیاری از یادداشت‌هایی را که کلدانی‌ها بر روی لوحه‌های سفالی نگه‌داری می‌کرده‌اند کشف نموده‌اند. دشواری‌های نوشتن بر روی سفال که باید نرم باشد تا اثرات استخوان یا قلم‌های چوبی را بپذیرد سبب شد که کلدانیان با استفاده از روش علائم مورد نظر خویش را با فشار ثبت نمایند و در نتیجه خط میخی را پدید آورند که کتابتی است گوه مانند.

مصری‌ها هیروگلیف، بابلی‌ها و آشوری‌ها خط میخی، و چینی‌ها هم سمبل‌های فونتیکی و اسم ایده‌نگاری را در کنار هم بکار بردند. اما به دنبال ایجاد تنهایی در فونتیک زبان، مصریان به تکمیل همخوان‌های منفرد همت‌گماشتند و به کار ترکیب آنها با ایده‌نگارها ادامه دادند. قسمت اعظم زبان مصری زبان همخوان‌ها شد. واژه‌ها برای جدا کردن همخوان‌ها وارد معرکه شدند، شاید به این دلیل که تلفظ آنها بدین صورت آسان‌تر بود.

در مقابل زبان کلدانی زبان واژه‌ها بود، و یکی دو همخوان نیز به عنوان کمکی وجود داشت. کلمات کوچک و بزرگ از پیوستن هجاها باهم درست می‌شدند. آنها حدود سیصد هجای ساده داشتند و تصاویری که آنها را نشان می‌دادند، هر سیلاب یک واژه و یا یک واژه و همخوان باهم بود. بدین ترتیب کلدانیان به تصویرهای هجائی کتابت می‌کردند.

تقسیم کلمه به هجاها احتمالاً "اقدامی خارق‌العاده نبود. تقسیم هجاها به همخوان‌ها و واژه‌ها اقدامی خارق‌العاده بود، به علت شباهت الفبای حقیقی محققین اعتقاد دارند که تنها یک بار در طول تاریخ بشر نوعی الفباء اختراع گردیده است و وقتی که فوت و فن قضیه را دانستند گسترش پیدا کرد.

گفته‌اند که زبان "بطور خالص دموکراتیک است". همین‌طور هم اختراع صفر که کار

ANCIENT EGYPTIAN HEIROGLY- PHICS							
SINAI SCRIPT							
MOABITE SCRIPT							
EARLY PHOENI- CIAN							
WESTERN GREEK	A	B, B	V, K, Y	M, M	N, N	O	D, R, P
EARLY LATIN	A	B	V	M	N	O	R, R
OLDEST INDIAN							

سمبل‌ها در الفباهای کهن

محاسبه‌را برای همه‌آسان کرد. و همین‌طور است اختراع الفباء که آرام‌آرام خواندن و نوشتن را برای همه‌آسان می‌کند. کتابت مدتهای طولانی در اختیار کاهنان بود و از این راه امتیازات اختصاصی بسیاری را به خود تخصیص داده بودند. درواقع همین کار به آنها قدرت داده بود که بر مصر قدیم حکمروائی نمایند.

"استبداد کاهنان" تا قرن‌ها شکسته نشد اما اولین گام‌های رهائی بخش مدتها قبل به وسیلهٔ فنیقی‌ها در جبال Geba1 در سایهٔ کوه‌های لبنان در قسمت شرقی مدیترانه برداشته شد. این مردم در جریان امور تجاری خویش تصویرنگاری مصری‌ها را آموخته بودند. بعد از اقدامات همه‌جانبه برای اختراع نوعی کتابت مناسب‌تر برای نیازمندی‌های تجارت بین‌المللی خویش فنیقی‌ها به نقطه‌ای رسیدند که گروه گروه همخوان‌ها خمیرمایهٔ واژگان آنها را تشکیل می‌دادند، واژگانی که فقط با افزودن همخوان‌های دیگر بلندتر می‌شدند. فنیقی‌ها با استفاده از تصویرنگاری تصویر اشیاء را بکار می‌بردند که ضمن نشان دادن آن اشیاء نشانگر اولین همخوان‌های کلمات بکار برده شده نیز بودند.

فرض کنیم که آنها تصویر گریه‌ای را بکار ببرند که نشانگر این حیوان باشد، همان تصویر نشاندهنده همخوان c که واژه را آغاز می‌کند نیز باید باشد. و این مقدمه‌ای بود بر آغاز الفبای فنیقی ('aleph-beth) که áleph و beth دو حرف اول الفبای آن زبان می‌باشد. البته واژهٔ Alphabet انگلیسی از دو حرف یونانی alpha و beta گرفته شده است. حدود صد و چند سال پیش یک مسافر اروپائی کاملاً "اتفاقی خرابه‌هایی را که تکه‌آجری را پوشانده بود به کناری زد و ناگهان چشمهای او بر یک نوشته فنیقی خیره شد. او به سنگ مشا Mesha متعلق به ۸۲۵ قبل از میلاد برخورد کرد بود که گزارشی بود در مورد عملکرد حکمرانشان مشابه موآب‌ها (روسای قبائل). موآب‌ها، عبریان و سوریان همسایگان فنیقی‌ها بودند و در آنسوی سلسله جبال زندگی می‌کردند. با نگاهی به انجیل عهد عتیق به نام مشا برمی‌خوریم. مراداتی که میان این مردم سامی باید صورت گرفته باشد در تاریخ زبان دارای اهمیت است. حفاری‌های جبال Geba1 را یک فرانسوی به نام موریس دوناند برعهده گرفت و هم او بود که کتابت فنیقی را ترجمه کرد.

در ۱۹۲۹ خرابه‌های یک بندر که حدود سه هزار سال مدفون بود کشف شد. این بندر که تقریباً ۱۰۰ مایلی شرق جزیرهٔ قبرس قرار گرفته بود اوگاریت Ugarit نام داشت و روزگاری یک مرکز تجاری عمده بود. در راس الشمراف شيفر Schaeffer به الفباء اوگاریتی برخورد نمود که همان شیوهٔ فنیقی‌ها را داراست. اعتقاد بر این است که علائم بکار رفته نشاندهندهٔ صداها است. چه‌بسا که اوگاریتی قدیمی‌تر از فنیقی باشد. در این صورت باید امتیاز اختراع الفباء را به سوری‌ها و امتیاز توسعهٔ آن را به فنیقی‌ها داد.

در قدیمی‌ترین روزهای تاریخ، شاید حدود ۱۳۰۰ قبل از میلاد، مردمی وحشی که به هلنی‌ها شهرت داشتند به مناطقی سرازیر شدند که اکنون شبه‌جزیره یونان نام دارد. تصور بر این است که آنها حتی کرت را زیر پا گذاشتند. البته این رویداد امروزه در میان محققین مورد مشاجره است. یونانی‌ها کنار دریا باقی ماندند و ضمن کار تجارت به دزدی دریایی نیز پرداختند و در حدود ۸۰۰ قبل از میلاد فنیقی‌ها را با زور به انتهای غربی مدیترانه راندند.

داستان چنین ادامه‌پیدامی‌کند که کادموس یا Kadmos یا Kadmos یکی از شاهزادگان فنیقی به جستجوی دختر دزدیده شده‌اش در مرکز یونان بود و آنجا ماند تا شهری بنا کند (Thebes) و به یونانی‌ها الفبائی ارائه‌کند. مشکل این بود که یونانی‌ها اروپائی بودند و به یک زبان اروپائی تکلم می‌کردند که واژه‌های زنگ‌دار داشت و بر همخوان‌هایش تکیه چندانی نمی‌شد.

تجارت سامی نوعی علائم بیست و دو هجائی را از کتابت (مقدس) مصری‌ها به عاریت گرفته بودند. این علائم به جای اصوات بکار می‌رفتند - بیست و یک علامت برای اصوات همخوان و واکه اصلی را که در میان این همخوان‌ها قرار می‌گرفته نادیده گرفتند. زبان‌های سامی شرایط کاملاً مناسب را برای رشد یک الفباء فراهم آورد، زیرا اصوات همخوان ریشه قرار می‌گرفتند و واکه‌ها فقط متمم بودند. فی‌المثل بر روی یک سکه عبری در قرن اول میلادی این کلمات را می‌خوانیم: Shk1 Ysr1 که معنایش شکل اسرائیل (Shekel of Israel) است. از این توضیح بهتر می‌توانیم به بررسی چگونگی "حذف" تقریباً طبیعی واکه‌ها و تبدیل الفباء به الفبائی متشکل از همخوان‌ها بپردازیم.

همین زبان انگلیسی را بدون وا که ها در نظر بگیرید ، فرض کنید که بنویسیم t-c-k-d در آن صورت باید خود حدس بزنیم که آیا این لغت tacked است یا ticked و یا tuckd . یونانی ها هجانیسی را بلد بودند و به علت مراد تشان با فنیقی ها و ملت های دیگر کناره های مدیترانه نوعی الفباء را نیز می دانستند . مشکل آنها این بود که چگونه این آگاهی ها را با نیازهای خود تطبیق دهند . گویا برای آن ها ادای بیش از نیمی از همخوان های فنیقی امکان نداشت . به دلیل "تنبلی دهانی" همخوانی هایی را که مغلوبشان شدند حذف کردند و تنها یازده حرف آوایی که از عهده اش برمی آمدند باقی ماند . با تبدیل الفبای فنیقی به آنچه که باب میل خودشان بود سیزده حرف دلخواه دیگر هم ساختند که ۶ وا که را نیز شامل می شد و فنیقی ها فقط ۲ تا از آنها را داشتند .

یونانی ها ابتدا از راست به چپ می نوشتند همان گونه که هنوز هم با زبان های خویشاوند آن مانند عربی و عبری رفتار می شود . اما از تقریباً ۵۰۰ قبل از میلاد تصمیم گرفتند که طریق از چپ به راست را ، مانند زبان انگلیسی دنبال کنند ، البته مدتی هم به لاس زدن با نظریه کتابت یک سطر از راست به چپ و یک سطر از چپ به راست پرداختند . در کتابت انگلیسی ما از حروف لاتین استفاده می کنیم و برای ختم مقال در مورد کتابت و الفباها ، ابتدا باید قدری بیشتر در خصوص الفبای اقوام توتنی صحبت کنیم و قدری هم بیشتر در مورد لاتین ، بخصوص اگر قرار بر این باشد که بدانیم چگونه انگلیسی به صورت فعلی در آمده است . انگلوساکسون ها و دیگر ملت های ژرمن اروپای شمالی قبل از آنکه عیسوی کاتولیک شوند نوشتن می دانستند . آنها نوعی الفبای توتنی را که شکل ناصحیح کتابت یونانی نامیده شده است بکار می بردند . و عقیده بر این است که گت ها – همچنین قبائل سلتی که به هنگام تجارت آن را فرا گرفتند – در خلال مهاجرت های خود آن را شناساندند .

استفاده از دستخط توتنی برای رساندن پیام های کوتاه در تمام طول مدت انگلیسی قدیم ادامه پیدا کرد و تنها زمانی کنار رفت که بریتانیا به عیسویت روی آورد و الفبای لاتین را که ایرلندی ها معرفی کردند پذیرفت . کارگزاران اصلی این انتقال میسیونرهای عیسوی انگلیسی اهل ایرلند بودند که آنرا به هموطنان خود منتقل نمودند و الفبای لاتین را به طرق گوناگون متناسب تر با آواهای انگلیسی قدیم نمودند .

اکنون بیایید به تاریخ لاتین ، که بخشی از آنرا قبلاً نقل کرده ام ، نظری بیافکنیم . احتمال بسیار بر آن است که لاتین قبل از لشکرکشی دریائی کشور اتروریا به ایتالیا در قرن ۸ قبل از میلاد به کناره های تیبر Tiber رسیده باشد . قدر مسلم آن است که در حدود

قرن پنجم در ایتالیا به این زبان تکلم می‌شد. اتروریایی که در شمال تیر و مدتی هم در کامپانیا Campania تکلم می‌شد تنه‌زبان غیرهندو اروپایی ایتالیایی قدیم بود. لاتین، تاحد زیادی تحت تاثیر اتروریایی و زبان سی‌باین Sabine و همچنین زبان هند و اروپایی قرار داشت ولی تاثیرات زبان سلتی و یونانی را چندان احساس نکرد.

ETRUSCAN	A	B	Ʒ	Δ	Ǽ	Ʒ		H	I	χ	Ј	ϣ	ϣ	Ο	Ϛ	ϙ	Ϛ	Τ	Υ	Χ			
ROMAN	A	B	C	D	E	F		H	I	K	L	M	N	O	P	Q	R	S	T	V	X		
FINAL ROMAN	A	B	C	D	E	F	G	H	I	K	L	M	N	O	P	Q	R	S	T	V	X	Y	Z

روزگاری اعتقاد بر این بود که لاتین از یونانی گرفته شده است ولی به این نظریه عنایت چندانی نشده است. اکنون عقیده بر این است که لاتین از اتروریائی گرفته شده. قدیمی ترین مدرک لاتین موجود دستخطی است بر روی یک گل سینه متعلق به ۶۰۰ قبل از میلاد که چنین نوشته است:

Manios med fhefhaked Numasioi

که معنایش این است: مانیوس مرا برای نومیوس ساخت .
حتی بدون آنکه لاتین بدانیم با یک نظرمی توانیم تفاوت عمده لاتین این دوره را با لاتین جدید که همان مطلب چنین نوشته می شود: *Manius me fecit Numerio* تشخیص دهیم .

دودستنوشته هم مربوط به قرن پنجم از فورم Forum و تیولی Tivoli (یا Tibur) به مارسیده است که دومی در ۱۹۲۶ کشف گردید. این هر دو دستخط وضع بدی دارند و از رمز خارج کردن آنها کار آسانی نیست، اما محققین توانسته اند ترکیبات جالبی را کشف نمایند، مانند:

recei بجای regi که حالت مفعولی rex یعنی پادشاه است و sakros بجای sacer به معنای مقدس.

همانطور که قبلاً "متذکر شديم تئورى جديد معتقد است که لاتين تحت نفوذ شديد اتروريائى بوده است. اعتقاد بر اين است که الفباى لاتين به طور حتم از اتروريائى هاى که به هنگام ورود به ايتاليا نوعى الفبا با خود به همراه آورده بودند گرفته شده است. مى گویند که الفباى اتروريائى نوعى الفباى يونانى قديم است که ۲۲ حرف دارد و نوعى بازنگرى به الفباى لاتين و ۴ حرف يونانى است. بنابراین الفباى لاتين از راهى بسيار دور

از فنیقی‌ها گرفته شده است.

در حدود ۳۰۰ قبل از میلاد رومی‌ها و یونانی‌ها با هم در ارتباط بودند و رومی‌ها الفباء خود را طوری تنظیم کردند که بعضی آواهای یونانی را که برایشان نازگی داشت بپذیرند. مثلاً "آنها این قانون را که هر حرف نماینده یک صدا باشد شکستند. آنها حرف I را بجای yodh فنیقی و نیز به جای واکه i-ota یونانی بکار بردند. y و k حروف یونانی هستند. انگلیسی در اصل یک زبان ژرمن است و الفبای رومی به هیچ وجه برای مقاصد آن رضایت بخش نیست. مثلاً "در انگلیسی علامتی برای اصوات th یا sh وجود ندارد، درواقع برای صوت ng در کلماتی چون ring یا sing نیز همینطور است. Q و C و X ضروری به نظر نمی‌رسند. چرا به جای cat نباید kat و به جای cede نباید sede نوشت؟ اگر به فرهنگ لغت آکسفورد مراجعه کنیم تعداد لغات وارد شده زیر حرف X بسیار اندک است. حرف X در ابتدای کلمات مانند xylophone مانند Z تلفظ می‌شود، در این صورت چرا ننویسیم zxylophone؟ در درون یک لغت مانند exodus حرف x مانند eks تلفظ می‌شود پس چرا ننویسیم eksodus؟ Q خیلی شبیه K تلفظ می‌شود پس چرا به جای queen ننویسیم kueen؟ و یا به جای quip ننویسیم kuip؟

عجائب بسیار دیکته و تلفظ کلمات در انگلیسی جورج برنارد شاو درام نویس را به خشم آورد. او نه تنها با زیرکی و فراست واقعی به آنها حمله نمود بلکه ثروت زیادی را هم وقف این کار کرد به آن امید که آنرا به گونه‌ای مفید صرف روشن کردن این امور غیر متعارف نمایند. تا آخرین روزهای امپراطوری، رومی‌ها فقط حروف بزرگ majuscule (حرف بزرگ) بکار می‌بردند؛ کاربرد حروف کوچک minuscule (حرف کوچک) تنها زمانی آغاز شد که کاغذ پوست مورد استفاده کار کتابت قرار گرفت. تهیه کاغذ پوست از پوست گوسفندان گران بود و کتابین مجبور بودند حداکثر استفاده ممکن را از فضای موجود از طریق بکار بردن حروف کوچک تر ببرند. وانگهی در صورت اشتباه در نوشتن حروف کوچکتر را آسان می‌توانستند با چاقو بتراشند.

به طور وضوح اولین نویسندگان تاریخ خود را به استفاده از نوشته‌های کوتاه نظیر آنچه که نقل کردیم محدود نمودند. مانیوس برابر برای نومریوس ساخت چیزی بود که در قدیمی‌ترین نوشته رومی خواندیم، درعین حال شیپور گالهوس هم شاهی است بر این مدعا:

I Hlewagastir of the Holtings made this horn.

و آنگاه که بر آن شدند که نوشته‌های طولانی تر داشته باشند دیگر نتوانستند طبق یک

شکل توافق شده عمل نمایند. همانطور که تذکر دادیم یونانی‌ها ابتدا از راست به چپ می‌نوشتند و قبل از تثبیت شیوه نوشتن خویش از چپ به راست تعداد راههای دیگری را هم آزمودند. کلمات اغلب به هم متصل بودند و خواننده بیچاره مجبور بود با زحمت بسیار به آهستگی جلو برود و کلمات را از هم تمیز دهد. با نشان دادن جزئی از یک جمله، با کلمات بهم چسبیده، دشواری کار خواننده بیشتر نمایان خواهد شد.

...Sortin goneword from another as we haue seen....

و چه بسیار دشوارتر خواهد بود اگر مطلب اتفاقاً ناآشنا باشد.

رومی‌ها هم به همین اندازه در خصوص جدا کردن لغات از هم بی‌دقت بودند. نقطه گذاری تا قرن شانزدهم وجود نداشت. آلدس منوتیس (Aldus/Manutius ۱۴۵۰-۱۵۱۵) و نیز اولین مطبعه دار عصر رنسانس بود که کتابهای یونانی را به چاپ رساند و هم او اولین کسی بود که طرحی برای نقطه‌گذاری وضع نمود.

و سئوالیکه بالاخره می‌توان پرسید این است که: الفبا چیست؟ و جواب این است: اقدامی است برای نشان دادن اصوات به وسیله علائم و سمبل‌ها، که در مقایسه با صداها هزار سالی که از تکامل انسان هوشمند می‌گذرد کاری بس تازه است.

با وجودی که در غار Mas d'Azil در فرانسه سنگ ریزه‌هایی پیدا شده که دارای نشان‌های عجیب و غریبی هستند که معلوم نیست نوعی کتابت باشد یا خبر ولی نقاشان تصاویر مدتها قبل از مخترعین الفبا ظهور کردند.

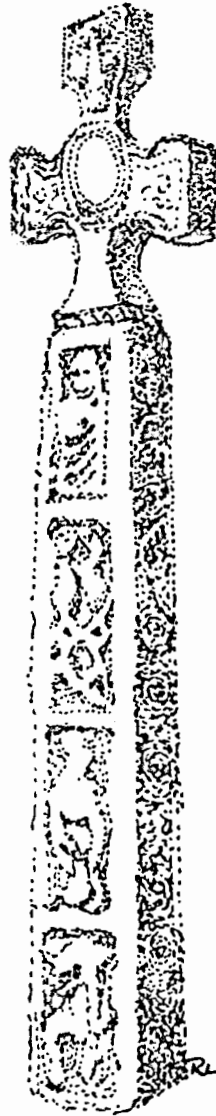
آیا زبان‌ها به وجود آمده واز میان رفته‌اند و هیچ اثری از خود برای ما به جای نگذاشته‌اند؟ مانمی دانیم، ولی چه بسا که اینطور باشد. به نظر می‌رسد که ایجاد سبک در رسم تصاویر آغاز کتابت بوده است، از این رو تصاویر که ابتدا اشیاء را نشان می‌دادند و آنگاه ایده‌هایی را در خصوص آن اشیاء پیش‌قراولان بلا فصل تصویرنگاری و ایده‌نگاری گردیدند. و اما چه چیزی سبب تصویرسازی و سپس تصویرنگاری شد؟ بعید نیست که این نیروی برانگیزنده مذهب و یا آنچه که به آن توتم پرستی می‌گویند بوده باشد. قبائل و یا کلان‌های عصر حجر نام توتمی، غالباً "یک حیوان، را بر خود می‌نهادند که عنوان روح محافظ آن قبیله با کلان بشمار می‌آمد. اعضاء یک توتم معمولاً "سوگند یاد می‌کردند که هرگز توتم خود را نکشته و گوشت او را نخورند و نیز هیچگاه به او آسیب نرسانند. اگر روزی، احتمالاً "اتفاقی، سوگند خود را می‌شکستند باید برای فرو نشاندن غضب خدایان که می‌ترسیدند آنها را به کیفر برسانند قربانی کنند. وقتی می‌خواستند از توتم خویش تجلیل نمایند مجالس جشن بر

پامی کردند و رقص و پایکوبی راه می انداختند و غالباً "حرکات حیوان توتم خویش را تقلید می کردند .

توتم پرستی هنوز نمرده است ، در زیر پوست نازک تمدن پنهان شده و به اشکال جدید بروز و ظهور می کند . کلپ های هوا داران ورزش و پرستش بت های سینما نمونه هایی از توتم پرستی مدرن می باشد .

چه بسا که بدون وجود الفباء نوشتن به صورت فعلی و ثبت و ضبط نوشتاری از گذشته که دائم می توان بر آن افزود وجود نمی داشت . همچنین نه ادبیاتی بود و نه علمی و نه موضوعات روشنفکرانه ای که پایه های فرهنگ به حساب می آیند .

از طرف دیگر ما نباید با شتاب بیش از حد کسانی را که دارای آثار نوشتاری نیستند و یا در جریان جمع آوری این آثار می باشند مردود شماریم . درست است که اینها دارای نمونه های آثار نوشتاری از تمدن خود نمی باشند اما بدون شک دارای فرهنگی هستند که در هنر ، آواز ، رقص و مذهب قوی است . باید به خاطر داشت که آنها با وجود همه اختلافشان با ما از نقطه نظر احساسات یکی هستند . همه ما در زیر این پوست شباهت های بسیار به هم داریم .



✠ ↑ ↓ ♂ ♀
 4 8 1 2 3 4
 # 1 2

HT KTH BL
 5 N Y M F
 A I U

صلیب و کتابت اوگامی

اوگام که دستخطی است متعلق به قبل از عیسویت غالباً " در یادبودهای سنگی در اسکاتلند، ایرلند و ویلز یافت می شود. دارای ۳۰ حرف است که شکلهای آنها مناسب حک کردن بر روی سنگ می باشد.



انگلیسی زبان مادری ملت‌هایی است که تعدادشان از نژاد انگلیسی به مراتب پا فراتر گذاشته است. والش‌ها، ایرلندی‌ها، اسکاتلندی‌ها، استرالیایی‌ها، اهالی نوزیلند، آفریقای جنوبی، ساکنین جزائر کارائیب، کانادایی‌ها و آمریکایی‌ها همه انگلیسی زبان هستند. تاثیر انگلیسی "آمریکائی" بر زبان انگلیسی بسیار زیاد بوده است. در این صورت آیا امروزه می‌توان انگلیسی را Anglo-American نامید؟ Anglo-American در مقایسه با انگلیسی تنها لفظی دهان پرکن است و بهتر است که به همان واژه انگلیسی قناعت کنیم. اکنون وقت آن است که به سرگذشت انگلیسی مختصر توجهی بنمائیم.

در حدود ۵۵۰ سال قبل از میلاد سزار از بریتانیا دیدن کرد. او به دسته‌ای از سلت‌ها برخورد که به زبانی شبیه والش تکلم می‌کردند. از ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد بریتانیا محل سکناي نژاد ایبری بود که ضمن کشاورزی از ابزار ساخته شده از سنگ چخماق صیقلی استفاده می‌کردند. کارهای برنزی را "بشر سازان"^۱ آغاز کردند و دلیل بکار بردن این عنوان برای آنها نیز شهرتشان در کارهای دستی بود. حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد ورود امواج مهاجمین سلتی که از تسلیحات فلزی استفاده می‌کردند به بریتانیا آغاز شد. آنها با اروپائیان تجارت می‌کردند و خود را به صورت قبائلی سازمان دادند. سزار به هنگام ورود متوجه گردید که این قبائل سلتی در حال سازمان‌دهی خویش برای برپا کردن پادشاهی‌هایی هستند. غلبه رومی‌ها بر قلمرو انگلیس حدود ۱۰۰ سال بعد آغاز شد (۴۳ بعد از میلاد)، بریتانیایی‌ها، بالاخص طبقات بالاتر فرهنگ رومی و زبان لاتین را پذیرفتند. نیروی نظامی رومی با افراد عادی،

طبق معمول، مخلوط شدند و زبان ناهنجار لاتین خود را منتشر کردند. رومی‌ها در ۴۰۷ از بریتانیا بیرون رفتند و به دنبال آن دو قرن تیرگی بر آن کشور سایه افکند. آنگل‌های ژرمن و ساکسون‌ها به انگلستان تاختند و تمامی کشور را به جز کرنوال ویلز و کامبرلند در زیر پای خویش گرفتند. هیچکس نمی‌داند که سلتی‌ها تا چه مدت توانستند در برابر حملاتی که سبب سرگردان شدن ژرمن‌ها در سراسر اروپای غربی شد تاب مقاومت بیاورند.

آنگل‌ها، ساکسون‌ها و جوت‌ها در خلال قرن پنجم بعد از میلاد جای پائی در انگلستان باز کردند و با روبروشدن با این تازه واردین که خدایان توتنی‌های کافر چون ودن woden را ستایش می‌کردند فرهنگ رومی آرام آرام ناپدید شد، زبان مورد تکلم آنها کاملاً شبیه زبان‌هایی بود که بسیاری از قبائل ژرمن آن زمان تکلم می‌کردند. این زبان‌ها در واقع گویش‌های محلی همان ژرمن ابتدائی فراموش شده بود. تا قرن هفتم و زمان نفوذ مجدد عیسویت در انگلیس استفاده از مدارس، کتاب و کتابت حالت عادی نداشت و سوابق تدوین شده ما در خصوص انگلوساکسون و یا انگلیسی قدیم از این تاریخ آغاز می‌شود. ادبیات انگلیسی قدیم عمدتاً "به شمال انگلستان متعلق بود و سین وولف Cynewulf کیدمان Caedmon و شماس اعظم بید Bede از جمله مولفین این "مکتب" شمالی هستند، و همین طور هم سراینده Beowulf. (۱)

حملات دانمارکی‌ها که با ستمگری‌های وحشتناک همراه بود به این پیشرفت فرهنگی خاتمه داد. دیرها و مکاتبشان با خاک یکسان شد، دست‌نوشته‌ها طعمه شعله‌های آتش گردید و خود نویسنده‌ها را قطعه قطعه کردند. در ۸۷۱ آلفرد کبیر (۹۰۰ - ۸۴۸) بر دانمارکی‌ها پیروز شد و با وجود عقب‌نشینی‌های بعدی آنها را مغلوب کرد و برای آنکه سلطنت و سکس* Wessex خود را نجات دهد با آنها سازش کرد. آلفرد که خود نویسنده و مترجم بود به اهمیت آموزش آگاهی داشت، نوشتن به زبان مادری را تشویق نمود و از محققین برای کمک به خود دعوت به عمل آورد. تاریخ وقایع انگلوساکسون بیانگر آنست که توفیق حاصله در این دوره نتیجه کوشش‌های او بوده است.

وسکس و یا West Saxon (ساکسون غربی) که نوعی گویش محلی انگلیسی قدیم بود

۳ - شعری حماسی است که میان سالهای ۶۵۰ تا ۷۵۰ بعد از میلاد به وسیله شاعری ناشناس سروده شده است. م.

و در دربار آلفرد تکلم می‌شد بی‌شبهت به آلمانی جدید نبود. در این زمان آلفرد از آنهایی که برای مقامات بالای اداری انتخاب می‌شدند خواست که بیاموزند. و به همین ترتیب لاتین و انگلیسی قدیم در کنار هم آموخته می‌شد و نویسندگان خیال می‌کردند که دنبال کردن شیوه کلاسیک لاتین در قالب انگلیس قدیم، شبیه سروده‌های ویرژیل، نشانه‌ای با فرهنگ بودن و بینش جهانی داشتن است. از این رو انگلیسی "خشن" قدیم به وسیله سبک‌های لاتین تلطیف شد ولی در عین حال به صورتی اصطلاحات خود و توانمندی خویش را به عنوان یک وسیله بیان مقصود حفظ کرد. مثلاً "چرا مردم باید بر سر مسئله آوردن حرف اضافه یا ادات قیدی در آخر جمله‌ها راه بیاندازند؟ مگر نه آنکه زبان انگلیسی برتر همان زبانی است که خود را با انگلیسی رایج تطابق می‌دهد.

ارتباط میان رم و "بقیه دنیا" از راه تجارت و کوشش کلیساهای عیسوی حفظ شد. فعالیت‌های میسیونرهای مربوط به کلیسا تأثیری نیرومند بر زبان داشت و واژه‌های "لاتین" مانند altar, candle, psalm, mass, hymn شاهد این مدعا می‌باشد. در انگلیسی قدیم این واژه‌ها وجود نداشتند بنابراین لازم بود که به عاریت گرفته شوند. کلمات عالمانه به تبعیت از روش لاتین به وسیله ترکیب ساخته شد، یک مورد کلمه withstand است که از انگلیسی قدیم wid-standen گرفته شده که آلمانی جدید widerstand را متبادر به ذهن می‌کند.

از آنجا که دانمارکی‌ها بخش‌های بزرگی از کشور را اشغال کرده بودند و به این دلیل که کانوت canute پادشاه انگلیسی "اصلاً" دانمارکی بود، زبان دانمارکی واژه‌های گوناگونی چون husband و gate و call و fellow و همچنین اشکال جمع ضمائی مانند: them و their و they را به انگلیسی داد.

محققین زبان انگلیسی حدود ۱۱۵۰ بعد از میلاد را انگلیسی قدیم، و انگلیسی بین سالهای ۱۱۵۰ تا ۱۵۰۰ را انگلیسی میانی توصیف کرده‌اند. در پایان دوره انگلیسی قدیم انگلیسی دارای زبانی بود که نه تنها تکلم می‌شد بلکه به وسیله نویسندگان و مترجمین برای مقاصد مهم بکار می‌رفت. اما تقریباً "در سال ۱۰۰۰ پی‌بندهای حالت از کلمات حذف شد و تشخیص آنکه کلمه‌ای حالت مفعولی دارد یا حالات دیگر فقط از متن امکان‌پذیر گردید. اطلاعات مادر این زمینه از مطالب ثبت شده است و در صورتی که در زبان نوشتاری چنین تغییری صورت گرفته باشد مسلم است که وقوع این تغییر در زبان گفتاری به مراتب گسترده‌تر بوده است. این گویندگان بودند که شیوه‌های جدید را مقرر می‌کردند و بدین ترتیب

نویسندگان را به پیروی از آنها مجبور می نمودند. به عبارت دیگر زبان ادبی و زبان گفتاری هرچه بیشتر به یکدیگر نزدیک شدند.

در ۱۵۶۶ ویلیام فاتح - دوک نورماندی - به انگلیس حمله کرد و نورمان ها فاتح آن سرزمین شدند. نورمان ها که خود از اصل اهل اسکاندیناوی بودند به شمال فرانسه وارد شده و از آنجا به انگلستان نقل مکان کرده بودند. در انگلیس یک حکومت مرکزی براساس سیستم فئودالیت به برپا نمودند این نوع حکومت دارای نظام اجتماعی پیچیده ای بود که بردگان در طبقه پائین و شوالیه ها، بارون ها و دیگر افراد ذی نفوذ در طبقات بالا قرار داشتند. به انگلیسی بومی اغلب به چشم حقارت می نگریستند و از آنجا که نورمان ها و فرانسوی ها مواضع کلیدی را در همه جا، بخصوص کلیساها، در اشغال خود داشتند در نتیجه تدریس به زبان آنها صورت می گرفت. بنابراین انگلیسی بیش از یک لهجه عامیانه دهقانی به حساب نمی آمد و خود انگلیسی ها به یک جماعت بی سواد بدل شدند. کتابت به زبان انگلیسی تقریباً متوقف گردید.

اما این اوضاع نتایج نیکو هم به همراه داشت، از جمله در کار آسان سازی گرامر انگلیسی و حذف پی بندهای حالت، که از گذشته آغاز شده بود، تعجیل گردید. انگلیسی پس از فتح نورمان ها بلافاصله لاتینیزه نشد، زیرا سرکردگان نورماندی به تکلم فرانسوی خویش قناعت کردند و اجازه دادند که انگلیسی های مادون آنها به همان زبانی که آلفرد پادشاه به آن مطالب نوشته بود تکلم نمایند.

به تدریج یک گویش محلی انگلیسی طبقه متوسط تجار در شهرها نضج گرفت. در ۱۳۶۲ پادشاه، ادوارد سوم، فرمانی صادر کرد که براساس آن انگلیسی زبان دربار گردید، گو اینکه قوانین نوشته شده مملکتی تا قرن هیجدهم به همان زبان فرانسه باقی ماند.

اما در اواخر قرن دوازدهم انگلیسی نوشتاری دیگر قد علم کرده بود. افراد وابسته به کلیسا آن را احیاء کردند، اما فراموش نکنیم که خود این افراد به لاتین و فرانسه نورماندی مسلط بودند و از این رو انگلیسی را به ناچار به همان گونه ای که می شنیدند، یعنی از راه گوش، ثبت و ضبط می کردند. کار آنها را انواع و اقسام گویش های انگلیسی در قسمتهای مختلف کشور به پیچیدگی و اشکال دچار نمود. حتی امروزه هم گویش های لانکاشایر و یورکشایر در شمال و لهجه های غربی و غیره در انگلستان به گوش می رسد. اختلافات در درست هجی کردن کلمات کار از این هم مشکل تر نمود، زیرا هجی کردن معمول در فرانسه و انگلیسی از بسیاری جهات باهم متفاوت بود. در انگلیسی قدیم کلمه *house* (خانه) *hus* بود و

hooses تلفظ می‌شد، تقریباً "همانطور که بسیاری از اسکاتلندی‌ها هنوز آنرا تلفظ می‌کنند". تا شروع قرن پانزدهم انگلیسی‌ها آن را hus می‌نوشتند و تلفظ آن هم شبیه کتابت کلمه بود. فرانسوی کردن لغت آنرا به hous تبدیل کرد که بعداً "به صورت house درآمد".

تشبیه نظم کلمات به صورت امروزی بتدریج صورت گرفت. در صورتی که کلمات چنین نظم قابل قبولی را نمی‌داشتند افراد در تشخیص اجزاء جمله دچار اشکال می‌شدند. تغییراتی که از انگلیسی قدیم صورت گرفت بسیار مشخص بود. مثلاً "در انگلیسی قدیم فعل همیشه عقب نگه داشته می‌شد، تقریباً "همانطور که امروزه در آلمانی عقب نگه داشته می‌شود. اما بعدها خبر بلافاصله بعد از فاعل آمد و روند ساده سازی ادامه یافت. در صورتی که مایل به دیدن نمونه‌هایی از انگلیسی میانی باشید می‌توانید کتاب مقدس جان وی کلیف John wycliffe (۱۳۶۰ - ۱۳۲۰) و یا داستانهای کانترپوری اثر جفری چاوسر را مطالعه کنید.

در این گیرودار انگلیسی هرچه بیشتر لاتینیزه شد، روندی که با ظهور تحقیق گرائی کلاسیک در اواخر قرن پانزدهم شتاب بیشتری یافت. برای تصویر تاثیرات لاتینیزه شدن انگلیسی کافی است که فقط به کلمات "بومی" انگلیسی که دارای معادل‌های لاتین شده می‌باشند مانند forgive (انگلیسی) و pardon (لاتین) و یا shove (انگلیسی) و push (لاتین) اتخاذ سند نماییم.

بعد از آن تقسیم کذائی میان فرانسه و انگلیسی "ساده" کلمات انگلیسی بومی را افراد عادی بکار می‌بردند در حالی که کلمات فرانسوی شده را اربابان آنها افراد عادی دربارهٔ pigs و cows خود صحبت می‌کردند و اربابان‌شان دربارهٔ pork و beef که پزواکی از boeuf و porc فرانسه بود. ماهنوز هم این پزواک را در نحوهٔ تهیهٔ لیست غذاهای شام و نهار می‌شنویم. آنهایی که به فرانسه خود علاقه‌ای ندارند (یعنی اکثر مردم) وقتی که چیزی مثل haricots verts (خوراک راگو با لوبیا سبز) یا در همان زمینهٔ pommes de terre (سیب زمینی) را می‌خوانند به خشم می‌آیند. گمان بر این است که انگلیسی به عنوان زبانی ساده و فاقد زیبایی به دور افکنده شده در حالی که فرانسه به عنوان "زبان دانشمندان" هنوز در گوشه و کنار درنگ کرده است.

خلاصه آنکه انگلیسی با دیگر زبانهای ژرمن فرق دارد زیرا از یک طرف بیش از حد ساده شده است و از طرف دیگر تعداد بیشمار لغات خود را از لاتین و دیگر زبانها عاریت گرفته است. عشق به لاتین حتی بعضی از محققین را به وسوسه انداخت تا بگویند که انگلیسی بیش از آنچه که ژرمنی باشد رومی است. واقعیت محض آن است که ما بدون استفاده از

عناصر ژرمنی یا انگلیسی نمی‌توانستیم به زبان خود (انگلیسی) تکلم کنیم حروف تعریف، افعال کمکی، ضمایر و صفات اشاره، ما و همچنین اعدادی که برای شمارش بکار می‌بریم از عناصر انگلیسی زبان ما (انگلیسی) می‌باشند. روزگاری، افراد خاصی مصر بودند که ما برای نشان دادن مخالفت با انگلیسی‌لاتین انگلیسی بکار ببریم، زیرا انگلیسی "خالص و قوی" است. این گفته هم همانقدر پوچ و بی‌معنی است که بگوئیم گربه‌ها "خالص‌تر و قوی‌تر" از سگها هستند و یا "ا'حکس".

انگلیسی با جمع‌آوری کلمات از انواع و اقسام منابع و مطابق کردن آنها با الگوهای خویش خود را غنی نموده است. انتخاب ما انتخابی است عالی و ما باید از همه این زبان — نه تنها از برخی از اجزاء آن — استفاده کنیم.

قانون طلائی — اگر در زبان به واقع قانون طلائی وجود داشته باشد — آن است که منظورمان را ساده‌بیا ن کنیم. سادگی و وضوح دارای بیشترین تاثیر می‌باشد. آیا باید نوشت court-martial یا military court در court-martial ما صفت را مانند کاری که در لاتین و فرانسه می‌کنند بعد از اسم می‌آوریم، در military court همان ترتیب انگلیسی که صفت اول می‌آید رعایت می‌شود. استفاده از لاتین یا فرانسه، به گونه‌ای احتیاط آمیز، فوت و فن مفیدی است برای بهتر کردن حالت دستوری کلام. مثلاً " بجای the Lord risen ساده‌تر آن است که بگوئیم the risen Lord. برای آنکه انگلیسی عصر الیزابت به قالب گرامر لاتین درآید تحت صدمه و آزار قرار گرفت. در آن روزهای قرون ۱۶ و ۱۷ مدارس بیشمار گرامر انگلیسی تاسیس گردید، ضمناً " این شانس بزرگ بدست آمد که پس‌گردن زبان انگلیسی را بگیرند و هر بلایی که می‌خواستند بر سرش بیاورند. شکسپیر و معاصرینش این شانس را از کف ندادند. گرامر انگلیسی تا قرون ۱۷ و ۱۸ به صورت واقعی فرموله نشده و به جای این قواعد بسیار کم قواعد بیش از حد داشت. در خلال این دو قرن و حتی در بسیاری از سالهای قرن نوزدهم انگلیسی‌ها دست به کار عملیات مخاطره آمیز گرفتن مستعمرات در سراسر جهان شدند. اینجا شروع پیدایش انواع جدید زبان انگلیسی در استرالیا، نیوزیلند (زلاندنو)، آمریکای شمالی و دیگر جاها بود، که از آن صحبت کردیم. همانطور که لوگان پیرسال اسمیت Logan Pearsall Smith اشاره کرده است مطلب مهمی که در مورد زبان باید به خاطر داشت این است که جوشش زبان بیشتر در "ته" است. یک مدیر مدرسه آشنا با من می‌گفت روزی که در کلاسش فونتیک درس می‌داد روی تخته سیاه نوشت:

We are not going to be at home tonight.

محصلین او که اکثراً "ازطبقات کارگری لندن بودند به تعمق دربارهٔ جمله پرداختند. معلم یکی از شاگردان را صدا زد تا جمله را بلند بخواند. او خواندن جمله را با لحنی تصنعی و غیرطبیعی آغاز کرد و در یک چشم بهم زدن معنای جمله به ذهنش آمد، فاتحانه با لهجهٔ کاکنی گفت:

"Oh,yer means we ain't gonna be'ome ter night "

آیا این انگلیسی فردا نیست؟